



دستور پارسی

فرزاد

گردآورنده
پارسی گردان :

بانو

فرزاد

بتهایی

دستور پاریسی

فرزاد

بخش نخست
سال های
چهارم - پنجم - ششم دبستان

بخش دوم

سه سال نیمه نخست دبیرستان
سه سال نیمه دوم دبیرستان

گردآورنده و پاریسی گردان: بانو فرزاد بتهایی

سال : 1400-2021

«دستور پارسی فرزاد»، از روی دلباختگی به فردوسی، دلبستگی به زبان پارسی و با کوششی نستوه، برآمده از شیفتگی به آن دو فراهم آمده است. این دستور «رایگان» است.

.....

«با سپاسمندی از آنان که زبان نیاکان شان را پاس می دارند»

*پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک چراغ راه همگان باد *

«دستور پارسی فرزاد» دارای کپی رایت ویژه، و برخوردار است از پشتیبانی:

* SABAM- Belgique بخش ادب‌ساز.

* نییگخانه بزرگ بلژیک در بروکسل.

Bibliothèque Royale de Belgique

.....

2021-1400

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد فردوسی

در پاسداری و پالایش زبان پارسی، برای نخستین بار در کارنامه [تاریخ] کشورمان؛ دستوری به پارسی ناب، با نام «دستور پارسی فرزاد» در پیوند با آرمان پرورش توانایی در یادگیری زبان پارسی و یاری به نوجوانان، جوانان، دلبستگان زبان پارسی و کسانی که خواهان آموختن زبان نیاکان باشند، گردآوری و به پارسی برگردانده شده است.

این نبیگ در دو بخش سامان داده شده است.

بخش نخست:

- سال های، چهارم - پنجم - ششم دبستان

بخش دوم :

- سه سال نیمه نخست دبیرستان

- سه سال نیمه دوم دبیرستان

با آرزوی اینکه هم میهنان گرامی و جوانان کشورمان نیز در راه پاسداری زبان و فرهنگ کشورمان که یکی از نخستین کشورهای شهریار جهان بوده است گام بردارند.

پارسی گردان به خود نمی گیرد که از انجام این کار سترگ به خوبی برآمده باشد. این کار نخستین گام در این زمینه است و بی گمان تهی از لغزش نخواهد بود. از استادان گرانمایه و دوستداران فرهنگ ایرانی چشم دارم که لغزش ها و کاستی ها و نادرستی های شایمند در این نبیگ را به نشانی رایانامه در پایان نبیگ یادآوری فرمایند. سپاسمدم

بانو فرزاد بتهایی

بخش نخست

سال های

چهارم - پنجم - ششم

دبستان

زبان پارسی

زبان پارسی در درازای زمان:

1- پارسی باستان 2- پارسی دری 3 - پارسی پهلوی میانه

1- پارسی باستان، زبانی بوده که در زمان هخامنشیان بدان سخن می گفته اند. واتگروه [الفای] آن همانند میخ بوده، از این روی دبیره میخی خوانده شده است.

2- پارسی پهلوی یا (پارسیگ)، زبانی بوده که مردم در زمان اشکانیان بدان سخن می گفته اند.

پهلَو به چم شهر است.

پارسی پهلوی بر دو گونه است:

پهلوی اشکانی - پهلوی ساسانی

در بخش آختر [شمال] به پهلوی اشکانی و در نیمروز [جنوب] به پهلوی ساسانی سخن می گفته اند.

3- پارسی «دری» زبان دربار، زبانی بوده که مردم تیسفون در زمان ساسانیان بدان سخن می گفته اند.

رودکی و فردوسی بدان سرودا سروده اند.

زبان پارسی ، زبان نیاکان مان

زبان خنیایی، گوشنواز و دلاویز پارسی روان را می نوازد و به پرواز فرامی خواند، آوای نغزش همانند نوای دلنشین ریزش آبشار و گذر آب گوارای جویبار، روشن و درخشان از لابلای سنگلاخ است. واژه ها سبکبال و نازک، پرواز پرندگان را به نگر می آورند. پارسی از زبان فردوسی شادی آور و دل انگیز است.

ابوالقاسم فردوسی توسی (940-1020 ترسایی)

ابوالقاسم فردوسی توسی پدر والای نوزایی زبان پارسی است. سرواد سرا و رزمنامه سرای پرآوازه، نام آور و شناخته شده در جهان برای نبیگ پرآوازه اش « شاهنامه » بزرگترین نوشتار ادب‌سار کهن ایرانزمین که به چندین زبان برگردانده شده است. تندیس فردوسی « درایتالیا در شهر رم » و در پایتخت « سربیا در دیرینکده شهر ساریو » و چند کشور باختر زمین، نمایانگر ارجی است که باختریان بر ابرمرد و نگاهبان زبان پارسی می گذارند. فردوسی دهگان زاده [دهقان زاده] بود و زندگی را در روزگار سامانیان همزمان با جنبش آزادیخواهی مردم سپری کرد. شاهان سامانی با پشتیبانی از زبان پارسی روزگاری درخشان را برای پرورش زبان و اندیشه ایرانی آماده ساختند. پژوهشگران سرودن شاهنامه را با این پشتوانه و همچنین بر پایه و برگرفته از « شاهنامه ابومنصور » می دانند. فردوسی دارنده خاستگاه دهگانی با فرهنگ و آیین های باستانی ایران آشنایی داشت و با افزودن بر دامنه ی این آگاهی ها، جهان بینی سروادهایش را بنیاد گذاشت.

آنچه که فردوسی بدان می پرداخت جدا از سویه سروادی [شعری] دانشورانه نیز بود ؛ او افسانه نوشت. فردوسی « خرد » را سرچشمه ی همداد [کل] خوبی ها می داند او باور دارد که آدمی با خرد نیک و بد را باز می شناسد و از این راه به نیکبختی این جهان و رستگاری آن جهان دست می یابد.

فردوسی از زمان کودکی بیننده کوشش های مردم پیرامونش برای پاسداری ارزش های دیرینه، پا به پای بالندگی اندامی، به فرهیختگی رسید و رهرو سخت گام همان راه شد.

در ستایش خرد:

نخستین نشان خرد آن بود / که از بد همه ساله ترسان بود
بداند تن خویش را درنهان / به چشم خرد جست راز جهان
خرد افسر شهریاران بود / همان زیور نامداران بود
بداند بد و نیک مرد خرد / بکوشد به نیک و بپیچد ز بد

پهرست

شماره رویه ها

10 ***** واتها، تکواژه ها و واژه ها (حروف و کلمه ها)

بازنمود واتنشان و نشانه ها (شرح حرکات)

11 ***** نام های واتنشان ها و نشانه ها (اسم های حرکات و نشانه ها)

بازنمود واژه و روش ساختن فراز (تعریف کلمه)

12 ***** فرانمود گونه های واژه (تعریف اقسام کلمه)

نام

13 ***** بازنمود نام

گونه های نام - ویژه نام (اسم خاص)

14 ***** همه نام (اسم عام)

نام شناخته (اسم معرفه)

نام ناشناخته (اسم نکره)

15 ***** نام ساده

نام آمیخته (اسم مرکب)

بساوا نام (اسم ذات)

نابساوانام (اسم معنی)

16 ***** گونه های نام

پوینده نام (اسم فاعل)

پویدده نام (اسم مفعول)

افزایش و نشانه

17 ***** تکین - رمن [مفرد - جمع]

دستور رمن بستن نام (دستور جمع بستن نام)

فروزه (صفت)

19 ***** فروزه - گونه های فروزه

20 ***** گونه های فروزه از نگرش آرش (معنی)

21 ***** چگونگی و سنجش فروزه

22 ***** سازواری فروزه با فروزیده

فروزه پویندگی

فروزه پویددگی

پویه - ستاک (مصدر)

23 ***** نام ستاک - گونه های ستاک (انواع مصدر)

24 ***** بن - شناسه

پویه (فعل)

25 ***** پویه و گونه های آن (فعل و اقسام آن)

26 ***** زمان گذشته و گونه های آن

گذشته ساده

گذشته ی پی دار (ماضی نقلی)

گذشته ی پیوستگی (ماضی استمراری)

گذشته ی دور (ماضی بعید)

گذشته ی شایدی - وابسته یی (ماضی التزامی)

30 ***** پویه - زمان کنون (فعل مضارع)

گونه های زمان کنون - کنون گزارشی (مضارع اخباری)

کنون شایدی - وابسته یی (التزامی)

31 ***** زمان آینده

32 ***** پویه فرمان (فعل امر)

32 ***** پویه بازدارى (فعل نهی)

33 ***** پویه شناسا (فعل معلوم)

پویه ناشناسا (فعل مجهول)

34 ***** پویه ناگذرا (فعل لازم)

پویه گذرا (فعل متعدی)

35 ***** فرامود پوینده (تعریف فاعل)

بررسی پویه از نگرش کسان گوناگون

36 ***** پویه های یاریگر (افعال معین)

جاینام

37 ***** جاینام (ضمیر)

گونه های جاینام (اقسام ضمیر)

جاینام خویشیک (ضمیر شخصی)

39 ***** جاینام نمارش (ضمیر اشاره)

جاینام شمارگان (ضمیر اعداد)

40 ***** جاینام گنگ (ضمیر مبهم)

شمارگان گنگ

سانواژه

41 ***** سانواژه (قید) گونه های سانواژه

پیوندها

42 ***** پیوندواژه ها (حروف ربط)

فزونواژه ها (حروف اضافه)

43 ***** آواها (سداها)

« ه - ه » گویا و ناگویا (ملفوظ - ناملفوظ)

دستور زبان پارسی

واتها، تکواژه ها و واژه ها

« حروف و کلمات »

دستور زبان دانش فراگیری آیین درست نوشتن و درست سخن گفتن است. دستور زبان بما می آموزاند که چگونه از بهم پیوستن «واتها» [حروف] و «تکواژه ها»، «واژه»، [کلمه] واز گردآمده ی واژه ها «فراز» [جمله] ساخته می شود.

تکواژ یا تکواژه خردترین بخش واژه است. مانند: «- انه» در واژه های «مردانه - زنانه» - «مهربانانه». گاهی هم تکواژ به تنهایی دارای آرش [معنی] است.

وات های سدا دار را «واکه یا واکدار» و بی سدا را «همخوان» نامند.

باید بدانیم که واژه های هر زبان از «واتگروه» [الفبای] همان زبان ساخته می شود. زبان پارسی دارای بیست و پنج «وات» است که واتگروه [الفبای] زبان پارسی را ساخته اند.

نام واتگروه پارسی بدینگونه است:

آ - ا - ب - پ - ت - ج - چ - خ - د - ذ - ر - ز - ژ - س - ش - غ - ف - ک - گ - ل - م - ن - و - ه - ی

بازنمود واتنشان ها و نشانه ها

[تعریف] [حرکات]

تکواژه ها و واژه ها به یاری واتنشان ها (وات نشان ها) و نشانه ها خوانده می شوند.

برای اینکه بتوانیم واژه ها را درست و بی لغزش بخوانیم، ناگزیریم واتنشان ها و نشانه هایی روی وات هایی [حروفی] که در واژه بکار رفته است بگذاریم، تا همگان بتوانند با هر پایه از دانش بی لغزش بخوانند.

نام وانتشان ها

[حرکات]

و نشانه ها

- * نخستین وانتشان «زبر» است که در بالای «وات» [حرف] گذاشته می شود.
(-) پرده، پرواز، پردیس
- * دومین وانتشان «پیش» است که آنهم در بالای «وات» گذاشته می شود.
(-) بُن، پُر، پُرسش
- * سومین وانتشان «زیر» است که جای آن پیوسته در زیر «وات» می باشد.
(-) سدا، شِنا، شِنیدن
- * چهارمین وات نشان «بی سدا» است و روی تکواژه هایی گذاشته می شود که دارای هیچکدام از وانتشان های زیر- پیش- زیر- نباشد، از این روی آن را «بی سدا» می نامند و جای آن همیشه در بالای وات [حرف] بی سدا است.
(-) آهسته (س°)، بالنده (ن°)، بسته (س°).

بازنمود واژه

[تعریف کلمه]

روش ساختن فراز با واژه ها

- واژه، پیوند دو یا کوده یی [مجموعه یی] «وات» [حرف] است که رویهم یک یکای [واحد] دستوری و دارای چم [معنی] را بسازد.
مانند واژه های:
- تن - در- هوشنگ - رفتن - دیروز - اینجا - خود رو [ماشین] - سندلی - آفرین،
که از کنار هم گذاشتن «وات ها» ساخته شده اند و دارای چم [معنی] می باشند.
- چند واژه که در پی یکدیگر آورده شود، فراز [جمله] خوانده می شود. با فراز می -
توانیم آرمان [مقصود] خود را به دیگران برسانیم و سخن دیگران را دریابیم.
- برای نمونه اگر بخواهید به کسی آگاهی دهید که دوستی با «خودرو همگانی» [اتوبوس]
از راه می رسد، ناچار هستید از واژه ها فرازی درست بسازید که دیگران گفتار شما را
دریابند [بفهمند]. برای روشن شدن به نمونه زیر بنگرید:
- خودرو همگانی - با- تهران - از - رفت - به - ایرج - شیراز، اینها همه واژه [کلمه] هستند،
که چون آنها را به آیین های دستور پارسی سامان دهیم، فراز زیر بدست می آید:
- ایرج با خودرو همگانی از تهران به شیراز رفت.

فرانمود گونه های واژه

[تعریف اقسام کلمه]

در بخش پیشین با واژه و روش ساختن فراز [جمله] با واژگان که در سخن گفتن و نوشتن به کار می رود آشنا شدیم.

اکنون به بازنمودی [توضیحی] در باره ی آیین های دستور، نام واژگان ویژه ی دستور - زبان و بخش های گوناگون و مهند [مهم] در زبان پارسی می پردازیم.

می توان پایه بنیادین زبان پارسی را به « هشت » دسته ی مهند [مهم] بخش کرد:

- 1- نام 2- فروزه [صفت] 3- پویه [فعل] 4- جاینام [ضمیر] 5- سنوانزه [قید]
- 6- پیوندواژه [حرف ربط] 7- فزونواژه [حرف اضافه] 8- آواها.

نام

بازنمود نام

[تعریف اسم]

نام واژه‌ی است دارای چم [معنی] برای نامیدن آدمی، جانوران، دریافته‌ها [مفاهیم] و چیزهایی که دیده می‌شود، یا چیزهایی که دیده نمی‌شود. مانند: ایرج - بهمن - سگ، موش - شیرین، تلخ، خسته، تشنه، میز، نبیگ [کتاب] و جزآن.

«نام واژه‌ی است برای نامیدن هرآنچه در این جهان یافت شود».

- آنچه که با «نام» شناخته و نامیده می‌شود :
- * گاهی نام کسی است، مانند: مرد، زن، هوشنگ، پدر، مادر.
 - * گاهی نام جانوری است، مانند: گاو، اسب، خوک، گربه، شیر، پلنگ.
 - * گاهی نام جایی است، مانند: کوه، دشت، رود، تهران، آسیا، امریکا
 - * گاهی از رستنی‌هاست، مانند: درخت، چمن، چنار، گل، نسترن، سوسن.
 - * گاهی نام ستارگان است، مانند: آفتاب، ماه، خورشید، ناهید، بهرام.
 - * گاهی نام زمان است، مانند: روز، شب، بامداد، نیمروز، ایوار.
 - * گاهی نام چیزهای بیجان است، مانند: تخته، میخ، تبنگو [جعبه]، نفج [کاغذ].
 - * گاهی نام چگونگی یا چونی است که در کسی یا چیزی هستی دارد، مانند: سپیدی، سیاهی، سرما، گرما، رنج، شاد.

گونه‌های نام

ویژه نام

[اسم خاص]

ویژه نام، نامی است که بر یک کس، یک چیز و یا جایی یگانه و شناخته شده راهبر است. مانند:

رستم - رخس - فردوسی - تهران - شیراز - تندیس آزادی و جزآن.
اینگونه نام‌ها که همانند ندارند و تنها ویژه‌ی کسان، جاهای شناخته شده و چیزهای تک می‌باشند را «ویژه نام» می‌خوانند.
یک «ویژه نام» می‌تواند برای نامیدن چندین کس و یا چندین چیز به کار رود.
«منیژه» ویژه نام است ولی بسیاری می‌توانند این نام را داشته باشند.

همه نام

[اسم عام]

همه نام، نامی است در برگیرنده کسان و چیزهای همگون و بشمار که همه جا یافت می شود. مانند:

کوه - سنگ - اسب - درخت - باغ - آهن - توپال [فلز] و جزآن.
دختر - پسر - مرد - زن و جزآن.

نام شناخته

[اسم معرفه]

هرگاه از چیزی نام برده شود که برای شنونده از پیش آشنا و از آن آگاه باشد، آن نام «نام شناخته» خوانده می شود. مانند:

نبیگ را خواندم - در باز مانده است - گل را خریدم.
شنونده می داند، کدام نبیگ خوانده شده، کدام در باز مانده و چه گلی خریده شده است.

نام ناشناخته

[اسم نکره]

چنانچه گوینده در باره ی کسی و یا چیزی سخن گوید که نزد شنونده ناشناخته و نا آشنا باشد، آن نام را «نام ناشناخته» [اسم نکره] خوانند.

برای نمونه اگر برادر شما بگوید «نبیگی [کتابی] خریدم»، شما نمی دانید از کدام نبیگ سخن می گوید، زیرا نبیگ بسیار است.

اینگونه نام ها را «ناشناخته نام» می نامند.

نشان ناشناخته نام «یک» و یا «ی» است که در پایان نام درآید. مانند:

یک نبیگ خریدم یا نبیگی خریدم - یک نبیگ خواندم - گلی چیدم - مرغی دیدم و جزآن.
شنونده نمی داند کدام نبیگی خریده شده - کدام نبیگی خوانده شده - چه گونه گلی چیده شده، چه مرغی دیده شده است.

نام ساده

[اسم ساده]

نام ساده، نامی است که تنها از یک واژه ساخته شود و دارای چم [معنی] باشد.
مانند: گل - سرباز - آشپز، جزآن.

نام آمیخته

[اسم مرکب]

هر نامی که از آمیزه [ترکیب] دو واژه ساخته شود ولی یک چم [معنی] را برساند آن را «نام آمیخته» خوانند. مانند: گلاب، از (گل + آب) - سربازخانه، از (سرباز + خانه) - آشپزخانه، از (آشپز + خانه) و مانند این ها.

بساوا نام

[اسم ذات]

بساوا نام، برای نامیدن چیزهایی بکار می رود که خود بخود هستی داشته و بتوان آنها را با چشم دید و با دست بساوید [لمس کرد]. مانند :
درخت - دختر - پسر - گربه - سگ - نیبگ [کتاب] - دیوار - گل - گلدان و جزآن که همه را می توان دید و با دست بساوید.
بساوا از بساوایی [لامسه] یکی از سهش های پنجگانه است. از پویه [فعل] بساویدن.

نابسوا نام

[اسم معنی]

نابسوا نام، برای نامیدن چیزهایی بکار می رود که نه دیده شوند و نه بتوان آنها را بساوید «دست مالید»، زیرا خود بخود هستی ندارند و بوی آنها به چیزی یا کسی بستگی دارد. مانند:
خوشی - درد - دانش - خرد - نیکی - بدی - هوش - خستگی - تشنگی - سبیدی - سرخی که هیچکدام با چشم دیده نمی شوند و نمی توان بساوید و به تنهایی هستی ندارند.

.....
* در باره ی بساوانام و نابسوا نام، فرامود بیشتر را در پایان نیبگ بیابید.

چگونگی و گونه های نام

پوینده نام

[اسم فاعل]

در این چگونگی نام در جایگاه پویندگی [فاعلی] است. نام پوینده است، انجام دهنده کار است و یا بازگون [برعکس] کاری را انجام نداده است. و نشان آن در فراز در پاسخ «که» و «چه» می باشد. مانند: که آمد؟ چه رسید؟
فرشید آمد - پست رسید. یا، فرشید نیامد - پست نرسید.

پوینده نام

[اسم مفعول]

در این چگونگی ، نام در جایگاه پویندگی است. نام پوینده است. و چگونگی پویه را می رساند. و در پاسخ «که را» و «چه را» می آید. مانند:
دیروز در جشن که را دیدی؟ فرشاد را دیدم.
امروز بهمن نبیگ را آورد. چه را آورد؟ نبیگ را آورد.

نام، چگونگی افزایش و نشانه

[حالت اضافه]

گاهی برای رسا گردانیدن «نام»، نامی دیگر با افزودن زیرگ [کسره] آورده می - شود که دو نام را بهم می پیونداند.
نخستین نام را «افزا» [مضاف] و دومین نام را «برگیر» [مضاف الیه] خوانند.
مانند:
نبیگ فریدون - باغ پروانه - زنگ دبستان.

* زیرگ [کسره] نشانه ی پیوند نام با رساگرنام [متمم] یا «افزا و بگیر» [مضاف و مضاف الیه] است، و هرگاه واژه به یکی از وا که های [مصوتهای]: «آ - او - ای» فرجام یابد، «ی» خوانده می شود. مانند:

خدا - ی - جهان	چایی - ی - داغ
کوچه - ی - باغ	زانو - ی - شتر

تکین - رَمَن

[مفرد]

[جمع]

تکین، آنستکه از یک کس [فرد] و یا یک چیز نام برده شود و نام بر «یکی» راهبر باشد،

مانند: یک نیبگ [کتاب] - یک درخت - یک مرد - یک زن - یک سراچه [طاق] و جز آن که همه تکین هستند.

رمن، هرگاه ازدو یا چند کس [نفر] و یا چند چیز نام برده شود، آن را «رمن» خوانند.

مانند: مردان - مردها - نیبگ ها [کتاب ها] - درخت ها یا درختان و جز آن.

نشانه رمن «ها» و «ان» است که به پایان واژه های تکین و هم چنین واژه های

آمیخته می افزایند. مانند: مرد / مردان - دست / دستان - نیک اندیش / نیک اندیشان.

دستور رَمَن بستن

[دستور جمع بستن]

در زبان پارسی چون بخواهند واژه ی تکینی [مفردی] را رَمَن [جمع] کنند باید به پایان آن تکواژه های دیگری بیافزایند تا رَمَن شود.

* نشان رمن در زبان پارسی: «ها» و «ان» است.

1- برخی جانوران را به «ا + ن = ان» و برخی را به «ها» رمن می بندند و برخی را به هردو. مانند:

اسب < اسبان یا اسب ها - مار < ماران یا مارها - مرغ < مرغان

- خر < خران - موش < موش ها - سگ < سگ ها

واژه هایی که تکواژ پایانی آنان «ه» است پیش از «ان»، «گ»، می گیرند.

مانند: پرنده < پرندگان - چرنده < چرندگان - خزنده < خزندگان. («ه» زدوده می شود).

2- بیشتر اندام های تن که جفت هستند به «ان» یا «ها» رمن می کنند. مانند:

لبان - لب ها. چشمان - چشم ها. دستان - دست ها. ولی پاها.

3- بر بستگان [جمادات] به «ها» رمن می شوند. مانند:

سندلی < سندلی ها - چوب < چوب ها - جنگل < جنگل ها - کارد < کاردها -

گوده [قاشق] < گوده ها - چنگال < چنگال ها - بوپ [فرش] < بوپ ها.

4- نابسوا نام ها به «ها» رمن می شوند، مانند:

خرد < خردها - دانش < دانش ها - نیرو < نیروها - جان < جان ها.

5- گیاهان به «ها» و «ان» رمن می شوند. مانند:

درخت < درختان یا درخت ها - نهال < نهالان یا نهال ها.
پن [ام] چمن < چمن ها - گل < گل ها - سبزه < سبزه ها.

6- برای رمن بستن واژه هایی که تکواژ پایانی آنها «واو» باشد، یک «ی» پیش از «ان» به واژه می افزایند. مانند:

جنگجو < جنگجویان - سخنگو < سخنگویان - دانا < دانایان.
ولی : بانو < بانوان - آهو < آهوان - بازو < بازوان - گیسو < گیسوان.

برای واه هایی که تکواژ پایانی «الف» باشد، یک «ی» پیش از «ها» افزوده می شود. مانند:

جا < جایها - رو < رویها - مو < موی ها.

نام رمن: نام هرگاه به گونه ی تکین ولی به چم رمن باشد، آن را نام رمن [اسم جمع] خوانند.
مانند: گله - رمه - لشگر - کاروان - گروه.

گاهی نام رمن [اسم جمع] را رمن می کنند: دسته / دسته ها! رمه / رمه ها. لشگر / لشگریان.

فروزه

[صفت]

فروزه واژه ای ست که چگونگی و چونی و ویژگی نام، کسان و چیزها را فرامی نماید [بیان می کند].
نامی که دربردارنده فروزه باشد، **فروزیده** [موصوف] خوانده می شود.
مانند: **بانوی دانشمند - مردم مهربان - ماه تابان**
در این نمونه ها، **دانشمند - مهربان و تابان** فروزه و **بانو - مردم - ماه** فروزیده هستند.
نمونه : **ایرج هشیار** است، **هشیار فروزه** است و چونی **فروزیده** راکه ایرج است می رساند.
فروزه می تواند پیش از نام و یا پس از نام آورده شود.
مردِ هشیاری است - یا - هشیار مردی است.
* فروزه همیشه تکین [مفرد] است. **مرد دلیر < مردان دلیر. زن دلیر < زنان دلیر.**
* گاهی فروزیده دارای چندین فروزه است: **دختر هوشیار زرنگ و نیکو سرشت.**

گونه های فروزه

- فروزه چهار گونه است:
- 1- **فروزه های ناب یا دج** [جامد] 2- **فروزه های برگرفته** 3- **فروزه های ساده** 4- **فروزه های آمیخته.**
 - 1- **فروزه ناب**، فروزه ای ست که برگرفته از واژه دیگر نباشد. مانند:
آزاد - پیر - بلند - کوتاه - پهن - دراز - سپید - سبز - باریک - تلخ - درشت.
 - 2- **فروزه برگرفته**، فروزه ای ست که از واژه های دیگر گرفته شده باشد. مانند:
دانا - داننده که از بن «دان» و از پویه «دانستن» برگرفته شده است.
رونده - خندان - بینا که از : **رو - خند - بین** برگرفته شده است.
3- **فروزه ساده**، آن است که تنها یک واژه باشد. مانند:
خوب - دانا - سپید - روشن
 - 4- **فروزه آمیخته** است هنگامی که از دو واژه باشد. مانند:
کوه پیکر - دانشور - والا گهر - سنگدل.

گونه های فروزه از نگرش آرش

فروزه از نگرش آرش [معنی] چهار گونه است.
1- همگرایی [نسبی] 2- بازنمودی [وصفی] 3- مانستگی [تشبیهی] 4- پویندگی [فاعلی].

1- فروزه همگرایی، فروزه ای ست که چیزی را به کسی یا به چیز دیگر و یا جایی پیوند دهد و یا بریندد.

نشانه های فروزه همگرایی بدینگونه است:

* ی - آگین - انگیز - ین - ینه - گان - وند - ور - یار و جزآن. نمونه :

- «ی» : تهرانی - خانگی - رهی

- آگین : شرم آگین - اندوهگین

- انگیز: شور انگیز - بیم انگیز - آتش انگیز

- ین : سیمین - زرین - نمکین - پولادین

- ینه: سیمینه - زرینه - چرمینه - پارینه

- گان: سایگان - مهرگان - گروگان - خدایگان

- وند: پولادوند - بیدادوند - پیشوند - پسوند

- ور: هنرور - پیشه ور - نامور - پبله ور

- یار: هشیار - هوشیار - مهریار - بختیار

2- فروزه بازنمودی، فروزه ای ست که چونی و چگونگی را می رساند.

نمونه:

دانا - خردمند - نابخرد - سبز - بلند - کوتاه.

همه ی فروزها اگر ساده باشند فروزه بازنمودی هستند.

3- فروزه مانستگی، فروزه یی است که همانندی را برساند. مانند:

گونه یاردرسرخ همچون برگ گل است.

فروزه مانستگی بردو گونه است:

* فروزه مانستگی ساده - فروزه مانستگی آمیخته

1 - فروزه مانستگی ساده ، مانند:

چو - مانند - سار - وار - وش - بسان و جزآن.

او بسان شیر است - پسرآهووار می پرد - شیروش - دیو سار - فرشته مانند.

2 - فروزه مانستگی آمیخته، از دوپاره نام و فروزه ساخته می شود.

مانند: تهیدست - گرانمایه - خوشبخت - ستمگر و جزآن.

4- فروزه پويندگى [فاعلى]، فروزه يى است كه بر كننده و انجام دهنده كار راهبر باشد. با افزودن : بان - وان - ور - گر - كار - گار - گر به پايان نام ساخته مى شود. مانند: باغبان - پاليزوان - تاجور - آهنگر - ستمكار - آموزگار - ستمگر. * افزودن «ان» به فرجام پويه فرمان. مانند: جوى < جويان - رو < روان - گرى < گريان - نال < نالان و جزآن.

فروزه از نگرش سنجش و چگونگى

فروزه از نگرش سنجش و چگونگى سه گونه است:

1- فروزه ساده 2- فروزه برترى 3- فروزه برترين

* همه ي فروزه ها در زبان پارسى ساده مى باشند.

مانند:

زيبا - بزرگ - دانا - روشن - سپيد - نازك - دراز - نيكو

2- فروزه برترى، چنانكه از نامش پيدااست « برترى» چيزى يا كسى را به چيز و كس ديگر مى رساند و نشان آن تكواژه «تر» است كه به پايان فروزه ساده مى افزايند. پس با افزودن «تر» به يك فروزه، فروزه ي ديگر ساخته مى شود. مانند: بزرگ + تر < بزرگتر - دانا + تر < داناتر - سپيد + تر < سپيدتر - بلند + تر = بلندتر نيكو + تر < نيكوتر.

3- فروزه برترين، فروزه يى است كه برترى يك چيز را به چيزهاى ديگر و يا برترى كسى را به كسان ديگر مى رساند. نشان آن «ترين» است. روش ساختن فروزه برترين: از افزودن «ترين» به فروزه ساده، فروزه برترين ساخته مى شود. اين فروزه زمانى بكار مى رود كه آماج همسنجى و برابرى ميان چند چيز و يا چند كس باشد. مانند:

* زيبا + ترين < اين چشم انداز زيباترين چشم اندازى است كه ديده ام.
* بهتر + ترين < انگورهاي ايران بهترين انگورهاي جهانند.
* بلند + ترين < كوه اورست بلندترين كوه جهان است.

سازواری فروزه با فروزیده

در زبان پارسی فروزه همیشه تکین است و با نام یا فروزیده خود برابری نمی کند. خواه فروزیده رَمَن [جمع] باشد یا تکین [مفرد]، فروزه همواره تکین خواهد بود. مانند:

- مردان بزرگ - مرد بزرگ
- زن دانا - زنان دانا
- دانشمند بزرگ - دانشمندان بزرگ
- دختر هنرمند - دختران هنرمند

فروزه پویندگی

[صفت فاعلی]

فروزه پویندگی، برکننده و انجام دهنده کار راهبر است. بیشتر فروزه های پویندگی برگرفته [مشتق] هستند. نمونه :

با افزودن نده - ا - ان - ار - کار - گار - گر به پایان بن های کنون، گذشته یا نام فروزه پویندگی ساخته می شود.

* با افزودن « نده » به پایان پویه فرمان. مانند:

رو < رونده - خور < خورنده - دو < دونده - گو < گوینده و جزآن.

تکین < گوینده - رَمَن < گویندگان. [مفرد - جمع]

* با افزودن « ار » به بن گذشته < خرید + ار = خریدار.

فروزه پویدگی

[صفت مفعولی]

فروزه پویدگی، آنست که کار بر پویده انجام پذیرد.

فروزه پویدگی از افزودن «ه» ناگویا [ناملفوظ] به پایان پویه در زمان گذشته ساخته می - شود. مانند:

آورد < آورده - نوشت < نوشته - شنید < شنیده. گاهی با « فروزه پویدگی » واژه « شد » آورند: آورده شد - نوشته شد - شنیده شد. نامه نوشته شد.

پویه ستاک

[فعل] [مصدر]

ستاک پویه یی ست راهبر برانجام کاری، چگونگی و یا رویدادی، بی داشتن زمان و کننده کار. مانند: خوردن، خوابیدن، نوشتن، گفتن، رفتن و جز آن. روش شناختن ستاک:

در زبان پارسی هر واژه یی که در پایان آن «دن» یا «تن» باشد ستاک است. بدین سامه [شرط] که اگر «ن» را بردارند پویه گذشته بدست آید. مانند:
خوردن < خورد - خوابیدن < خوابید - نوشیدن < نوشید.
خفتن < خفت - گفتن < گفت - رفتن < رفت - آمدن < آمد.

نام ستاک

[اسم مصدر]

برخی ستاک در زبان پارسی با اینکه نشانه های ستاک را ندارند ولی چم ستاک را می رسانند. اینگونه واژه ها را «نام ستاک» خوانند.
مانند: خورد - خوابید - نوشت - گفت.
از : خوردن - خوابیدن - نوشتن - گفتن.
ستاک بی «ن» را «ستاک کاهیده» [مصدر مرخم] نامند.
گاهی ستاک کاهیده را با پنج پویه می آورند:
شاید شنید - نباید نشست - نتوان رفت - خواهد آمد - نیارست خفتن.
از پویه های: شایستن - بایستن - توانستن - خواستن - و یارستن.

گونه های ستاک

[مصدر]

ستاک دو گونه است:

- 1- ستاک ساده است اگر از یک واژه درست شده باشد. مانند:
آویختن - بردن - آوردن.
- 2- ستاک آمیخته است اگر از دو یا چند واژه درست شده باشد. مانند:
درآویختن - فروبردن - بیرون آوردن - سخن گفتن - گوش کردن.

بُن - شناسه

بخش «پایا» در ساخت های پویه را «بُن» می نامند. مانند: گفت - رفت - آمد.

بخش «ناپایا» که از کس، تکین یا رمن بودن آن آگاهی می دهد، «شناسه» نامیده می شود.

شناسه ها: (م - ی - یم - ید - ند) . یا (م - ی - د - یم - ید - ند)

برای نمونه، پویه «رفتن» با «شناسه» در زمان گذشته ساده اینگونه است:

رمن	تکین
.....	
رفتیم - نخست کس رَمَن = (ن - ک - ر)	رفتم - نخست کس تکین = (ن - ک - ت)
رفتید - دوم کس رمن = (د - ک - ر)	رفتی - دوم کس تکین = (د - ک - ت)
رفتند - سوم کس رمن = (س - ک - ر)	رفت - سوم کس تکین = (س - ک - ت) *
.....	
	* سوم کس تکین شناسه ندارد.

* نخست کس تکین = (ن - ک - ت) - دوم کس تکین (د - ک - ت) - سوم کس تکین = (س - ک - ت).
 * نخست کس رَمَن = (ن - ک - ر) - دوم کس رمن (د - ک - ر) - سوم کس رمن (س - ک - ر) .

پویه

[فعل]

پویه واژه‌ی ست که بر بودن، شدن، چگونگی یا انجام گرفتن کاری در یکی از زمان‌های: **گذشته - کنون - آینده** راهبر باشد.
مانند: **ایرج رفت - منیژه می‌رود - دوستم فردا خواهد آمد.**

در این سه نمونه :

- ایرج رفت، گواهی می‌دهد که کار «رفت» در زمان گذشته انجام گرفته است.
- **منیژه می‌رود**، بایاست بدانیم که در زبان پارسی ساخت ویژه‌ی برای زمان کنون نیست و ساخت پویه برای زمان کنون و همچنین **آینده** یکسان می‌باشد. **منیژه می‌رود**، گواهی می‌دهد که اکنون می‌رود و یا فردا می‌رود.
- **دوستم فردا خواهد آمد**، ساخت زمان آینده با واژه «خواستن» همراه است و کار آمدن دوست تنها در زمان آینده خواهد بود.

گونه‌های پویه

[اقسام فعل]

گفتیم که :

پویه واژه‌ی است که بر بودن، شدن و انجام گرفتن کاری در یکی از زمان‌های سه‌گانه؛ **گذشته، کنون و آینده** راهبر باشد.
هرکاری در هنگامی دانسته [معلوم] انجام بگیرد، «زمان» انجام آن کار است.

زمان بر سه گونه است: 1- زمان گذشته 2- زمان کنون 3- زمان آینده.

پویه

زمان گذشته و گونه های آن

زمان گذشته، برکاری که در گذشته (پیش از زمان کنون) انجام گرفته باشد راهبر است. مانند: رفتم - دیدیم - دید - گفتم و مانند آن.

دیروز به دیدار مادر بزرگ رفتم - دیشب پیش از خواب داستان زیبایی خواندم.

گونه های زمان گذشته :

1- گذشته ی ساده. 2- گذشته ی پی دار [ماضی نقلی] 3- گذشته ی پیوستگی [استمراری]

4- گذشته ی دور [بعید] 5- گذشته شایدی - وابسته یی [التزامی].

گذشته ی ساده

گذشته ی ساده، از انجام کاری که در گذشته روی داده آگاهی می دهد. خواه در گذشته ی دور باشد و یا نزدیک. مانند:

او سال پیش آمد- خواهرم دیروز رفت - من به او گفتم - آنها دیشب آمدند. و جز آن.

ساختن زمان گذشته ساده: «ن» را از پایان ستاک [مصدر] پویه برمی داریم و شناسه های پیوسته پویندگی [فاعلی] را به آن می افزاییم. مانند:

از «بن پویه گفتن»: «گفت» + شناسه های (م - ی - یم - ید - ند).

رَمَن [جمع]

تکین [مفرد]

گفتیم (ن. ک. ر)
گفتید (د. ک. ر)
گفتند (س. ک. ر)

گفتم (ن. ک. ت)
گفتم (د. ک. ت)
گفتم * (س. ک. ت)

* - گذشته ی سوم کس تکین شناسه ندارد.

* نخست کس تکین = (ن. ک. ت) - دوم کس تکین (د. ک. ت) - سوم کس تکین = (س. ک. ت).
* نخست کس رَمَن = (ن. ک. ر) - دوم کس رَمَن (د. ک. ر) - سوم کس رَمَن (س. ک. ر).

گذشته ی پی دار

[ماضی نقلی]

گذشته ی پی دار ، کاری است که در زمان گذشته رخ داده است.

و بر دو گونه است:

1- کاری انجام شده، ولی هنایش آن، در زمان کنون هنوز هم بجا مانده است و دنباله دارد. مانند:

* پروین خوابیده است، به چم اینکه چند تسوک [دقیقه] پیش خوابیده و اکنون هم در خواب است.

* بیژن برای خرید رفته است، از چند تسو [ساعت] پیش رفته و هنوز و از خرید برنگشته است.

2- کار انجام شده و به فرجام رسیده است . مانند:

* من این نمایش را دیده ام.

* دوستم نامه ی پرمهری نوشته است.

ساختن « گذشته ی پی دار » بدینگونه است :

از فروزه پویدگی [صفت مفعولی] پویه دلخواه که با افزودن « ه » به پایان پویه در زمان گذشته بدست می آید و تکواژه های یاریگر (ام - ای - است - ایم - اید - اند) ساخته می شود.

نمونه: فروزه پویدگی نوشتن: نوشت + ه < نوشته .

از پویه نوشتن. « نوشت + ه < نوشته + یاریگرها (ام - ای - است - ایم - اید - اند) ».

تکین

رمن

.....

نوشته ایم	ن - ک - ر
نوشته اید	د - ک - ر
نوشته اند	س - ک - ر

.....

نوشته ام	ن - ک - ت
نوشته ای	د - ک - ت
نوشته است	س - ک - ت

گذشته ی پیوستگی

[استمراری]

گذشته ی پیوستگی بر انجام کاری یا داشتن چگونگی یی در گذشته به گونه ی پیوسته و بازکرد [تکرار] و یا انجام کاری از روی خوگیری، راهبر است. نمونه: سال پیش هر روز به نبیگخانه می رفتم - آموزگار پندهای ارزنده به شاگردان می داد.

ساختن گذشته ی پیوستگی:

با افزودن « می » به گذشته ی ساده، گذشته ی پیوستگی ساخته می شود. نمونه: ساخت گذشته ی پیوستگی از بن « رفت »؛ با افزودن « می » + رفت + شناسه ها (م - ی - د - یم - ید - ند) بدینگونه می باشد:

رمن

تکین

.....

.....

می رفتم

می رفتم

می رفتید

می رفتی

می رفتند

می رفت

واژه « همی » در فرازهای پیوستگی [استمراری] به چم پیوسته انجام دادن کاری است. مانند: همی بر شد آتش فرود آمد آب همی گشت گرد زمین آفتاب

گذشته ی دور

[ماضی بعید]

گذشته ی دور [بعید] کاری است که یا در زمان بسیار دور انجام گرفته باشد و یا پیش از کاری دیگری انجام گیرد.

ساختن گذشته دور:

گذشته دور از « فروزه پویدگی » [صفت مفعولی] با افزودن « ه » به پایان بن گذشته ی پویه دلخواه و افزودن گذشته ی ساده پویه « بودن » ساخته می شود. بدینگونه: از پویه نوشتن:

نوشت + « ه » = نوشته + گذشته ساده پویه « بودن » < بود + م - ی - د - یم - ید - ند.

رَمَن [جمع]

تکین [مفرد]

.....

.....

نوشته بودند ن - ک - ر

نوشته بودم ن - ک - ت

نوشته بودید د - ک - ر

نوشته بودی د - ک - ت

نوشته بودند س - ک - ر

نوشته بود س - ک - ت

گذشته ی شایدی - وابسته یی

[الترامی]

گذشته یی ست که زمان انجام کار را همراه با دودلی، آرزو و گمان [شک] می - رساند. شاید بروم - شاید گفته باشم - شاید رفته باشد - باید رفته باشد - بگمانم خوابیده باشد! ساختن گذشته ی شایدی - وابسته یی

از فروزه پویدگی [صفت مفعولی] پویه دلخواه و با افزودن پویه یاریگر «باشیدن» در زمان کنون (باشم - باشی - باشد - باشیم - باشید - باشند) ساخته می شود. از پویه رفتن: رفت + «ه» = رفته + باش + م - ی - د - یم - ید - ند. چنین است:

رمن

تکین

.....

.....

رفته + باشیم = رفته باشیم
رفته + باشید = رفته باشید
رفته + باشند = رفته باشند

رفته + باشم = رفته باشم
رفته + باشی = رفته باشی
رفته + باشد = رفته باشد

پویه زمان کنون

[مضارع]

- زمان کنون، بر کاری که اکنون انجام می گیرد، یا در آینده خواهد گرفت راهبر است. پس زمان کنون برای هر دو زمان بکار می رود.
- زمان کنون گاهی با بن «دار» آورده می شود. مانند: هم اکنون دارم کار می کنم، یا دوستم هم اکنون دارد می آید.
- زمان کنون برای زمان آینده نیز بکار می رود. مانند: فردا برای خرید به بازار می روم.
- یا دو روز دیگر با دوستم به تهران می رویم.
- هم چنین زمان کنون برای کارهایی که روزانه و یا در زندگانی به گونه خوگیری و روش زندگی انجام می دهیم بکار می رود. مانند: هر روز پیاده به سرکار می روم. – هرگاه از کار بر می گردم دستم را می شویم.
- زمان کنون بر دو گونه است: کنون گزارشی - کنون شاییدی وابسته یی

کنون گزارشی

[اخباری]

- پویه یی است که از انجام کاری در زمان کنون (هم اینک) آگاهی می دهد. این پویه در پیوند با کارهای روزانه و رخ دادنی است.
- کنون گزارشی** گاهی هم به انجام کاری در آینده راهبر است. مانند: می روم (هم اکنون می روم) یا (در فردا می روم).
- ساختن کنون گزارشی**
- این پویه با یاری تکواژ «می» در آغاز «بن کنون» و «شناسه» ساخته می شود. در این نمونه:
- «می» + نویس < «می نویس» + شناسه های (م - ی - د - یم - ید - ند).

رمن

تکین

.....

.....

می نویسیم

می نویسم

می نویسید

می نویسی

می نویسند

می نویسند

کنون شایدی - وابسته یی

[التزامی]

کنون «شایدی - وابسته یی» بر کاری همراه با دودی، آرزو یا گمان [شک] راهبر است. بدینگونه که انجام کار بی چون و چرا و بایا نیست، همچنین، گاهی بستگی به کاری دیگر دارد (برای همین وابسته یی نیز نامند).

ساختن کنون شایدی - وابسته یی

ساختمان آن مانند کنون گزارشی است، با یاری «بن کنون» و «شناسه» با این ناهمگونی که پیش از ساخت «کنون شایدی - وابسته یی» «پ» به آغاز بن کنون افزوده می شود. نمونه ، با بن کنون نویس:

«پ + نویس + شناسه ها» (م - ی - د - یم - ید - ند) ساخته می شود.

رمن

تکین

.....

بنویسیم (ن - ک - ر)

بنویسید (د - ک - ر)

بنویسند (س - ک - ر)

.....

بنویسم (ن - ک - ت)

بنویسی (د - ک - ت)

بنویسد (س - ک - ت)

* شاید بنویسم - می گمانم بنویسم - اگر دوستم زود بیاید شاید با هم نامه یی بنویسیم.

زمان آینده

زمان آینده، بر کاری که هنوز انجام نگرفته باشد و پس از زمان کنون انجام گیرد راهبر است.

ساختن زمان آینده : با پویه یاریگر «خواستن» ساخته می شود :

(خواه + «شناسه های م - ی - د - یم - ید - ند» + «بن» یا «گذشته ی» پویه

دلخواه).

(واژه خواه، که به ساختواژی [صرف] پویه یاری می رساند؛ پویه یاریگر [معین] است).

ساخت زمان آینده از پویه «نوشت» :

رمن

تکین

.....

خواهیم نوشت (ن - ک - ر)

خواهید نوشت (د - ک - ر)

خواهند نوشت (س - ک - ر)

.....

خواهم نوشت (ن - ک - ت)

خواهی نوشت (د - ک - ت)

خواهد نوشت (س - ک - ت)

پویه فرمان

[فعل امر]

پویه فرمان، بر درخواست و خواهش انجام کاری از دیگری در زمان کنون و یا در آینده راهبر است. پس در فراز فرمان، دستوری داده می شود.
پویه فرمان در سه ساخت:

تکین	نایی	رمن	نایی
.....			
—	کن	کنیم	نکنیم
کن	نکن	کنید	نکنید
کند	نکند	کنند	نکنند

* دوم کس تکین: رو - ده - گیر - خور .

دوم کس رمن: روید - دهید - گیرید - خورید.

گاهی «ب» بر سر واژه می افزایند. مانند:

بده/ بدهید - برو/ بروید - بگیر/ بگیرید - بخور- بخورید - بیا / بیایید.

ساخت نایی پویه فرمان را «بازداری» [نهی] نامند. برای نایی کردن پویه فرمان،

«ن» و یا در نوشتار گاهی «م» بر سر پویه آورند. مانند: نرو - مرو/ نروید - مروید / نخورید - مخورید.

پویه بازداری

[فعل نهی]

«پویه بازداری» پوینده [فاعل] را از انجام کار باز می دارد.

مانند:

مرو - میا - مخور - مریز - مزن - میپوش.

چنانچه در آغاز پویه ی فرمان بجای «ب» که در زبان پارسی نشان فرمان است

تکواژ «ن» یا «م» بیافزاییم «پویه بازداری» ساخته می شود.

این پویه سه ساخت دارد. مانند:

نرو/ نروید نخور/ نخورید نریز/ نریزید نزن/ نزنید نیپوش/ نیپوشید.

مرو/ مروید مخور/ مخورید مریز/ مریزید ... مزن/ مزنید ... میپوش/ میپوشید.

نرود/ نروند نخورد/ نخورند. و جزآن

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
فردوسی

پویه شناسا

[فعل معلوم]

هر کاری را کننده ایست که آن را «پوینده» [فاعل] نامند. چنانچه پوینده آشنا و شناخته شده باشد، آن را پویه شناسا خوانند.
مانند:

فریدون آمد - جمشید نبیگ را خواند - ایرج نامه نوشت.
در این فرازها، آمد - خواند - نوشت هر کدام به پوینده یی وابسته است، به چم اینکه، کننده این کارها شناخته شده است.
لادبراین این پویه ها را «پویه شناسا» [فعل معلوم] می نامیم.

پویه ناشناسا

[فعل مجهول]

هرگاه کننده و انجام دهنده ی کار شناخته شده و آشنا نباشد، و پوینده [مفعول] جای پوینده [فاعل] را بگیرد، پویه را «ناشناسا» [مجهول] خوانند.
مانند:

نبیگ خوانده شد - خوراک پخته شد.
در این دو فراز کننده ی این دو کار ناشناس است و نبیگ و خوراک که پوینده اند، جای پوینده را گرفته است، و پویه های خوانده و پخته به این دو پوینده راهبر و باز بسته است.

ساختن پویه ناشناسا:

پوینده [مفعول] جای پوینده [فاعل] را می گیرد.
از فروزه ی پویندگی [صفت مفعولی] پویه دلخواه + «شود» برای زمان کنون و «شد» برای زمان گذشته.
برای زمان کنون «می» به «شود» افزوده خواهد شد. مانند:

زمان کنون: نبیگ آورده می شود - کار انجام می شود - خانه پاکیزه می شود.
زمان گذشته: نبیگ آورده شد - کار انجام شد - خانه پاکیزه شد.
گاهی بجای پویه یاریگر «شد» از یاریگرهای دیگر بهره می بریم.
مانند: «آمد»، «گردید»، «گشت» نمونه: گفته آمد، شسته گردید، رفته گشت.

پویه ناشناسا [فعل مجهول] تنها از پویه های گذرا [متعدی] ساخته می شود، زیرا پویه های ناگذرا [لازم] ناشناسا ندارد.

***همیشه پوینده** [مفعول] در فرازنا شناسا، جای پوینده [فاعل] را می گیرد.

چند نمونه:

زمان کنون ساده

من هر روز خانه را پاکیزه می کنم. < پویه شناسا - فراز پوینده دارد.
خانه هر روز پاکیزه می شود. < پویه ناشناسا - پوینده جای پوینده آمده است.
گذشته ساده

من دیروز خانه را پاکیزه کردم. < پویه شناسا
خانه دیروز پاکیزه شد. < پویه ناشناسا
آینده :

من می خواهم فردا خانه را پاکیزه کنم. < پویه شناسا
خانه فردا پاکیزه می شود. یا (خواهدشد). < پویه ناشناسا

پویه ناگذرا

[فعل لازم]

هرگاه پویه [فعل] در خود پوینده [فاعل] بماند و به دیگری راه نیابد، به چم اینکه [یعنی] پوینده نپذیرد، آن را **پویه نا گذرا** نامند. مانند:
کوروش رفت - پرویز خندید - ایرج آمد.
اینگونه پویه ها که کار به پوینده می انجامد و پوینده ندارد، **پویه ناگذرا** [لازم] خوانند.

پویه گذرا

[فعل متعدی]

هرکاری که از پوینده [فاعل] گذشته به دیگری برسد، به چم اینکه فراز **پوینده** [مفعول] داشته باشد آن را **پویه گذرا** خوانند. مانند:
منوچهر فرهاد را فراخواند - جمشید به ایرج هشدار داد - فریدون دزد را گرفت.

گونه های پویه گذرا و ناگذرا:

1- پویه هایی که همیشه **گذرا** هستند. مانند:
آفریدن - خوردن - نوشیدن - زدن - گرفتن

2- پویه هایی که پیوسته ناگذرا [لازم] هستند مانند:

بوییدن - ماندن - خواندن

3- پویه هایی گاهی گذرا و گاهی ناگذرا می باشند. مانند:

آلودن - ریختن - سوختن - پختن - گسستن - شکستن

نمونه :

چنانچه بگوییم خوراک سوخت، ناگذرا است

ولی اگر بگوییم ایرج خوراک را سوزاند، گذرا می شود.

فرانمود پوینده

[تعریف فاعل]

برای هر کار کننده بی بایاست تا آن را انجام دهد، پس کسی که کننده و انجام دهنده کاری باشد، در دستور زبان « پوینده » [فاعل] نامیده می شود.

در این دو فراز کوتاه، ایرج آمد - فرخنده رفت، « ایرج » و « فرخنده » کننده کار یا پوینده [فاعل] دو پویه آمدن و رفتن هستند.

بررسی پویه از نگرش کسان گوناگون

[فعل از نگرش اشخاص]

ساخت پویه از نگرش کسان بر یکی از این سه کس راهبر است.

1- کسی که سخن می گوید نخست کس است.

2- آنکه نخست کس با او سخن می گوید، دوم کس نامند.

3- کسی که از او سخن می گویند و ناپیداست [غایب]، سوم کس خوانند.

هر کدام از این سه فتاد [مورد] بالا می تواند در بردارنده یک کس، دو و یا چندین کس باشد. اگر یک کس باشد، « تکین = مفرد » نامند و از یکی بیشتر را « رهن = جمع » خوانند. پس پویه در زبان پارسی دارای شش کس است:

- من < نخست کس تکین
- تو < دوم کس تکین
- او < سوم کس تکین
- ما < نخست کس رمن
- شما < دوم کس رمن
- ایشان < سوم کس رمن (یا آنها)

برای نمونه :

تکین	رَمَن
.....	
من رفتم (ن.ک.ت)	ما رفیتم (ن.ک.ر)
تو رفتی (د.ک.ت)	شما رفتید (د.ک.ر)
او رفت (س.ک.ت)	آنها رفتند (س.ک.ر)

پویه های یاریگر

[افعال معین]

پویه های یاریگر، پویه هایی را گویند که برای ساختواژی [صرف] برخی پویه، در زمان های گوناگون یاری می رسانند.

ستاک پویه های یاریگر از اینگونه اند:

خواستن - شدن - داشتن - بودن (استن - باشیدن) - بایستن - شایستن - توانستن....

پویه های یاریگر: **خواه - شد - داشت - بود - دار - باش و است.**

نمونه :

- من به برادرم **خواهم گفت**. (آینده)

- نمایشنامه به خوبی **برگزار شد**. (گذشته)

- پروین دارد می خواند. من دارم می گویم (کنون پیوسته = مستمر)

- من **گفته بودم** - ما شاید **گفته باشیم** - ما **گفته ایم** (گذشته دور - گذشته شاییدی - گذشته پی دار)

پویه های باید - بایست - شاید - توان نیز از پویه های یاریگر هستند.

پویه های آمد - گردید - و گشت گاهی بجای «شد» در ساخت پویه ناشناسا [مجهول] همچون

پویه یاریگر به کار می روند. مانند: **گفته آمد - گفته گردید - گفته گشت.**

جاینام

[ضمیر]

جاینام واژه‌ی ست که به جای نام نشیند و یا برای پرهیز از بازگفت نام آورده شود.
من - تو - او - ما - شما - آنها یا ایشان
(ایشان برای نامیدن یک کس از روی ارج به کار می‌رود)
نمونه:

پرویز دیروز به خانه نیامد، او را در خیابان دیدم.
سهراب و شب‌نم را برای شام فراخواندیم، ولی آنها نپذیرفتند زیرا جای دیگر مهمان بودند.

گونه های جاینام

جاینام در زبان پارسی چهار گونه است:

- **خویشیک** [شخصی]

- **نمارش** [اشاره]

- **شماره** [عدد]

- **گنگ** [منهم]

جاینام خویشیک

[ضمیر شخصی]

جاینام خویشیک در زبان پارسی دارای شش ریخت است، سه تکین [مفرد] و سه دیگر رمن [جمع].

جاینام خویشیک بر دو گونه است:

جاینام گسسته - جاینام پیوسته

* **نخست جاینام خویشیک تکین «گسسته»** که به واژه پیشین نپیوندد:

1- آن کس است که سخن می‌گوید. «**من**»

2- آن کس که می‌شنود، شنونده. «**تو**»

3- آن کس که در آنجا نیست «**او**»

* دوم جاینام خویشیک رمن «گسسته».

1- «ما» که سخن می گوئیم.

2- «شما» که سخن را می شنوید.

3- «آنها» که در اینجا نیستند که از آنها سخن می رانیم.

تکین	رمن
.....	
نبیگ من	نبیگ ما
نبیگ تو	نبیگ شما
نبیگ او	نبیگ آنها یا ایشان

* جاینام را « پیوسته» نامند زیرا به واژه دیگر می پیوندد.

تکین	رمن
.....	
م - نبیگم	مان - نبیگمان
ت - نبیگت	تان - نبیگتان
ش - نبیگش	شان - نبیگشان

واژه «خود» همواره در آغاز جاینام خویشیک [شخصی] می آید و بیشتر برای پافشاری به کار می رود. مانند:

خودمن - خودتو - خود او یا خود ایشان
خود ما - خود شما - خود آنها - خود ایشان
خودم - خودت - خودش
خودمان - خودتان - خودشان

او- وی - ایشان

واژه های « او - وی - ایشان» تنها برای آدمی است.
برای جانوران و گیاهان « آن » و « آنها» به کار می رود.

جاینام نمارش

[ضمیر اشاره]

جاینام نمارش، با دو واژه ی « این » و « آن » برای نشان دادن کسان و یا چیزها به کار می رود.

« این » برای نمارش به نزدیک: این نبیگ را بمن بده.
« آن » برای نمارش به دور: آن نبیگ را که روی میز است در نبیگخانه بگذار.
رمن: اینها - آنها.

جاینام شماره

جاینام شماره، به شمار [تعداد] چیزها یا کسان راهبر است. مانند:

ده دختر - بیست پسر - هفتاد پنادپیما [هواپیما] - سده بیست خودرو [ماشین] و جزآن.
شماره های بنیادین: یک - دو - سه - چهار - پنج - شش - هفت - هشت - نه - ده - بیست - سی -
چهل - پنجاه - شصت - هفتاد - هشتاد - نود - صد - هزار - دو هزار - سدهزار - سیصد هزار -
پانصد هزار و جزآن.

شمار چیزها و کسان همیشه پیش از آن چیزها و کسان می آید و همواره « تکین » [مفرد] می باشد.

مانند: بیست دفتر - صد نبیگ [کتاب]
ولی گاهی در سرواد [شعر] بسته به آهنگ آن، شمرده شده پیش از شمار می آید.

« بسی رنج بُردست در آن سال سی »
زبان زنده کردست بدان پارسی»
فرزاد

جاینام گنگ شمارگان گنگ

جاینام و شمارگان گنگ واژه های بی ست که به گونه ی گنگ و ناروشن بر شمار چیزی راهبر باشد.

جاینام های گنگ از این گونه اند:

- 1- اند - از سه تانه - اند روز
- 2- چند - برای شمارگان ناشناخته؛ چند روز پیش آمد - چند سال سختی کشیدم.
- 3- هیچ - برای نیکگرایی [نفی] ؛ هیچکس را ندیدم - از این جامه ها هیچکدام را نپسندیدم.
- 4- هر - برای کسان شناخته نشده ؛ هر که هستی به نیازمندان یاری ده.
- 5- همه - برای کسان و چیزها ؛ همه گریختند - همه ی پیشدستی ها را شکست.
- 6- بس - بسا - بسی : این واژه ها برای فزونی به کار می رود:

- بس بگردید و بگردد روزگار

- بسا نامداران که بردند رنج

- بسی رنج بردم.

* این شش گونه جاینام به جای نام به کار برده می شوند.

سانواژه

[قید]

سانواژه، واژه‌ی است که دریافته‌ی [مفهومی] دیگرافزون بر دریافته بنیادین به پویه، فروزه و واژه می‌دهد.
نمونه:

پرویز پیوسته می‌نویسد. شیرین بسیار زیرک است.

سانواژه بر دو گونه است: **ویژه** - **هنباز**

1- **سانواژه ویژه**، واژه‌هایی ست که همیشه در ریخت سانواژه به کار روند. مانند:
همیشه - **هنوز** - **پیوسته** - **هرگز** - **ناگاه** و **جزآن**.

2- **سانواژه هنباز**، واژه‌هایی ست که گاهی فروزه و گاهی به گونه‌ی سانواژه به کار روند. مانند:
خوب - **بد** - **زشت** - **زیبا** - **نیک** - **سخت** و **جزآن**.

گونه‌های سانواژه

سانواژه از نگرش چم [معنی] دارای چندین گونه است.

*** سانواژه زمان:**

اکنون - پیوسته - باز - همیشه - گاهی - ناگهان - همواره - بامداد - روز - شب - نیمروز - نیمه شب - امروز - دیروز و جزآن.

*** سانواژه‌های جا و جایگاه:**

پس - پیش - بالا - پایین - چپ - راست - آنجا - اینجا - زیر - زیر - روی - درون - بیرون - کنار - پیرامون و جزآن.

*** سانواژه اندازه و چندی:**

چند - چندان - کم - کمی - کمتر - بسیار - اندک - اندکی - یک - لختی - یکسر - سراسر - بسا - برخی - فراوان و جزآن.

*** سانواژه سامان و چیدمان:**

گروه گروه - دسته دسته - یکان یکان - دمادم - پیاپی - دوبار - باز - سپس - درانجام - درآغاز و جزآن.

*** سانواژه نایی:** نه - هیچ - بهیچ روی - بهیچ سان - هرگز.

پیوندها

پیوندواژه - فزونواژه - آواها

پیوندواژه ها

[حرف ربط]

پیوندواژه ها یا تکواژه های پیوندی برای پیوستن واژه ها یا فرازها به یکدیگر به کار می روند. مانند:

* ایرج «و» من به زبان پارسی سخن می گویم.

پیوند واژه ها بر دو گونه اند: ساده - آمیخته.

پیوند واژه های ساده:

که - چه - چون - و - تا - پن |ما| - نیز - یا - هم - اگر - شاید - کاش - گویا - نیز خواه - زیرا - باری و جزآن.

پیوند واژه های آمیخته:

اگرچه - هرچند - هرچند که - چندانکه - زیرا که - همینکه - همانکه - چنانچه - شاید که - لادبراین - تا اینکه - وانگهی.

فزونواژه ها

[حروف اضافه]

فزونواژه ها، تکواژه هایی هستند که با برخی واژه های دیگر مانند نام، جاینام یا فروزه درآیند و آنها را به پویه بر بندند.

مانند:

« من در خانه بودم ». « در » فزونواژه است و « خانه » را به پویه « بودن » بر بسته است.

در زبان پارسی فزونواژه ها بسیارند، در اینجا شماری از آنها آورده می شود:

از - با - به - بر - در - اندر - تا - بی - مگر و جزآن.

فزونواژه های آمیخته:

از برای - از پی - از روی - از بهر - در نزد - در باره و جزآن.

آواها

آواها یا سداها به تکواژه هایی گفته می شود که چگونگی سہش [احساس] آدمی را در پیوند با ستایش، شگفتی، درد، فریاد، بیم، اندوه، هشدار و آگاهی، می رسانند.

* آواهایی که از سداى جانوران یا چیزها پدید می آید.

1 - آواها از سداى جانوران و چیزها:

مانند: واغ واغ سگ - میومیوی گربه - جیک جیک گنجشگ - تیک تیک تسو [ساعت].
شرشرآب - و جزآن.

2- آواهایی که سہش های آدمی را نشان می دهند. مانند:

* آواها در زمان شادی و شادمانی

مانند: خوشا - خرما - وه - به به - زهی و جزآن.

* آواها از اندوه و درد:

مانند: آه - وای - دریغ - افسوس و جزآن

3- آواها در زمان شگفتی

مانند: شگفتا - دردا - خدایا و جزآن

4- آواها در زمان برانگیختن دیگری یا جانوران

مانند: هان - هی - آهان - هین، (برای جانوران).

« ه - ه » گویا و ناگویا

[ملفوظ - ناملفوظ]

وات « ه »، چنانچه در پایان واژه خوانده شود، آن را « های گویا » نامند.

مانند:

چاه - ماه - راه - کلاه - زه - کوه - شکوه - جاه - کاه.

وات « ه » در پایان واژه « ناگویا » است، هنگامی که گفته و خوانده نمی شود.

مانند:

پیشه - ریشه - جامه - خانه - خوشه - پوشه - نامه - چکامه - روزنامه - پیاله - زمانه -
خواننده - گوینده - تابنده - راننده - دونده - آینده - بخشنده - خورنده - شنونده.

بخش دوم

سه سال
نیمه نخست دبیرستان

سه سال
نیمه دوم دبیرستان

با نام آفریننده

بسی رنج بُرَدَه ست در آن سال سی
زبان زنده کرده ست بدان پارسی. فرزاد

هر مردمی در هر پایه از دانش هوده [حق] دارند در نگهداری از هستی و کیستی، فرهنگ و زبان مادریشان بکوشند.

پنج سال پیش با آرمان خویشکاریم در پالایش و پاسداری از زبان پارسی واژه نامه یی بانام «واژه نامه، پارسی به پارسی» را آغازیدم که در آذرماه 1398 به فرجام رسید.

هم زمان و پیوسته در این اندیشه بودم که چگونه شدنی است که دستور زبان مردمی به زبان دیگر نگاشته شده باشد؟ و این انگیزه نزد من پدید آمد که؛ «دستور زبان استاد خانلری» را به پارسی ناب برگردانم، و این کار انجام شد.

اکنون برای نخستین بار در کارنامه ی [تاریخ] کشورمان، دستوری به پارسی ناب، با نام «دستورپارسی فرزاد» گردآوری و به پارسی برگردانده شده است. پیشکشی به نوجوانان، جوانان و دلبستگان زبان پارسی.

چشم آن دارم که دوستداران فرهنگ ایرانی و زبان پارسی پذیرفتار و پشتیبان کاری باشند که نخستین بار پس از «هزار و چهارصد سال» انجام گرفته است.

پاسداری از زبان پارسی، زبان نیاکان مان که یکی از «چهار زبان» کهن در کنار «لایتن، سانسکریت و یونانی» شناخته شده است، خویشکاری هر ایرانی است.

آرمان:

- 1- انجام خویشکاری و کوششی ناچیز در پاسداری و پالایش زبان زیبای پارسی.
- 2- آشنا شدن با واژگان پارسی دستور، اندریافت آسان تر آیین های دستور زبان.
- 3- داشتن «دستور زبان» به زبان مادری.

بانو فرزاد بتهایی
خرداد 1400

سخن پایانی

«دستور پارسی فرزاد» که برای نخستین بار پس از هزار و چهار صد سال، گردآوری و به پارسی ناب برگردانده شده است، دربردارنده واژگان ویژه، کم آشنا و یا نا آشنا ی دستور زبان می باشد که از فرهنگ ها و واژه نامه هایی که در دسترس هستند برگرفته شده است. شدنی است که برخی واژه های برگرفته نادرست باشند.

ای کاش دانشمندان و نویسندگان ما بجای یاری دادن به زبانی بیگانه! زبان نیاکان مان را بیشتر گرامی می داشتند و دستوری با واژه های پارسی برایمان برجای می گذاردند!

برای ما ایرانیان که «هزار و چهارصد» سال است واژه های بیگانه را بکار برده ایم، یادگیری چندین واژه ی نا آشنای زبان مادری نباید راه بند کوشش، پیشرفت و پیگیری باشد.

زبان پارسی به سختی دم می کشد، باید «او»! را از زیر بار خروارها واژگان بیگانه رهانید و جانی تازه بخشید. «او» می گویم، زیرا این زبان زنده است و زنده خواهد ماند. بر شما جوانان و بر ماست که «او» را از پرتگاه نابودی بیرون کشیم، واژگان نرم، نازک و سبک پارسی را همچون نرمباد بهاری بر چهره اش بیافشانیم تا دمی ژرف برکشد و بار دیگر شکوفا گردد.

خرده گیری های نابجا و سرزنش ها برای بازداشتن از دمیدن زندگی نوین و جان پرور و بازآوری شادابی و جاودانگی این گوهر گرانبها، نباید راه بند خویشکاری مردم با فرهنگ ایرانزمین باشد.

نادرستی و واژه های نابجا در همه فرهنگ ها هست، هم چنان که در این نبیگ! پارسی گردان به خود نمی گیرد که از انجام این کار سترگ به خوبی برآمده باشد. این کارنخستین گام در این زمینه است و بی گمان تهی از لغزش نخواهد بود.

«بودن یا نبودن پرسش اینست»!؟

خردمند «بودن» و در پی چاره برای پیشگیری از نابودی زبان پارسی کاری سودمند انجام دادن یا «نبودن»! و با تلخی و اندوه، سپس تر در مرگش گریستن «!؟

از دست دادن «کیستی و زبان» سوگمندی ست و باز یافتنش «فرجود»! [معجزه].
بیایید سرسخت و استوار در پاسداری از این گوهر گرانبها، زبان زیبای پارسی بکوشیم، و،

«فرجود»

بیارآوریم!

فرزاد بتهایی

چکامه ی پارسی

اندرز به جوانان

این چکامه را شادروان احمد بدر (نصیرالدوله) هنگامی که وزیر فرهنگ ایران بود در ستایش زبان کشور و نکوهش بکاربردن واژه های بیگانه، به روش سنایی سروده است.

در شماره چهار ماهنامه ارمغان (سال نخستین، برگ بیست و دو بسال 1299 خورشیدی در تهران چاپ شده است.)

از نییگ [کتاب] پارسی نغز، شادروان علی اصغر حکمت

.....

چند از دگران وام کنی جامه و دستار
رو جامه و دستار پدر را تو بدست آر
در خانه پدر خواسته و جامه نهاده
بگذاری و دریوزه کنی پیشه زهی کار
گیری تو ز همسایه کلاه و کمر او
زان خویش بیارایی در برزن و بازار
گویی که مرا جامه ی زیباست بر اندام
هان دیبه رومی نگر و ابره بلغار
بر خویش نبالد کس ازین جامه که باشد
دریوزه ز بیگانه همش بود و همش تار
گفتار بود جامه بر اندیشه مردم
اندیشه ندانی تو مگر از ره گفتار
گفتار پدیدار کند ترک ز دیلم
ز آواز پدیدار شود کشکرک از سار
بر مردم هر بوم یکی جامه برآزد
تازی به تبار خوشتر و فرخار به شلوار
کشور چو درختی است بر و بارش مردم
مانا که زبان ریشه و بیخ است برآن دار
گر بار و بر دار تبه گرد و ز آسیب
چون ریشه بجا ماند دهد باردگر بار
ور زانکه به بیخ و بنش افتاد گزند
امید از آن دارد و زان بار تو بردار
افسوس و دریغا که همه مردم این مرز
دانشور و بیدانش و خربنده و سالار
بگرفته کلنگ و تبر و تیشه و هر یک
زخمی زده بر ریشه این پاک سپیدار
گویی همگان دشمن این باغ و درختند
یارند به بیگانه و با خویش به پیکار
ای تازه نهالان که برومند بمانید
گل رفت ازین باغ و بجا ماند همی خار
خارش بزدايید و گلش را بفزایید
کارایش این باغ شما راست سزاوار

.....

روان فروهر استاد شاد

پهرست

شماره رویه ها

- 51***** واژه و فراز [کلمه و جمله]
51***** گونه های فراز
- فراز آگاهی - نهاد گزاره
- فراز پرسشی - گونه ها
- فراز فرمان یا دستور
- فراز شگفتایی
55***** فراز ساده - ناوابسته - پیوسته
56***** فراز ناوابسته - پیوسته
57***** فراز آمیخته - پایه - پیرو
58***** فراز پویه یی - فراز نامی
58***** وابسته های پاره های فراز
62***** پاره های فراز، زدایش [حذف]
64***** بخش های بنیادین زبان پارسی

نام

- 65***** نام - پوینده نام [اسم فاعل]
66***** گونه های نام - ویژه نام [اسم خاص]
67***** همه نام [اسم عام]
67***** بساوانام [اسم ذات]
67***** نابساوا نام [اسم معنی]
68***** نام شناخته - نا شناخته [معرفه - نکره]
69***** نام ساده - آمیخته
71***** نام - برگرفته [مشتق]
73***** برگرفته - نام ستاک [اسم مصدر]
73***** برگرفته - ساختار ستاک [حاصل مصدر]
74***** برگرفته - پوینده نام [اسم فاعل]
75***** برگرفته پوینده نام [اسم مفعول]
75***** برگرفته - نام زمان - جا
76***** برگرفته نام ابزار
76***** که نام [اسم مصغر]
77***** هم سنجی نام ها

- 77 ***** وابسته ی نام - جایگزین
- 78 ***** نام - تکین - رَمَن [مفرد - جمع]
- 79 ***** دستور رمن بستن
- 80 ***** جایگاه نام در فراز
- 81 ***** نام چگونگی پویندگی
- 81 ***** نام چگونگی پویدگی
- 82 ***** پویده ی بی میانجی [بی واسطه]
- 82 ***** پویده ی با میانجی [با واسطه]
- 82 ***** نام - افزایش و نشانه
- 83 ***** رساگر نام - برگیر
- 85 ***** ساختمان واژه
- 85 ***** آمیزه و برگیری [ترکیب - اشتقاق]

فروزه

- 87 ***** فروزه [صفت]
- 88 ***** فروزه های پسین - پیشین
- 89 ***** گونه های فروزه از نگرش آرش [معنی]
- فروزه های: شایستگی - همگرایی - بازمودی -
- مانستگی - پویندگی - پویدگی - سنجشی - چگونگی
- 94 ***** گونه های فروزه از نگرش سنجش و چونی
- 95 ***** سازواری فروزه با فروزیده
- 96 ***** فروزه: دج - برگرفته
- 97 ***** فروزه های آمیخته
- 98 ***** فروزه گزاف گرا
- 99 ***** فروزه: پایگان آن - هایی - نایی [مثبت - منفی]

پویه

- 100 ***** پویه [فعل]
- 100 ***** ستاک [مصدر]
- 101 ***** گونه های ستاک
- 102 ***** نام ستاک - ساختار ستاک
- 103 ***** پویه، بن
- 104 ***** شناسه
- 105 ***** پویه، ساخت [فعل - صیغه]
- 106 ***** ساخت ، چند نمونه

106	***** ساختوازی پویه [صرف فعل]
107	***** چند نمونه ساختوازی پویه و پویه های یاریگر
116	***** پویه های سامانمند و ناسامانمند [با قاعده و بی قاعده]
116	***** پویه، بن گذشته - بن کنون
118	***** گونه های پویه
119	***** پویه، زمان گذشته و گونه های آن
125	***** پویه، زمان کنون و آینده
126	***** زمان کنون و گونه های آن
128	***** پویه، زمان آینده
129	***** پویه فرمان
130	***** پویه های یاریگر [افعال معین]
131	***** رساگرپویه
133	***** پویه گذرا - ناگذرا [متعدی - لازم]
134	***** پویه، شناسا - ناشناسا [معلوم - مجهول]
135	***** نهاد - پوینده [فاعل]
136	***** گزاره - پوینده [مفعول]
138	***** اُستانش - نایش [اثبات و نفی]
139	***** فرمانمود هایی و نایی [مثبت و منفی]
140	***** پیشوندها
141	***** پسوندها
142	***** جاینام و گونه های آن [ضمیر]
146	***** جاینام هنباز [ضمیر مشترک]
148	***** سانواژه و گونه های آن [قید]
151	***** تکواژه ها
152	***** تکواژه ها - فزونواژه [حرف اضافه]
153	***** تکواژه ها - پیوند واژه [حرف ربط]
154	***** تکواژ نشانه
155	***** آواها
156	***** جدایش و همدایش [تجزیه و ترکیب]
157	***** جستار از نگرش همدایش
158	***** نشانه ها
159	***** یادآوری و بازگفت
161	***** فرمانمود بساوانام و نابساوانام [توضیح اسم ذات و اسم معنی]

***** سرچشمه ها
 ***** پهرست بنمایه ها
 ***** واژه های کم آشنا در «دستورپارسی فرزاد»
 ***** واژه های «واژه نامه، پارسی به پارسی» فرزاد بتهایی
 ***** در باره ی گرد آورنده

واژه - تکواژه - فراز

[کلمه و جمله]

واژه، خردترین یکای دستوری دارای چم [معنی]، کوده ای ست [مجموعه] از دو یا چند وات [حرف]. و تکواژه.

تکواژه یا تکواژ خردترین بخش واژه است که گاهی به تنهایی دارای چم است و گاهی به واژه چم دیگری می بخشد و واژه ی نوینی می سازد. مانند: «- انه» در واژه های مردانه - زنانه - مهربانانه. یا «مند» < خردمند - «بی» < بی تاب - «تا» < سرتاسر. فراز، کوده یی از واژگان است که بر روی هم دارای چم [معنی] و دریافته ی [مفهومی] رسا و آراسته [کامل] باشد.

فراز بر چهار گونه است :

* فراز آگاهی - پرسشی - فرمان - شگفتایی

- فراز آگاهی ، فرازی ست که از رویدادی آگاهی و گزارش دهد.
- فراز پرسشی ، فرازی ست که در آن پرسشی باشد.
- فراز فرمان، فرازی ست که در آن فرمان و دستوری داده شده باشد.
- فراز شگفتایی، فرازی ست که شگفتی را برساند.

فراز آگاهی

[جمله ی خبری]

نهاد - گزاره

فراز آگاهی، از انجام کاری، رخ دادن رویدادی، پیش آمدی و یا چگونگی یی گزارش می دهد. مانند:

فریدون از رهنوردی بازگشت - پرویز نوشتن نبیگش را به فرجام رسانید.

گزاره

نهاد

.....
از رهنوردی بازگشت.
نوشتن نبیگش را به فرجام رسانید.

.....
فریدون
پرویز

نهاد، بخشی از فراز است که در باره ی آن آگاهی می دهیم.
گزاره، گزارشی ست که در باره ی نهاد گفته می شود.

فراز پرسشی

فراز پرسشی، گاهی مانند فراز آگاهی است با این ناهمگونی که در فراز آگاهی آهنگ گفتار به گونه ی دیگری ست، و تنها از روی این ناهمگونی در آوای گفتار است که می توان پرسش را از آگاهی باز شناخت.
نمونه:

کوروش از دبستان آمد.
کوروش از دبستان آمد؟

گاهی در آغاز فراز پرسشی «آیا» می آید.
ایرج در خانه است؟
آیا ایرج در خانه است؟

تکواژه های پرسشی : که - چه - کدام - کجا - کی - چه زمان - چه اندازه - چند - چگونه - چرا.
* دو واژه ی پرسش «که» و «چه» هنگامی که پیش از پویه ی «است» درآید به «کیست» و «چیست» نوشته می شود.

* تکواژ پرسشی گاهی نهاد فراز است:
که آمد؟ چه می شود؟ چه بهتر از این؟ کدام شیرین تر است؟

* گاهی هم تکواژ پرسش یکی از پاره های گزاره است:

- پویده [مفعول] : که را می جویی؟ چه می خواهی؟ کدام را می پسندی؟
- رساگر پویه [متم فعل]: با که آمدی؟ از چه می ترسی؟ به کجا می نگری؟
- رساگر نام: این کلاه کیست؟ این نشانه ی چیست؟
- سانواژه [قید]: کی آمدی؟ کجا می روی؟ چگونه می بینی؟

* تکواژ پرسش می تواند جایگزین یکی از این پاره های فراز شود:
نهاد - پویده - رساگر پویه - رساگر نام - سانواژه.

تکواژه «کو» خود جانشین پویه نیز هست، پس از آن پویه نمی آید:
نیگ کو؟ کو نیگ؟

فراز پرسشی گونه ها

جاینام پرسشی - فروزه پرسشی

گاهی واژه ی پرسش جاینام است، و درست مانند جاینام جانشین نام می شود.
در فراز « که آمد» واژه « که » همان جایگاه را دارد که « او» در فراز « او آمد»
به چم، جانشین نام کسی است که آمده است.

* جاینام پرسشی جانشین نام، شدنی است که: پوینده - پوییده - رساگر نام - رساگر -
پویه - سانواژه زمان - سانواژه جا - سانواژه چگونگی باشد.

- که آمد؟ = کورش آمد. < پوینده
- که را آورد؟ = کورش را آورد. < پوییده
- پسر که بود؟ = پسر کورش بود. < رساگر نام
- از کجا آمد؟ = از شمیران آمد. < رساگر پویه
- کی آمد؟ = بامدادان آمد. < سانواژه زمان
- کجا آمد؟ = اینجا آمد. < سانواژه جا
- چگونه آمد؟ = شادان آمد. < سانواژه چگونگی
جاینام پرسشی شدنی است که به رَمَن باشد:
که < کیان - چه < چه ها - کی < کیها - کدام < کدام ها - کجا < کجاها.

فروزه پرسشی

گاهی واژه ی پرسش برای نام فروزه می شود. فروزه پرسشی همواره همراه نام
می آید و از چگونگی - اندازه - گونه - زمان و جا و یا پیوند با نام پرسش می کند.
- هنگامی که می گوئیم « از کدام راه می روی؟ » واژه « کدام» فرانمودی [توضیحی] به
چم واژه ی راه می افزاید. به چم، راهی که گوینده نمی شناسد.
- یا چون گفته شود: « چه نبیگی می خوانی؟ » واژه « چه» فرانمودی برای نبیگ
است. به چم نبیگی که گوینده نمی داند چه نبیگی است.
در اینگونه فتادها [موارد] واژه های پرسشی باید « فروزه های پرسشی» خوانده شود.
* ناهمگونی « جاینام پرسشی» و « فروزه ی پرسشی» این است که؛
« جاینام» جانشین نام می شود، ولی « فروزه» همراه نام می آید.

در فروزه ی پرسشی، از چگونگی - اندازه - گونه - زمان و یا بستگی نام پرسش می - شود.

فروزه پرسشی مانند دیگر فروزه ها، رَمَن [جمع] نمی پذیرد و همواره تکین است. ولی شدنی است که نامی که فروزیده [موصوف] آنست رَمَن شود: مانند: چه کارها کردی؟ کدام شهرها را دیده ای؟

فراز فرمان یا دستور

[جمله امر]

فراز فرمان، فرازی است که فرمان و دستوری در آن داده شده باشد. به چم اینکه از کسی می خواهیم که کاری را انجام دهد و یا چگونگی یی را بپذیرد. مانند:

آرام بنشین - آهسته رانندگی کن - از خانه بیرون نرو و جزآن.
در فراز فرمان «نهاد» همیشه زدوده می شود.
برای ساختن فرازهای فرمانی، ساخت های ویژه یی از پویه هست که «گونه ی فرمان» پویه نام دارد.
گونه ی فرمان از بن کنون ساخته می شود.

هرگاه پویه فرمان «ساده» باشد، به چم اینکه تنها یک واژه باشد، در آغاز آن پاره ی پیشین «ب» افزوده می شود. مانند:
بیار - بیا - ببر - بخور - بخواب و جزآن.

ولی اگر پویه خود از دو واژه باشد، در آغاز بن کنون «ب» آورده نمی شود:
برخیز - بازکن - پاک کن - گوش کن.

فراز شگفتایی

[تعجبی]

فراز شگفتایی، فرازی است در پیوند با سهش های گوناگون آدمی. مانند: شگفتی، ستایش، شور، جوش و خروش، یا بانگ و فریاد. خواه این چگونگی ها از شادی باشد یا اندوه، خواه از ستایش و آفرین، از بیزاری و کین، و یا از شگفتی و آرزو یا افسوس. مانند:

چه بیخرد کسانند - چه پناد[هوا] خوبی - چه داستان زیبایی - چه مرد نامهربانی.

* فرازهای شگفتایی مانند فراز پرسشی است، و ناهمگونی این دو در آن ست که فراز شگفتایی پاسخ نمی خواهد. گاهی نیز برای نشان دادن سهشی که داریم بجای فراز شگفتایی از «آواها» بهره می بریم. آواها از اینگونه اند:

آخ - وای - آه - وه - هان - دردا - خوشا - خدایا و جزآن.

فراز

ساده - ناوابسته - پیوسته

فراز ساده

فراز اگر دارای یک «پویه» باشد، «فراز ساده» خوانده می شود. مانند:

- فریدون دیروز به گشتارش رفت.
- شما هم به سپاهان بروید.
- آیا به سپاهان رسیده است؟
- چه گشتارشی [سفری] کرد!
- به کدام شهر می رود؟
- چه شهر زیبایی!
- چرا به سپاهان رفته است؟

هر یک از فرازهای بالا دارای یک پویه است. تنها در فرجامین فراز پویه زدوده شده است و آنجا هم اگر پویه (است - یا بود) آورده شود بیش از یکی نیست. فرازهای ساده را اگر دارای چم آرسته و رسا باشد «فراز ناوابسته» می خوانیم. فرازهای ساده ی بالا همه ناوابسته [مستقل] نیز هستند.

«فرازی که تنها یک پویه داشته باشد، فراز ساده خوانده می شود».

فراز ناوابسته

هرگاه فراز ساده دارای چم رسا و آرسته [کامل] باشد، آن فراز را «ناوابسته» [مستقل] می خوانیم. مانند:

- زمین به گرد خورشید می گردد.
- بیشتر جانوران از گونه یی هوش برخوردارند.

» فراز ناوابسته آنستکه دارای آرش رسا و آرسته باشد«.

فراز پیوسته - پیوند آرشی - پیوند گفتاری

می دانیم که گفتار کمتر با یک فراز ناوابسته [مستقل] به فرجام می رسد، و باز نمود آرمان نیازمند چندین فراز است که در پی یکدیگر می آیند و با یکدیگر پیوند دارند. این پیوستگی گاهی از نگرش چم فراز هاست، و گاهی از نگرش پیوستگی و پیوند - واژه ها.

» فرازهای ناوابسته گاهی در پی یکدیگر می آیند و با هم پیوند می یابند. این پیوند یا «گفتاری» است یا آرشی [معنایی]«.

نمونه:

» نیبگ گلستان گم شده بود، سراسر خانه را جستجو کردم، زیرمیز و بالای گنجه را دیدم، بوپ [فرش] را برگرداندم. زیر آنرا نگاه کردم، هیچ نشانی از گلستان نیافتم. نومید شده بودم، سرانجام پشت گنجه را نگرستم. گلستان آنجا بود «.

این فرازها هریک ساده و ناوابسته است، پن [اما] میان آنها پیوستگی و پیوندی هست که وابسته به واژه ی ویژه یی نیست، ونکه آرش فراز هاست که آنها را بهم می پیونداند. اینگونه پیوند میان فرازها را «پیوند آرشی» [معنایی] می گوئیم.

» پیوند آرشی در فرازها، چم همادی [کلی] آنها با یکدیگر باشد«.

» پیوند گفتاری آن است که فرازها با میانجی تکواژه های پیوندی و پیوند واژه ها رسا و آرسته گردد«.

مانند:

» دیروز در یک هفته نامه در باره ی جانوران جنگلی نوشتاری خواندم. نوشته بود که برخی مردمان چگونه به جنگل آسیب می رسانند، با چه ددمنشی جانوران را می کشند و با بریدن درختان آنان را بی خانمان می کنند. از خواندن این نوشتار بسیار اندوهگین شدم. لادبراین، بر آن شدم به یاری جانوران جنگل بشتابم و کاری نیکو انجام دهم، زیرا که در برابر کارهای ستمگرانه خاموشی برگزیدن شایسته نیست «.

برخی پیوند واژه ها بدینگونه اند:

پس - پن [اما] - ولی - و - لادبراین [بنابراین] - زیرا - زیرا که - هم - خواه - چه - با - در - در برابر و جز آن.

فراز آمیخته

فراز پایه - فراز پیرو

فراز آمیخته [مركب]

گاهی فرازهایی که درگفتار می آید ساده نیست، زیرا برای رسا بودن و اندریافت درست نیاز به آوردن فرازهای دیگر است. نمونه:

- زمانی که تو آمدی، من به دبیرستان رفته بودم.
- اگر به گفتن کار برمی آمد، جهان بهشت بود.
- تا توانی، دلی بدست آور.

هریک از این فرازها دو پویه [فعل] دارد، پِن [اما] هیچیک از آنها به تنهایی چم رسا را نمی رساند، ولی با هر دو فراز روی هم می توان چم رسا و آرسته را دریافت. از همین روی ناوابسته [مستقل] نیستند و لابدبراین، این فرازها را «آمیخته» می نامیم.

* فراز آمیخته: فرازی ست که بیش از یک پویه دارد و از دو یا چند فراز ساده که چم یکدیگر را رسا می گردانند ساخته می شود.

فراز پایه - فراز پیرو

در هر فراز آمیخته، یک فراز ساده ی بنیادین هست که آرمان گوینده را می رساند. این فراز بنیادین «فراز پایه» نامیده می شود.

یک یا چند فراز دیگر که برای رسا گردانیدن دریافته [مفهوم] فراز پایه آورده می - شود، فراز «پیرو» خوانند. نمونه:

فراز پیرو

فراز پایه

.....

.....

- خویشکاری تو را پیام می دهد
- من به دبیرستان رفته بودم
- اگر براستی نمی دانستم

- بهوش باش
- زمانی که تو آمدی
- نمی گفتم

فرازِ پویه یی

[جمله ی فعلی]

فرازِ نامی

[جمله ی اسمی]

فرازِ پویه یی، فرازی ست که هسته ی آن پویه و برانجام کاری راهبر باشد.

نمونه:

- آفریدگار توانا جهان را آفرید.
- جانوران را دوست بداریم و از نابودی آنها پیشگیری کنیم.
- جنگل ها و درختان را پاسدار باشیم.

فرازِ نامی، فرازی است که هسته ی آن نام است و پویه آن « است - بود - گشت -

گردید - بُود - گردد - شُود) و کارش پیوندانیدن فروزه ، نام یا چگونگی یی به کسی یا چیزی است. نمونه:

- میوه دانش نیکوتر و بهتر باشد.
- نیکی کردن به ناسپاسان بیهوده است.
- هر کار باید با ژرف نگری و باریک بینی انجام شود.

وابسته های پاره های فراز

[وابسته های اجزای جمله]

اکنون می دانیم که فراز دارای دو بخش بنیادین است : نهاد و گزاره. شدنی است که هر یک از این دو بخش بیش از یک واژه نباشد. مانند: فریدون آمد.

گزاره

نهاد

.....
آمد = پویه [فعل]

.....
فریدون = پوینده [فاعل]

چنانچه پویه گذرا [متعدی] باشد یک پاره ی دیگر برای رساگرداندن گزاره بایا ست و آن پوینده [مفعول] است. مانند: فریدون نبیگ را آورد.

نهاد	گزاره
.....	
فریدون = پوینده	نبیگ = پوینده
	را = تکواژ نشانه
	آورد = پویه

شدنی است که هر یک از این سه پاره دارای وابسته یی باشد.
وابسته پویه و پوینده [مفعول] گاهی فروزه [صفت] است. مانند:

فریدون زیرک نبیگ بزرگ را آورد.

نهاد	گزاره
.....	
فریدون = پوینده	نبیگ = پوینده
زیرک = وابسته ی پوینده	بزرگ = وابسته ی پوینده
	را = تکواژ نشانه
	آورد = پویه

* گاهی وابسته ی پوینده یا پوینده رساگردنام، یا برگیر، [مضاف الیه] است.
برادر فریدون نبیگ گلستان را آورد.

نهاد	گزاره
.....	
برادر = پوینده	نبیگ = پوینده
فریدون = وابسته ی پوینده	گلستان = وابسته ی پوینده
	را = تکواژ نشانه
	آورد = پویه

* وابسته ی پویه گاهی سانواژه [قید] است و آن واژه یی است که زمان، جا، اندازه یا چگونگی پویه را فرانماید. [بیان کند]
مانند:
برادرِ فریدون نبیگ را زود آورد.

نهاد	گزاره
.....	
برادر = پوینده	نبیگ = پوینده - (نام یا جاینام)
— = زیرگ [کسرۀ نشانه]	را = تکواژ نشانه
فریدون = وابسته ی پوینده	زود = وابسته ی پویه - سانواژه ی زمان
(نام یا جاینام)	آورد = پویه

* وابسته ی پویه گاهی رساگر [متمم] است و دنبال فزونواژه [حرف اضافه] می آید:
فریدون گلستان را از نبیگخانه [کتابخانه] آورد.

نهاد	گزاره
.....	
فریدون = پوینده [فاعل]	پوینده:
	گلستان = نام یا جاینام
	را = تکواژ نشانه
	وابسته ی پویه:
	از = فزونواژه
	نبیگخانه = رساگر
	پویه:
	آورد

* هریک از سه پاره ی پوینده، پوینده و پویه شدنی است که دارای چند وابسته باشد.
وابسته های پوینده [فاعل]:
برادر — بزرگ — فریدون نبیگ را آورد.

نهاد	گزاره
.....	
برادر — = پوینده	نبیگ = پوینده
بزرگ — = وابسته ی پوینده	را = تکواژ نشانه
فریدون = وابسته ی پوینده	آورد = پویه

وابسته های پوینده:
فریدون نبیگ - زیبای - گلستان را آورد.

نهاد	گزاره
فریدون = پوینده	نبیگ - = پوینده
	زیبا- ی = وابسته ی پوینده
	گلستان = وابسته ی پوینده
	را = تکواژ نشانه
	آورد = پویه

* وابسته های پویه می تواند چند سانواژه [قید] و چند رساگر [متمم] باشند.
فریدون ایوار [عصر] از دبیرستان زود به خانه آمد.

نهاد	گزاره
فریدون = پوینده	ایوار = سانواژه [قید]، وابسته ی پویه
	از = فزونواژه. وابسته ی پویه
	دبیرستان = رساگر [متمم] وابسته ی پویه
	زود = سانواژه، وابسته ی پویه
	به = فزونواژه، وابسته ی پویه
	خانه = رساگر، وابسته ی پویه
	آمد = پویه

پاره های فراز

زدایش [حذف]

دانستیم که:

» فراز کوده یی از واژه هاست که بر روی هم دارای آرش رسا و آریسته باشد».

فراز بر چهار گونه است:

آگاهی یا گزارشی [خبری] - پرسشی - فرمان [امری] - شگفتایی [تعجبی].

* فرازی که آگاهی یا پیامی را برساند، فرازگزارشی یا آگاهی خوانده می شود.

* فرازی که در آن پرسشی باشد، فراز پرسشی خوانده می شود.

* فرازی که شگفتی را برساند، فراز شگفتایی خوانده می شود.

* فرازی که در آن فرمان یا دستوری باشد، فراز فرمان خوانده می شود.

هم چنین دانسته ایم که فراز «گزارشی» [خبری] در بردارنده ی دو بخش بنیادین است:

» نهاد « و » گزاره «.

یادآوری:

* نهاد بخشی از فراز است که در باره ی آن آگاهی می دهیم.

* گزاره آگاهی و گزارشی است که در باره ی نهاد داده می شود.

شدنی است که در این چهارگونه فراز یکی از این دو بخش زدوده شود و ناگفته بماند.

فریدون به خانه آمد و برگشت.

اینجا دو فراز است، نخست «فریدون به خانه آمد.» و دیگری «برگشت.»

و آنچه این دوفراز را بهم می پیوندد پیوندواژه [حرف ربط] «و» است.

در فراز نخست هر دو بخش فراز آمده است:

فریدون [به خانه آمد

و در فراز دوم تنها یکی از دو بخش آورده شده است.

..... [برگشت

پن [اما] شنونده چم بخش دوم را نیز در می یابد و می داند کسی که برگشت فریدون است.

لادبراین، این فراز باید چنین باشد:

فریدون به خانه آمد. فریدون برگشت.

ولی چون در فراز نخست نام فریدون که نهاد فراز است آورده شده، بازگفت آن در

بخش دوم فراز بایا نیست. اگر فراز نخست را نمی آوردیم و تنها فراز دوم «برگشت»

گفته می شد، شنونده نمی توانست نهاد فراز را بشناسد، و بداند آن که «برگشت» در پیوند

با چه کسی بوده است.

پَن [اما] چون این فراز در پی فراز نخست آمده که در آن نهاد آورده شده است، همالی [قرینه‌ی] هست. از روی این همال درمی یابیم که نهاد فراز «برگشت» همان نهاد فراز پیشین است.

لادبراین، نهاد در فراز دوم زدوده شده است. زیرا از روی «همال گفتاری» [قرینه‌ی لفظی] که در فراز پیشین آورده شده، شنونده خود به آن پی خواهد برد.

* * *

پس در فراز «گزارشی» شدنی است که «نهاد» به «همال گفتاری» [قرینه لفظی] زدوده شود. گاهی هم شدنی است که سراسر گزاره یا بخشی از آن از روی «همال گفتاری» زدوده شود.

در این نمونه: «از بخت سپاسمدم و از روزگار هم» دو فراز است.

* فراز نخست - (من) از بخت سپاسمدم.

* فراز دوم - (من) از روزگار هم (سپاسمدم).

اینجا بخشی از گزاره زدوده شده، لادبراین «سپاسمدم» در فراز بالا «همال گفتاری» است.

پَن [اما] در بخش دیگر آن که «از روزگار» است، همالی نیست.

پس بخشی که «همال» [قرینه] ندارد آورده شده است و بخشی که از روی «همال گفتاری» می توان به آن پی برد زدوده شده است.

«در فرازهای گزارشی [جمله‌های خبری] شدنی است که نهاد یا گزاره و یا برخی از پاره‌های این دو بخش بنیادی گزاره زدوده شود و ناگفته بماند».

«زدودن یکی از این دو بخش یا پاره‌ی ازهریک به سامه‌ی [شرط] بودش

همال گفتاری [قرینه لفظی] است».

بخشهای بنیادین زبان پارسی

در بخش پیشین با واژه و روش ساختن فراز[جمله] با واژگان آشنا شدیم.

می توان زبان پارسی را به « هشت » دسته ی مهند [مهم] بخش کرد:

- 1- نام 2- فروزه [صفت] 3- پویه [فعل] 4- جاینام [ضمیر] 5- سانواژه [قید]
6- پیوندواژه [حرف ربط] 7- فزونواژه [حرف اضافه] 8- آواها.

دیگر بخش ها در این دستور:

- * پیشوندها و پسوندها
- * آستانش و نایش
- * هایی و نایی
- * جدایش و همدایش
- * نشانه ها

نام

نام، واژه یی ست برای نامیدن کسی، جانوری، دریافته یی [مفهومی] و یا چیزی بی آنکه زمان در آن دست داشته باشد.
نام می تواند برای نامیدن چیزهای دیدنی و بسودنی و یا نادیدنی و نابسودنی باشد.
مانند:

– بهرام - آب - درخت - خانه - ستاره - اسب - روشنایی - گرمی - نرمی - زبری
– ترس - امید - بخت - روان - هوش - خرد - پشیمانی و جزآن.

آنچه که به انگیزه « نام » شناخته و نامیده می شود :

- * گاهی نام کسی است، مانند: مرد، زن، هوشنگ، پدر، مادر.
- * گاهی نام جانوری است، مانند: گاو، اسب، خوک، گربه، شیر، پلنگ.
- * گاهی نام جایی است، مانند: کوه، دشت، رود، تهران، آسیا، امریکا
- * گاهی از رستنی هاست، مانند: درخت، چمن، چنار، گل، نسترن، سوسن.
- * گاهی نام ستارگان است، مانند: آفتاب، ماه، خورشید، ناهید، بهرام.
- * گاهی نام زمان است، مانند: روز، شب، بامداد، نیمروز، ایوار.
- * گاهی نام چیزهای بیجان است، مانند: تخته، میخ، تبنگو [جعبه]، نفج [کاغذ].
- * گاهی نام چگونگی یا چونی است که در کسی یا چیزی هستی دارد، مانند: سپیدی، سیاهی، سرما، گرما، رنج، شادی.

نام پوینده

[فاعل]

در فراز « بیژن تند می دود » واژه ی « بیژن » نهاد است؛ زیرا که در باره ی او آگاهی می دهیم. این واژه پوینده [فاعل] نیز هست، زیرا کار دویدن از او سر زده است. لادبراین در این فراز بیژن هم « نهاد » و هم « پوینده » است.
ولی این فتاد [مورد] همواره بدین گونه نمی باشد و در فراز دیگر شدنی است که بیژن نهاد یا پوینده نباشد.

در نمونه ی: **نبیگ** [کتاب] **بیژن** را آوردیم.

- در این فراز هرگاه تنها واژه ی «**بیژن**» را در نگر آوریم، در می یابیم که این واژه نام کسی است. از این رو واژه ی «**بیژن**» «**نام**» است.
- در فراز «**سنگ شیشه را شکست**» نیز واژه ی «**سنگ**» **نهاد** است، زیرا پویه ی شکستن به آن بر بسته است. ولی این واژه برای نام بردن چیزی هم به کار می آید. از اینرو «**سنگ**» نام است.
- در فراز «**گاو شیر می دهد**» واژه ی «**گاو**» افزون بر اینکه **نهاد** است، **پوینده** [فاعل] نیز می باشد، زیرا که دهنده ی شیر است. ولی واژه ی گاو بر جانوری نهاده شده است. پس واژه ی «**گاو**» نیز «**نام**» است.

گونه های نام

نام بر چندگونه است:

- **ویژه نام** [اسم خاص] - **همه نام** [اسم عام]
- **بساوانام** [اسم ذات] **نابساوانام** [اسم معنی]
- **شناخته نام** [اسم معرفه] - **ناشناخته نام** [اسم نکره]
- **نام ساده** - **نام آمیخته** [مركب]
- **نام برگرفته** [مشتق]
- **نام : تکین - رَمَن** [مفرد - جمع]

ویژه نام

[اسم خاص]

ویژه نام، آنستکه تنها بر یک کس، یک چیز، یا دریافته یی [مفهومی] ویژه راهبر باشد. مانند:

خداوند - جهان - داریوش - تهران - شیراز - شاهنامه.

نام مردمان «**ویژه نام**» است، گرچه بسیاری نام پروانه و یا کورش را دارند. لادبر این یک «**ویژه نام**» می تواند برای نامیدن چندین کس و یا چندین چیز به کار رود. «**منیژه**» ویژه نام است ولی بسیاری می توانند این نام را داشته باشند. زمانی که می گوئیم «**منیژه آمد**» آرمان ما کسی است که می شناسیم و شنونده نیز با او آشناست. آرمان ما از به کار بردن نام منیژه همه دخترانی که این نام را دارند نمی باشد.

همه نام

[اسم عام]

همه نام، نامی ست در برگیرنده کسان و چیزهای همگون و بیشمار که همه جا یافت می شود.
مانند: **درخت - گل - میوه - سنگ - توتی - دریا - باغ - برادر - خواهر و جزآن**.
نام «درخت» در برگیرنده همه درختان میوه و یا دیگر درختان است. و جزآن.

بساوا نام

[اسم ذات]

بساوا نام، برای نامیدن چیزهایی بکار می رود که **خود بخود هستی** دارند و می - بتوان آنها را با چشم دید و با دست **بساوید** [لمس کرد]. مانند :
درخت - دختر - پسر - گربه - سنگ - نیبگ [کتاب] و جزآن که همه را می توان دید و بساوید.
بساوا از بساوایی [لامسه] یکی از سهش های پنجگانه، از پویه [فعل] بساویدن.

نابساوا نام

[اسم معنی]

نابساوا نام، برای نامیدن چیزهایی بکار می رود که **نه دیده شوند و نه بتوان آنها را بساوید یا «دست مالید»**، زیرا **خود بخود هستی ندارند** و بودش آنها به چیزی یا کسی بستگی دارد.. مانند:
خوشی - درد - دانش - خرد - نیکی - بدی - هوش - خستگی - تشنگی - سپیدی - سرخی، که هیچکدام با چشم دیده نمی شوند، نمی توان ان ها را بساوید و به تنهایی هستی ندارند.
برخی نام گاهی بساوانام و گاهی نابساوا نام می باشند. مانند:
«راه» که به چم راه گذر خودرو و دوچرخه و جزآن، **بساوا نام** است و به چم «شیوه و روش»، **نابساوانام** می باشد.

* در پیوند با «بساوا نام» و «نابساوا نام» فرامود بیشتر را در پایان نیبگ بیابید.

نام شناخته - ناشناخته

[اسم معرفه] - [اسم نکره]

نام شناخته

نامی است که نزد شنونده آشنا باشد و آن را بشناسد. برای نمونه زمانی که به دوستی می‌گوییم:
نبیگ را خواندم، دوست می‌داند در پیوند با کدام نبیگ است.
آهنگ را گوش کردم - پیراهن را دوختم - تنگوا [صندوق] را فروختم - آن مرد آمد - این پسر گفت و جز آن.
همه این نام‌ها نزد شنونده آشناست.
نام‌هایی که پیش از آنها «این» و «آن» و پس از آنها «را» آورده شود، نام شناخته نامیده می‌شوند. مانند:
پنجره را ببند - این پیراهن بسیار زیباست - آن آهنگ را خوب بیاد دارم.

نام ناشناخته

نامی است که شنونده آن را نشناسد و برایش آشنا نباشد.
نشان نام ناشناخته «ی» است، که در پایان نام آورده می‌شود. مانند:
دوستی - نبیگی - مردی - زنی و جز آن
- دوستی را در راه دیدم.
- با بانویی فرهیخته و شیواسخن در مهمانی آشنا شدم.
گاهی افزون بر «ی» در پایان واژه، «یک» یا «یکی» هم در آغاز نام آورده می‌شود. مانند:
- یک نبیگی خریدم.
- یکی از مرغان پرهای رنگارنگ و زیبایی دارد.
یادآوری
«ی» که به نام‌های تکین افزوده شود، بیشتر آرش دریافته ی [مفهوم] ناشناخته [نکره] دارد. با این همه، در برخی فتاد [موارد] «ی» تنها بر «یکی» بودن راهبر است.
گونه‌های «ی»:
- «ی» یکی بودن: شکر کیلویی ریال است. = شکر یک کیلو ریال است.
- «ی» ناشناخته: مردانی به جنگل آسیب می‌رسانند.

- «ی» شناسه : رفتی - می روی.
- «ی» پیوستگی [استمرار] گفتمی (= می گفتم) - آمدندی (= می آمدند).
- «ی» ماندگی ستاک: خوبی (= خوب بودن) - بلندی - دلگرمی - دانایی - هستی.
- «ی» باز بستگی [نسبت]: تهرانی - همدانی - ایرانی.
- این «ی» پسوند در دریافته های [مفاهیم] پویندگی - پویدگی و شایستگی نیز به کار رفته است. مانند:

- 1- پویندگی [فاعلی]: مرد جنگی = مرد جنگ کننده.
- 2- پویدگی [مفعولی] راز نهانی = راز نهان شده.
- 3- شایستگی [لیافت] پوشیدنی = درخور پوشیدن.

نام

ساده - آمیخته
[مرکب]

نام ساده

نامی است که از واژه ی دیگر برگرفته نباشد و تنها یک واژه باشد.
مانند: بهار - میوه - لاله - کشور - میهن - دشت - سر کوه - مرغ - پرده. و جزآن.

نام آمیخته

نامی است که از دو واژه یا بیشتر ساخته شده باشد.
مانند: لاله زار - چمنزار - چشمه سار - گلدان - کوهسار و جزآن.

ساختن نام های آمیخته:

- از دو نام : کارخانه - سراپرده - گلاب.
- از نام و فروزه : زردکوه - سپیدرود - دلتنگ - دلسرد - بلند بالا.
- از نام و شماره: چهار پا - سی و سه پل - چهل ستون - چهار سو.
- از دو پویه : هست و نیست - بود و نبود.
- از دو فروزه: نیک و بد - گرم و سرد.
- از نام و سانواژه: همیشه بهار - زیرزمین. (سانواژه = قید).
- از دو ستاک بریده : برد و باخت - رفت و آمد - تاخت و تاز.

- از ستاک بریده و پویه فرمان: گفت و گو - جست و جو - شست و شو.
- از نام و پیشاوند: همسر - درآمد - بازدید.
- از نام و پساوند: باغبان - جانور - کوهسار - دانشکده.
- گاهی از ستاک کوتاه و نام: خورد و خواب
- با زدودن زیرگ افزا: مادرزن - مادر شوهر - پدر زن. (زیرگ افزا = کسره ی اضافه).

دیگر نام های آمیخته :

- 1- نام + نام = فرهنگنامه، سراپرده ، سنگدل، میخانه ، آبرو
- 2- فروزه (زاب) + نام = نوروز.
- 3- زاب شمارشی + نام = چهارشنبه.
- 4- بن گذشته + و + بن گذشته = آمد و شد.
- 5- پیشوند + نام + پسوند = بی خردی ، ناپدری.
- 6- نام + میانوند + نام = بناگوش.
- 7- نام یا زاب + پسوند = کوهسار.
- 8- نام دج [جامد] + پوینده نام = دلشکسته ، دلگرفته ، جهان دیده.
- 9- نام دج + پویه فرمان کنون تکین = بزم آرا، انجمن آرا، دلبر ، دانش پژوه، دادخواه.
- 10- نام + « باز » ازباختن = شمشیر باز، گل باز، کبوتر باز، نیرنگ باز.

در زبان پارسی از روش آمیزه [ترکیب] برای ساختن واژه های نوین بسیار بهره برده می شود. چند نمونه از پسوندهایی که نام آمیخته می سازند.

مانند:

زار < لاله زار - دان < گلدان - سار < چشمه سار - گاه < دانشگاه - لاخ < سنگلاخ
 بار < جویبار - ستان < کودکستان - بان < آسیابان - کده < دانشکده.

نام

برگرفته

[مشتق]

نام برگرفته، نامی است ساده که از واژه دیگر برگرفته شود و تکواژه یی به پایان آن افزوده گردد. از بن گذشته و یا کنون پویه:
کردار < از کردن - گفتار < از گفتن - دیده < از دیدن.

« هر واژه ی برگرفته [مشتق] در برگیرنده ی یک بن پویه [ماده فعل] است و یک پاره ی دیگر که به پایان آن افزوده شود و گونه ی واژه را باز نماید».

از دو بن پویه [دو ماده فعل] مگر از ساخت هایی که آرش کس و زمان را دربردارد، واژه – های دیگری نیز برگرفته می شوند که نام یا فروزه است.

از بن گذشته ی پویه [از ماده ماضی فعل] «دید» واژه ی «دیدن» بدست می آید که چم بنیادین پویه را نشان می دهد، بی آنکه به کس یا زمان بستگی داشته باشد.

این ساخت پویه را **بنواژه یا ستاک** [مصدر] می خوانیم.

ستاک هر پویه [مصدر هر فعل] از گونه ی نام است.

از همین بن گذشته [ماده ماضی] واژه ی «دیدار» نیز ساخته می شود. این واژه ساخته از پویه «دیدن» و نام است.

پن [اما] از بن کنون [ماده مضارع] همین پویه، بچمی [یعنی] «بین» واژه ی «بینش» ساخته می شود، این واژه نام است و باز نمود [بیان] چم ستاک [معنی مصدر].

همچنین از بن گذشته ی [ماده ماضی] این پویه واژه ی «دیده» ساخته می شود که فروزه – ی [صفت] چیزی است که پویه بر آن باز بسته است، و از بن کنون [ماده مضارع] آن واژه های «بیننده» و «بینا» برگرفته می شود، که فروزه ی کسی است که این دو کار از او سرزده است.

این واژه ها که از بن گذشته یا کنون پویه ساخته می شود و نام یا فروزه می باشند را **برگرفتگان پویه** [مشتقات فعل] می خوانیم.

برگرفتگان پویه چنین اند:

از بن کنون		از بن گذشته	
گویش (گوش)	نام ستاک	گفتن	ستاک [مصدر]
گوینده	فروزه پویندگی [فاعلی]	گفتار	نام ستاک
گویا	فروزه همیشگی [دایمی]	گفته	فروزه پویندگی [مفعولی]
گویان	فروزه درکار انجام [صفت بیان حال]		

« برگرفته، [مشتق] نام یا فروزه یی است که از بن گذشته [ماده ماضی] یا بن کنون [ماده مضارع] پویه [فعل] ساخته شده باشد».

« هر واژه ی برگرفته [مشتق] در برگیرنده ی یک بن پویه [ماده فعل] است و یک پاره ی دیگر که به پایان آن افزوده شده و گونه ی واژه را می رساند».

ساخت ستاک [صیغه ی مصدر] که نام است از همه ی پویه ها ی پارسی ساخته شده است، ساخت های دیگر از هر پویه برخی بکار می رود و برخی کاربرد ندارد. برای نمونه از « گفتن » این ساخت ها برگرفته شده و کاربرد دارند:

گفتن - گفتار - گفته - گوش - گوینده - گویا.

پَن [اما] از « شنیدن » تنها این ساخت ها کاربرد دارند:

شنیدن - شنیده - شنونده - شنوا.

و ساخت های « شنیدار »، « شنوش » و « شنوان » از آن ساخته نمی شود.

ساختی که با افزودن پاره ی « ار » به پایان بن گذشته [ماده ماضی] ساخته می شود، گاهی ساختار چم پویه را می نمایاند. مانند: « گفتار »، « رفتار » و « دیدار ».

و گاهی این ساخت ها دارای چم « پویندگی » [فاعلی] است.

مانند: « دادار » و « خواستار ».

گاهی هم چم « پویندگی » [مفعولی] دارد، بچمی [یعنی] کسی یا چیزی که « کار » براو انجام گرفته است. مانند: **مردار - گرفتار.**

از برخی پویه ها بجای نام ستاک که با « ش » ساخته می شود، ساختی از « بن کنون » با پسوند « ه - ه » (های باز نمود جنبش) می توان ساخت. مانند:

« خنده » از خندیدن (بجای خندش) - « گریه » از گریستن یا گرییدن و « مویه » بجای مویش.

گونه یی نام ستاک [اسم مصدر] نیز در پارسی هست که تنها از بن گذشته و یا کنون بی افزودن پاره یی به آن ساخته می شود. مانند:

« ساخت » (به چم چگونگی ساختن)، « ساز » (به چم شیوه ی ساختن)، « گفت » (به چم گفتن و گفتار) و « تاخت » (برآمده از تاختن) و مانند آنها.

این واژه ها « ستاک کاهیده » [مصدر مرخم] خوانده می شوند.

گاهی دو بن گذشته و کنون با تکواژ « و » بهم می پیوندند و چم « ساختار ستاک » [حاصل مصدر] از آن بر می آید. مانند:

تاخت و تاز - سوخت و سوز - دوخت و دوز - پخت و پز - گفت و گو - رفت و روب.

برگرفته نام ستاک ساختن نام ستاک

نام ستاک، ستاکی است که بی داشتن نشانه های ستاک « دن » و « تن » آرش [معنی] ستاک را می رساند.
ساختن نام ستاک :

- 1- « ش » که بیشتر در پایان پویه می آید: رو - روش - پوش - پوشش - کن - کنش - گرد - گردش. همچنین: کوشش - آموزش - پرورش - کشش.
- 2- « ی » که به پایان نام - فروزه - سائواژه افزوده می شود: بدی - نیکی - زیبایی - فراوانی - کاستی - ناچاری.
- 3- « ه » در پایان پویه فرمان: گریه - خنده - ناله - اندیشه.
- 4- « ار » که به پایان پویه گذشته ی ساده افزوده می شود: گفتار - کردار - رفتار. یادآوری:

خور < خورش؛ همه نام شمرده می شود، زیرا « خورش » به چم خوردنی باشد و همچنین خوراکی هایی که با نان و یا برنج خورند.

دیگر « نام ستاک » برگرفته از پویه :

- آرامش - آسایش - آفرینش - افزایش - آموزش - انگارش - بخشش - برش - پرسش - پرستش - پژوهش - رنجش - سوزش - زایش - سنجش - ستایش - فرمایش - کشش - جوشش - خارش - پیرایش - گشایش - تابش - مالش و جز آن.

برگرفته

ساختار ستاک [حاصل مصدر]

ساختار ستاک، واژه یی است که با افزودن « ار » یا « ر » به پویه ساخته می - شود. مانند:
دیدار - گفتار - گذار - پندار - رفتار - شمار - کردار - کشتار - خفتار.
از: دیدن - گفتن - گذاشتن - پنداشتن - رفتن - شمردن - کردن - کشتن - خفتن برگرفته شده اند.

گونه‌ی دیگر از **نام ستاک** یا **ساختار ستاک** برگرفته‌هایی از تکین [مفرد] زمان گذشته‌ی پویه می‌باشد. مانند:

خرید - نشست - گذشت - گشت - برداشت - کاشت - نهاد - خورد - سرشت - نهفت. این واژه‌ها را ستاک‌های «کوتاه» یا «دم بریده»! خوانند.

نام برگرفته

نام برگرفته از نامی دیگر و یا از فروزه؛ و آن بر سه گونه است:

- 1- نام‌های برگرفته با افزودن «ه - ه» ناگویی به پایان نام‌های دج [جامد] یا ساده.
چشمه - لبه - گوشه - پایه - پوزه - مشته - پشته - دندان - زمانه - دسته - گردنه - ریشه - شاخه - مهره - شیر - آسمانه و جز آن.
- 2- نام‌های برگرفته از فروزه با افزودن «ه - ه» به پایان آن. مانند:
سبزه - سیاهه - سپیده - بنفشه - شوریده - گرده و جز آن
- 3- نام‌های برگرفته از فروزه با افزودن «ا» به پایان آن. نام و فروزه هنباز می‌باشند.
پهن < پهن - دراز < درازا - ژرف < ژرفا .
گاهی پیش از «ا» یک «ن» می‌آورند. مانند:
فراخ < فراخنا - تنگ < تنگنا - دراز < درازنا.

نام برگرفته

پوینده نام [اسم فاعل]

- 1- پوینده نام، از پویه فرمان + «نده» ساخته می‌شود. مانند:
کن < کننده - دو < دونده - شنو < شنونده - دار < دارنده و جز آن.
- 2- با افزودن «ار» به پایان زمان گذشته پویه، پوینده نام ساخته می‌شود. مانند:
خرید < خریدار - نمود < نمودار - گرفت < گرفتار - خواست < خواستار - پدید < پدیدار - پذیرفت < پذیرفتار - پاید < پایدار.

نام برگرفته

پوئیده نام [اسم مفعول]

پوئیده نام راهبر بر کسی و یا چیزی است که کاری بر او انجام گرفته باشد.

مانند:

زده شده - دزدیده شده - برده شده.
پوئیده نام هنباز میان نام و فروزه است.

ساختن پوئیده نام

پوئیده نام از همه ی پویه ها ساخته می شود. بدینگونه که :
از پایان پویه «ن» ستاکی را انداخته و به آن «ه - ه» ناگویا را افزوده و سپس به دنبال آن واژه ی «شده» را آورند.
زدن < زده شده - گرفتن < گرفته شده، و جزآن.
پوئیده نام بی «شده» نیز درست باشد ولادبراین به گونه ی فروزه به کار رود.

نام برگرفته

نام زمان - نام جا

نام زمان و نام جا گاهی با آوردن «گاه» به پایان نام ساخته می شود.

مانند:

بامگاه - شامگاه

رزمگاه - جایگاه - بزمگاه - کهنگاه [زمان کهن] دیرینگاه [تاریخ] - بارگاه.

این واژه ها در شمار نام های آمیخته [مركب] شمرده نمی شوند.

نام برگرفته نام ابزار

نام ابزار، نامی است راهبر به ابزار کار. و آن بردوگونه است:

1- نام ابزار ساده، آنستکه بخودی خود نام ابزار کاری باشد:

انبر - کلنگ - شمشیر - کمان

2- نام ابزار برگرفته، که با افزودن « ه » ناگویا [ناملفوظ] به پایان پویه فرمان ساخته

می شود:

مال + ه < ماله - گیر + ه < گیره - دستگیر + ه < دستگیره - کوب + ه < کوبه -

تاب + ه < تابه - رند + ه < رنده.

* گاهی از آمیزه دو واژه نام ابزار ساخته می شود. مانند:

مگس کش - بادزن - جاروب - چایدان - آش خوری - خودنویس.

نام

که ° نام (خرد نام)

[اسم مصغر]

که نام ، آنستکه نامی را با افزودن پسوند خرد و ناچیز نشان دهند. نشانه های آن

« چ » - « ک » - « ه » است.

مانند: دریاچه - باغچه - کوچه - بیلچه - بازارچه

مردک - جوانک، دخترک

پسره - دختره

هم سنجی نام ها

نام های ناهمسان [متضاد] نام هایی را گویند که در ریخت، آوا و آرش ناهمگون باشند. مانند:

درشتی و نرمی - شب و روز - زیبایی و زشتی - اندوه و شادی - سرد و گرم.

نام های همتا [مترادف] نام هایی ست که در ریخت ناهمگون ولی آرش همگون داشته باشند. مانند:

مرز و بوم - تک و پو - گفت و گو - جست و جو - خوب و نیک - پیچ و تاب.

نام های همانند [متشابه] نام هایی ست که هم آوا هستند ولی چم ناهمگون دارند. مانند:

خوار و خار - خواسته و خاسته - خویش و خیش (گاوآهن) - خورد و خرد.

وابسته ی نام جایگزین - جانشین [بدل]

گاهی چون کسی یا چیزی را نام می بریم، می پنداریم که شاید شنونده آرمان ما را درست در نیابد. پس برای اینکه آرمان خود را روشن ترکنیم، نام دیگر یا پیشه یا نشانی دیگری می آوریم. این باز نمود [توضیح] که در باره ی نام می دهیم، گاهی یک واژه، گاهی چند واژه و گاهی یک فراز است.

نام دیگر، برنام، پیشه، ویژگی یا جایگاهی که همراه نامی در فراز آورده شود جایگزین [بدل] خوانده می شود.

ناهمسانی جایگزین با برگیر [مضاف الیه] و فروزه [صفت] آن است که میان نام و جایگزین به زیرگ فزونی [کسره اضافه] نیاز نیست.

شدنی است که جایگزین وابسته به پوینده [فاعل] و یا پوینده [مفعول] باشد.

در این فراز جانشین وابسته به پوینده است:
- فریدون برادر جمشید دیروز به خانه ی ما آمد.

در فراز زیر وابسته به پوینده است:
- من فریدون برادر جمشید را در خیابان دیدم.

جانشین گاهی به دنبال نام می آید:
داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، چنین می گوید.

لادبراین:

«جانشین، نام یا فرازی است، که همراه نام می آید تا برنام، پیشه، جایگاه و یا یکی دیگر از ویژگی های آن نام را فرانماید».

نام تکین - رَمَن

[مفرد] - [جمع]

تکین

نام اگر بر یک کس یا یک چیز راهبر باشد «تکین» خوانده می شود.

مانند:

مرد - زن - درخت - باغ - گل - چمن - کوچه - نیبگ [کتاب].

رَمَن

نام اگر بر دو و یا چند کس [نفر] یاچند چیز راهبر باشد «رمن» خوانده می شود.

مانند:

مردان یا مردها - نیبگ ها [کتاب ها] - درخت ها یا درختان - زنان - باغ ها - گل ها -
چمن ها - کوچه ها و جزآن.

نشانه رمن در زبان پارسی «ها» و «ان» است که به پایان واژه های تکین و هم چنین واژه های آمیخته می افزایند.

مانند:

مرد / مردان - دست / دستان - نیک اندیش / نیک اندیشان.

نام رمن: نام هرگاه به گونه ی تکین ولی به چم رمن باشد، آن را نام رمن [اسم جمع] خوانند.

مانند:

گله - رمه - لشگر - کاروان - گروه - خانواده.

گاهی نام رمن [اسم جمع] را رمن می کنند: دسته / دسته ها! رمه / رمه ها. لشگر / لشگریان.

دستور رَمَن بستن

[دستور جمع بستن]

در زبان پارسی چون بخواهند واژه ی **تکینی** [مفردی] را **رَمَن** [جمع] کنند باید به پایان آن تکواژه های دیگری بیافزایند تا **رَمَن** شود.

* نشان رمن در زبان پارسی: «ها» و «ان» است.

1- برخی جانوران را به «ا + ن = ان» و برخی را به «ها» رمن می بندند و برخی را به هر دو. مانند:

اسب < اسبان یا اسب ها - مار < ماران یا مارها - مرغ < مرغان - خر < خران
موش < موش ها - سگ < سگ ها

واژه هایی که تکواژ پایانی آنان «ه» است پیش از «ان» یک «گ» می گیرند.
مانند:

پرنده < پرندگان - چرنده < چرندگان - خرنده < خزندگان. («ه» زدوده می شود).

2- بیشتر اندام های تن که جفت هستند به «ان» یا «ها» رمن می شوند.
مانند:

لبان / لب ها. چشمان / چشم ها. دستان / دست ها. ولی پاها.

3- ابدام [اجسام] و چیزهای بی جان به «ها» رمن می شوند.
مانند:

سندلی < سندلی ها - چوب < چوب ها - جنگل < جنگل ها - کارد < کاردها -
گوده [قاشق] < گوده ها - چنگال < چنگال ها - بوپ [فرش] < بوپ ها.

4- نابسوا نام ها به «ها» رمن می شوند.
مانند:

خرد < خردها - دانش < دانش ها - نیرو < نیروها - جان < جان ها.

5- گیاهان به «ها» و «ان» رمن می شوند.
مانند:

درختان / درخت ها - نهالان / نهال ها.

پَن [اما] : چمن < چمن ها - گل < گل ها - سبزه < سبزه ها.

6- برای رمن بستن واژه هایی که تکواژ پایانی آنها «واو» باشد، یک «ی» پیش از رمن بستن به «ان» به واژه می افزایند.

مانند: جنگجو < جنگجویان - سخنگو < سخنگویان - دانا < دانایان.

ولی :

بانو < بانوان - آهو < آهوان - بازو < بازوان - گیسو < گیسوان.

برای واژه هایی که تکواژ پایانی « الف » باشد، یک « ی » پیش از « ها » افزوده می شود. مانند:

جا < جایها - رو < رویها - مو < موی ها.

« تکین ریختی از واژه است که بر یکی رهنمون است. »
« رمن ریختی از واژه است که بر بیش از یکی رهنمون باشد. »

بر آیند:

* **نشان رمن** پاره یی است که به پایان نام افزوده می شود، تا از آن نام « ساخت رمن » [صیغه جمع] ساخته شود.

* از نشان های رمن در پارسی یکی « ان - ان » و یکی « ها » است.

* « ان » بیشتر برای رمن جانداران است.

* دیگر نام ها به « ها » رمن می شوند.

* واژه هایی مانند: گله، رمه، گروه، دسته که نشان رمن ندارند ولی آرش رمن دارند را « نام رمن » [اسم جمع] می خوانیم.

* اگر **پوینده** [فاعل] جاندار و رمن باشد **پویه** [فعل] باید به گونه ی رمن آورده شود.

* اگر **پوینده** به ساخت تکین باشد، **پویه** به گونه ی تکین آورده می شود.

جایگاه نام در فراز

تا کنون از « نام » برون از فراز سخن رانده شد، اکنون چگونگی و جایگاه « نام » را در فراز برمی رسیم.

نام در فراز به چهار چگونگی [حالت] شناخته می شود:

* **پویندگی - پویدگی - افزایش (نشانه) - آوا.**

نام چگونگی پویندگی

[حالت فاعلی نام]

چگونگی پویندگی هنگامی است که نام در فراز پوینده و انجام دهنده کار باشد. و همیشه در پاسخ «که» و «چه» می آید.
برای نمونه :

که نوشت ؟ کورش نوشت - چه شکست؟ لیوان شکست.
کورش نوشت - فریدون خندید - ایرج خوابید - لیوان شکست. و جزآن

این نام ها که برون از فراز، چگونگی ویژه یی ندارند، در این فرازها انجام دهنده کاری هستند. در این چگونگی نام در ریخت پویندگی [فاعلی] است و نهاد [مسندالیه] نامیده می شود.

ولی باید دانست که هر «پوینده» [فاعل] «نهاد» است، پین [اما] هر نهادی نمی تواند پوینده باشد.

زمانی که می گوئیم: منیژه با هوش و فریدون زرنگ است، منیژه و فریدون انجام دهنده - ی کاری نیستند، و نکه [بلکه] پذیرنده چگونگی [حالت] یا فروزه یی هستند.
لادبراین، گزارشی را که در پیوند با فروزه و یا چگونگی «نامی» آورده شود، «گزاره» [مسنند] خوانند.

نام چگونگی پویدگی

[حالت مفعولی نام]

نام زمانی در چگونگی پویدگی است که کاری روی آن انجام شده باشد و یا نشده باشد. مانند:

پروین را دیدم - نادر را ندیدم. در این دو نمونه پروین و نادر پویده هستند.

نام در چگونگی پویدگی بر دو گونه است :

پویده ی بی میانجی - پویده ی با میانجی.
[مفعول بی واسطه] - [مفعول با واسطه]

پوینده ی بی میانجی

[مفعول بیواسطه]

پوینده ی بی میانجی در پاسخ « که را » و « چه را » می آید.

باد چه را برد؟ - مریم چه خرید؟ - گیتی که را سدا زد؟
نشانه پوینده ی بی میانجی « را » است، ولی شدنی است که « را » زدوده شود.

پوینده ی با میانجی

[مفعول با واسطه]

در فراز پوینده ی با میانجی با یاری واژه ی میانجی چم پویه دریافتی [مفهوم] می شود، و در پاسخ:
از که - از چه - از کجا - به کجا - تاکجا - برای که - برای چه، آورده می شود.

آفتاب از خاور سر می زند - مهری به بازار نرفت - مریم تا خیابان آمد - فرنوش برای من نوشت - او برای چه آمده بود - و جزان.

نام

چگونگی افزایش و نشانه

[حالت اضافه]

گاهی برای رسا گردانیدن « نام »، نامی دیگر با افزودن زیرگ [کسره] آورند که دو نام را بهم می پیونداند.
نخستین نام را « افزا » [مضاف] و دومین نام را « برگیر » [مضاف الیه] خوانند.
مانند:

نبیگ فریدون - باغ پروانه - زنگ دبستان.

* زیرگ [کسره] نشانه ی پیوند نام با رساگرام [متمم] یا « افزا و برگیر » [مضاف و مضاف الیه] است، و هرگاه واژه به یکی از وا که های [مصوتهای]: « آ - او - ای » فرجام یابد، « ی » خوانده می شود. مانند:

- خدا - ی - جهان
- کوچه - ی - باغ
چایی - ی - داغ
زانو - ی - شتر

* و نیز همین دو نشانه « زیرگ » و « ی » پیوند نام را با فروزه یا پیوند (فروزیده را با فروزه) [موصوف و صفت] نشان می دهد.
مانند:

- باغ - بزرگ
- آسیا - ی - بادی
خانه - ی - ایرج
سبو - ی - تهی

« نشانه های افزایش، نشان دهنده جایگاه واژه در ساختمان فراز است ».

یادآوری:

* دسته ی دیگر تکواژگانی که نشانه ی جایگاه [مقام] واژه در فراز می باشند.
واژه ی « را » در فراز « ایرج را دیدم » نشانه ی آن است که واژه ی « ایرج » در این فراز در جایگاه پوییده [مفعول] جای دارد.

رساگر نام

[متمم اسم]

برگیر

[مضاف الیه = متمم]

گفتیم که گاهی واژه یی به نام افزوده می شود تا چگونگی آنرا بازنماید، این واژه را فروزه می خوانند. در فراز « برادر بزرگ » واژه ی « برادر » نام است و واژه ی « بزرگ » فروزه ی [صفت] آن است.
پن [اما] گاهی واژه یی که برای بازنمود [توضیح] به نام افزوده می شود فروزه نیست، ونکه، خود نامی ناوابسته [مستقل] و یا جاینام [ضمیر] است.
در فراز « برادر فریدون » واژه ی فریدون « ویژه نام » است، که به واژه ی « برادر » افزوده شده و بازنمودی در باره ی آن می دهد. هم چنین در فراز « برادر من » واژه ی « من » جاینام [ضمیر] است و با افزوده شدن به واژه ی برادر چم آن را رسا می گرداند.
نام یا جاینامی که به نام دیگر افزوده شود تا چم آنرا رسا گرداند؛ آن نام و جاینام را « برگیر » [مضاف الیه] می نامیم، و در این فتاد [مورد] واژه ی بنیادی « افزا » [مضاف] خوانده می شود. (مضاف الیه واژه یی عربی است و چم آن « افزوده شده به آن » یا « بر بسته شده به آن » است.)

ناهمگونی میان فروزه و برگیر آنست که :
 فروزه خودبخود هستی ندارد. در فراز « برادر بزرگ » واژه ی « بزرگ » چیزی جدا از برادر نیست. ونکه در فراز « برادر فریدون » فریدون خود به تنهایی هستی دارد.
 پس:

« رساگر نام یا (برگیر) [مضاف الیه] ، نام یا جاینامی است که به نام دیگر می پیوندد تا چم
 آنرا رسا گرداند».

« نامی که آرمان بنیادین گوینده بوده و این واژه برای باز نمود و رسا گرداندن چم آن
 آمده است «افزا» [مضاف] خوانده می شود».

برگیر [مضاف الیه] بیشتر به دنبال افزا [مضاف] می آید، و بدینگونه پس از واژه ی نخست که
 «افزا» است، تکواژ نشانه که «زیرگ» [کسره] یا « ی » است آورده می شود.
 مانند: در - باغ. پدر - شما. خانه - ی - ما.

در واژه هایی که به یکی از واکه های [مصوت های] « ا » و « او » پایان یافته باشد، مانند:
 « پا » و « سبو » نشانه ی افزونی پس از آنها « ی » « زیرگ دار [مکسور] می باشد.
 مانند: پای - سبوی.

واژه هایی که واکه [مصوت] پایانی آنها زیرگ [کسره] است و به گونه ی « های بی آوا»
 [غیرملفوظ] نوشته می شود، مانند « خانه » نشان افزا [اضافه] مانند « ی » « زیرگ دار [مکسور]
 خوانده می شود.

خدا - ی - جهان - خانه - ی - ما، باغچه - ی - ما، خانه - ی - من - میوه - ی - باغ.

رساگر نام [متمم] بیشتر وابستگی نام را به کسی یا چیزی می رساند.
 کلاه فریدون - نیبگ او - درخانه - چکاد کوه.

گاهی نیز این واژه گونه و چیستی افزا [مضاف] را باز می نماید. مانند:
 انگشتر زرین، کوزه ی گلی، سپنداردان سیمین [شمعدان نقره بی].

گاهی رساگر نام پیش از نام می آید لادبر این نیاز به زیرگ [کسره] نمی باشد. مانند:

- کوه پایه = پایه ی کوه

- رودسر = سر رود

- دریاکنار = کنار دریا

گاهی نام هم فروزه دارد و هم رساگر [متمم] بدینگونه فروزه میان نام و رساگر جای
 می گیرد. مانند:

- برادر بزرگ فریدون. - کفش سیاه فرشاد. - کناره ی بلند کشتی.

- گاهی شذنی است که نام چند رساگر داشته باشد. مانند: - دیوار باغ همسایه.

- خامه ی [قلم] برادر ایرج.

ساختمان واژه

آمیزه [ترکیب]

و

برگیری [اشتقاق]

* واژه های آمیخته [کلمات مرکب] یا از دو نام ساخته می شوند، یا از یک نام و یک فروزه، یا از یک واژه ی ناوابسته [کلمه مستقل] با یک پاره ی پیوند که در آغاز یا پایان واژه جای می گیرد -

* در باره ی برگرفتگان پویه [مشتقات فعل] نیز دانسته ایم که از دو بن گذشته و کنون هر پویه یک دسته واژگان برگرفته می شوند که برخی نام و برخی فروزه اند.

اکنون می گوئیم که یک دسته از واژه های پارسی برآیند آمیزه [ترکیب] یک نام یا فروزه با یک پاره برگرفته از پویه است.

دو واژه ی برگرفته که بیشتر برای اینگونه آمیزه ها بکار می رود:

یکی فروزه ی پویندگی [صفت فاعلی] است. مانند: آورنده.

دیگری فروزه ی پویدگی [صفت مفعولی] است. مانند: آورده.

نمونه: سپاس خدای را که پدید آورنده ی جهان است.

واژه ی «پدید آورنده» فروزه ی آمیخته ی پویندگی [صفت مرکب فاعلی] است.

نمونه های دیگر: مرد کارآزموده در کار در نمی ماند.

واژه ی «کارآزموده» فروزه ی آمیخته ی پویدگی [صفت مرکب مفعولی] است.

اینگونه واژه های آمیخته در پارسی بیشتر با زدایش پاره ی پایانی واژه ی برگرفته شده، بکار می روند. به سخن دیگر، از پایان فروزه ی پویندگی [صفت فاعلی] پاره ی «نده» و از پایان فروزه ی پویدگی [صفت مفعولی] پاره ی «ه» که نشانه ی جنبش تکواژ پیشین است [نشانه حرکت حرف ماقبل] زدوده می شود و تنها بن کنون و بن گذشته بجا می ماند. شمار واژگانی که با این روش در پارسی ساخته می شود بسیار است.

فروزه های آمیخته پویندگی [صفت های مرکب فاعلی] مانند:

دل انگیز - بجای: دل انگیزنده

دل آویز - بجای: دل آویزنده

پایان بین - بجای: پایان بیننده

دادخواه - بجای: دادخواهنده

دل نواز	- بجای: دل نوازنده
پدید آور	- بجای: پدید آورنده
رنج بر	- بجای: رنج برنده
مشک بیز	- بجای: مشک بیزنده
گل ریز	- بجای: گل ریزنده

و فروزه های آمیخته ی پویدگی [صفت های مرکب مفعولی] مانند:

نازپرورد	- بجای: نازپرورده
پاکزاد	- بجای: پاکزاده
دادخواست	- بجای: داد خواسته
کارکرد	- بجای: کار کرده
خاک خورد	- بجای: خاک خورده
دست پخت	- بجای: دست پخته

اینگونه واژه ها را که در پارسی فراوان هستند، فروزه های آمیخته ی پویدگی و پویدگی «بریده» [صفات مرکب فاعلی و مفعولی مرخم] می خوانیم.
 گونه ی دیگری از واژه ها که با یکی از برگرفته های پویه آمیزه [ترکیب] می شوند ، آن است که از آمیزه ی « ستاک بریده» با نام یا فروزه یی بدست می آید و چم « نام ستاک» یا « چم ستاک» [معنی مصدر] از آن بر می آید. مانند:
 بزرگداشت = گرامی داشتن
 نگاهداشت = نگهداری
 دیرکرد = دیرکردن
 بازدید = دیدار کردن

* یک دسته از واژگان پارسی از آمیزه ی [ترکیب] یک نام یا فروزه با یک پاره ی برگرفته شده از پویه ساخته می شوند.

* پاره های برگرفته [مشتق] شده از پویه که در این آمیزه ها بکار می آید «سه» است:

1- فروزه ی پویدگی [صفت فاعلی] که پایان آن « خنده» است، مانند: شکننده.

2- فروزه ی پویدگی [صفت مفعولی] که پایان آن « ه» است، مانند: شکسته.

3- پویه بریده [مرخم] از بن گذشته، مانند: شکست.

فروزه یا (زاب)

[صفت]

فروزه، واژه‌ی ست که فرامودی [توضیحی] به آرش [چم] نام می‌افزاید، و برچند و چونی و چگونگی نام راهبر است، لادبراین وابسته‌ی نام است.
نامی که فروزه‌ی با آن همراه باشد، «**فروزیده**» [موصوف] نامیده می‌شود.
با افزودن فروزه، نام زیرگ [کسره] می‌گیرد.
مانند: **درخت گلابی - باغ پردرخت - زن فرهیخته - اسپ راهوار - سنگ سپید - مردخوب - زن خوب - دختر پاکدل - پسر پاکدل**.
چنانچه نام به «های» ناگویا، «ا» و «و» پایان پذیرد؛ نام «ی» می‌گیرد.
خانه ی بزرگ - آهوی زیبا - بانوی فرهیخته - دانای یونانی - پای دراز -
* هرگاه برای فروزیده چند فروزه آورده شود، همه‌ی فروزه‌ها زیرگ [کسره] می‌گیرند. مانند:
آموزگار بزرگوار دانشمند هنرمند ما - یا - آموزگار بزرگوار و دانشمند و هنرمند ما.

فروزه همواره تکین است، چه نام تکین باشد و یا رَمَن. پن [اما] چنانچه فروزه به جای نام نشیند لادبراین نام شمرده می‌شود، ریخت نام را می‌پذیرد و رَمَن خواهد شد.
مانند: **پرتو نیکان نگیرد هرکه بنیادش بد است!**

در زبان پارسی برخی واژه‌ها هم فروزه و هم نام هستند. اینگونه فروزه‌ها را فروزه ساده می‌نامیم. زیرا برگرفته و یا آمیخته نیستند.
مانند: **بزرگ - کوتاه - تلخ - تهی - پاک - زشت - خشک - گرم**.
* **«ی»** یای «یکتایی» [وحدت] برای بازشناختن کسی یا چیزی به کار می‌رود. مانند:
پسری راستگو - پسر راستگویی - نبیگی با ارزش.
پن [اما] در نوشتارهای ادب‌سار [ادبی] درست‌تر است که «ی» به پایان فروزیده افزوده شود. مانند:
پسری راستگو - مردی دانشمند - جوانی بزرگوار - بانویی فرهیخته - نبیگی با ارزش.
فروزه از دید آرش [معنی] پنج گونه است:

- 1- **فروزه ویمندی** [توصیفی] چند و چونی، چگونگی یا یکی از ویژگی‌های نام مانند: ریخت، رنگ، مزه، اندازه و مانند آنها را نشان می‌دهد.
- 2- **فروزه شمارشی** [صفت عددی] شمار، اندازه یا دهناد و سامان نام را نمایانگر است.
- 3- **فروزه نماری** [صفت اشاره‌ای] که با آن به فروزیده [موصوف] نمارش می‌شود.
- 4- **فروزه پرسشی**، با آن از گونه، چگونگی یا شمار فروزیده پرسش می‌کند.
- 5- **فروزه گنگ** [صفت مبهم] که گونه، شمار یا چگونگی فروزیده [موصوف] را نهفته و به گونه‌ی سر بسته می‌نمایاند.

فروزه های پسین فروزه های پیشین

فروزه های پسین، فروزه هایی ست که پس از فروزیده [موصوف] می آیند.
دخترِ هوشمند - شاگردِ پرکار - بانویِ فرهیخته - آهوی زیبا.

فروزه های پیشین، چنانچه فروزه پیش از نام بیاید، فروزه پیشین نامیده می شود.
مانند: نیکمرد - خوب چهر - زشت روی.

- چه نیگی برگزیدی؟
- کس می باید که در این کوی همه سرای ها را بداند.
- دو سد گفته چون نیم کردار نیست.
- مغولان چه ددمنشی ها که نکردند!
در نمونه های بالا واژه های چه، همه، دو سد پیش از نام آمده و بازنمودی به آن افزوده است. این گونه واژه ها چون پیش از نام می آیند «فروزه های پیشین» نامیده می شوند.

فروزه های پیشین چند گونه است:

- 1- فروزه نمارش، [اشاره] برای نمارش به نزدیک و یا دور به کار می رود مانند:
این - آن - همین - همان.
- 2- فروزه پرسشی، بر پرسش در باره ی کسی، چیزی یا کاری راهبر است. مانند:
چه - چگونه - کدام - کدامین - چندمین - چند - هیچ - چند گونه - چه جور - چه اندازه.
- 3- فروزه گنگ، کسان و چیزهای نا شناخته و نا آشنا را می رساند. مانند:
همه - هر - بیسار - هیچ - چند - برخی.
- 4- فروزه های شگفتایی، شگفتی یا ستایش را می رساند. مانند:
چه - شگفت - چه اندازه - چه همه - چگونه و جزآن.
- 5- فروزه شمارشی، بر شمار و پایگاه فروزیده راهبر است.
فروزه شمارشی دارای گونه های زیر است:
- شمار بنیادی: یک، دو، پنج، ده، سد، سیسد، پانسد و جزآن
- شمار برخه ای [کسری]: چهار یک، دو پنجم، سه ششم
- شماردهنادی [ترتیبی]: دوم، دومی، دومین، دهمین (این گونه فروزه گاه پس از فروزه می آید).
- شمار بخشی: چهارتا، چهارتا، پنج، پنج، ده تا ده تا.

* فروزه هایی که پس از فروزیده می آیند، فروزه پسین و چنانچه فروزه پیش از فروزیده آورده شود، فروزه پیشین نامیده می شود.
مانند: زنانِ باهوش <باهوش زنان - مردِ دلیر <دلیر مردان.

گونه های فروزه از نگرش آرش

فروزه از نگرش آرش [معنی] هفت گونه است:

- 1- فروزه شایستگی 2- همگرایی [نسبی] 3- بازنمودی [توصیفی] 4- مانستگی
- 5- پویدگی [فاعلی] 6- پویدگی [مفعولی] 7- سنجشی 8- فروزه جاور، هال و چگونگی

1- فروزه شایستگی

فروزه شایستگی، برازندگی و سزاواری فروزیده [موصوف] را می رساند.

ساخت فروزه شایستگی:

فروزه شایستگی از افزودن «ی» به پایان ستاک پویه ساخته می شود و نمایانگر ارزش و درخوربودن فروزیده [موصوف] است.
مانند: خوردن - دیدن - آشامیدن - شنیدن - پوشیدن
خوردنی - دیدنی - آشامیدنی - شنیدنی - پوشیدنی و جزآن.

2- فروزه همگرایی

[نسبی]

فروزه ای ست که چیزی را به کسی، یا به چیز دیگر و یا جایی برمی بندد و یا می پیوندد.

نشانه های فروزه همگرایی بدینگونه است:

* ی - آگین - انگیز - ین - ینه - گان - وند - ور - یار - انه، و جزآن که به پایان نام پیوندند. نمونه :

- 1 - «ی» : تهرانی - خانگی - رهی.
- 2 - آگین : شرم آگین - اندوهگین.
- 3 - انگیز: شور انگیز - بیم انگیز - آتش انگیز.
- 4 - ین : سیمین - زرین - نمکین - پولادین.
- 5 - ینه: سیمینه - زرینه - چرمینه - پارینه.
- 6 - گان: سایگان - مهرگان - گروگان - خدایگان.
- 7 - وند: پولادوند - بیدادوند - پیشوند - پسوند.
- 8 - ور: هنرور - پیشه ور - نامور - پیله ور.
- 9 - یار: هشیار - هوشیار - مهریار - بختیار.
- 10 - انه: مردانه - زنانه - مستانه

فروزه همگرایی برای بازبستن و پیوند دادن فروزیده به جایی، چیزی، یا کسی به کار می رود. فروزه های همگرایی با افزودن پسوندها به پایان نام یا فروزه ساخته می شوند.

دیگر نمونه ها:

- نام + «ه» < کنار ه - سدساله - پاییزه - تابستانه.
- نام + گان < بازرگان - گروگان
- فروزه شمارشی + گانه < دوگانه - سه گانه
- نام + انی < بارانی - روانی
- نام + انه < مردانه - بچگانه - زنانه

3- فروزه بازنمودی (ویمندی)

[وصفی یا بیانی]

فروزه ی بازنمودی، فروزه یی ست که چونی، چگونگی یا ویژگی نام را فرا می نماید.

مانند: اندازه - رنگ - ریخت - مزه و جزآن.

نمونه :

برادرم سیب های سرخ از درخت «خرداندازه» [کوچک] باغچه ی زیبای خانه اش را برایمان فرستاد؛ براستی سیب ها مزه یی شیرین و بویی خوش داشتند.

در این نمونه ها فروزه های : سرخ - خرد اندازه - زیبا - شیرین - خوشبو به کار رفته است.

فروزه بازنمودی گرچه در گروه فروزهای پسین اند، پن [اما] گاهی پیش از فروزیده هم آورده می شوند.

گاهی هم پویه میان فروزیده و فروزه بازه [فاصله] می اندازد.

ه

همه ی فروزها اگر ساده باشند فروزه بازنمودی شمرده می شوند، مگر فروزه های مانستگی.

دانا - خردمند - نابخرد - سبز - بلند - کوتاه - ترش - شور و جزآن.

4- فروزه مانستگى [مشبیه]

گونه یی دیگر از برگرفتگان؛ برگرفتگانی از پویه است که فروزه های مانستگى را می سازند، و آن فروزه ای ست همانند «پوینده نام» [اسم فاعل]، که گونه یی پیوستگى را می رساند. گرچه در پارسی به گونه ی فروزه به کار می رود، ولی برخی بجای نام به کار رود. فروزه ی مانستگى، ماندگى و همانندى را می رساند. مانند: گونه ی یاردرسرخى همچون برگ گل است.

ساختن فروزه مانستگى

از شمار کمى از پویه ها می توان فروزه مانستگى ساخت.
در پایان ساخت تکین پویه فرمان، یک «آ» می افزاییم.
کوش < کوشا - بین < بینا - خوان < خوانا - دان < دانا - گوی < گویا.

فروزه مانستگى بر دو گونه است:

فروزه مانستگى ساده - فروزه مانستگى آمیخته

* فروزه مانستگى ساده، این واژه ها فروزه های مانستگى ساده هستند:

- سار: بادسار - دشت سار - دیوسار
- وار: پدروار - پسر وار - دختر وار - توتی وار
- وش: شیر وش - شاه وش - ماه وش
- بسان: بسان کوه پایدار باش - بسان لاله بخند

* فروزه های مانستگى آمیخته، از دویاره نام و فروزه ساخته شوند.

مانند:

تهیدست - گرانمایه - خوشبخت و جزآن.

5. فروزه پویندگی

[صفت فاعلی]

فروزه پویندگی، فروزه‌یی ست که برکننده و انجام دهنده کار یا دارنده چیزی راهبر است.

ساختن فروزه پویندگی:

با افزودن پیوندهای: **نده** - **ا** - **ان** - **ار** - **کار** - **گار** - **گر** به فرجام بن های کنون و گذشته و یا نام، فروزه پویندگی ساخته می شود:

- 1- بن کنون + **نده** = گوینده - خواننده.
 - 2- بن کنون + «**ا**» = گویا - شنوا.
 - 3- بن کنون + «**ان**» = خندان - شتابان
 - 4- بن گذشته + «**ار**» = خریدار
 - 5- بن گذشته و کنون + «**گار**» = آفریدگار - پرهیزگار.
 - 6- بن کنون + «**کار**» = تراشکار - جوشکار.
 - 7- نام + «**کار**» = زیانکار.
 - 8- نابسوا نام + **گر** = ستمگر. (نابسوا نام = اسم معنی)
 - 9- بسوا نام + **گر** = اهنگر - مسگر (بیانگر پیشه)
 - 10- بن کنون + **گر** = توانگر
 - 11- فروزه + **کار** = نیکوکار - بدکار
- یادآوری:

* نشانه فروزه پویندگی «**نده**» که در پایان پویه فرمان ساخته می شود. گاهی در آمیزه این فروزه با نامی دیگر «**نده**» زدوده می شود. مانند:
جنگجوینده < جنگجوی - زورگوینده < زورگوی - سخنگوینده < سخنگوی.

6. فروزه پویدگی

[صفت مفعولی]

فروزه پویدگی، فروزه‌یی ست که افزون بر فرمانود فروزیده خود، دریافته [مفهوم] پویدگی نیز دارد.

فروزه پویدگی از آمیزه «**بن گذشته پویه**» با پسوند «**ه**» ناگویا ساخته می شود. مانند:

رفت + «**ه**» = رفته - نشست + «**ه**» = نشسته
* از پویه های آمیخته، فروزه ی پویدگی آمیخته ساخته می شود. «**فریب خورده**».

گاهی واژه «شده» افزوده می گردد. فریب خورده شده - پشت خم گشته - روی زرد شده؛ فروزه هایی ست که کار و یا چگونگی بی برآنها رویداده است و دریافته [مفهوم] زمان گذشته را نیز می رساند. این فروزه ها را نیز فروزه پوییدگی گویند. گاهی از پایان برخی فروزه های پوییدگی «ه» زوده می شود؛ به چنین فروزه هایی «فروزه پوییدگی آمیخته کوتاه» می گویند. مانند: رونوشت - بازنشست - دربست - خواب آلود. گاهی فروزه های پوییدگی به دریافته [مفهوم] فروزه پوییدگی به کار می رود. مانند: نیمسوز < نیمسوخته - ناشناس < ناشناخته - نوساز < نوساخته.

7 - فروزه سنجشی

فروزه سنجشی، چنانچه فروزیده یی با یک و یا چند فروزیده دیگر برابری و هم سنجی شود، آن را فروزه ی سنجشی گویند. فروزه های «**به - مه - که - بیش - کم**» دریافته ی [مفهوم] برتری دارند و اگر از آنها فروزه برترین سازند «**ین**» به پایان آن افزایند. مانند: بهین - مهین - کهین - بیشین - کمین. مانند: خواهی که بهین کار جهان، کار تو باشد - رشکوندان کهین مردمان هستند.

8 - فروزه جاور - هال و چگونگی

[حالت - حال]

آنستکه بیشتر **جاور** [حال] و **چگونگی بودن در هالتی** را رساند. نشان آن «**ان**» در پایان پویه فرمان است مانند: **خند** < **خندان** - **پرس** < **پرسان** - **جوی** < **جویان** - **رو** < **روان** - **خواه** < **خواهان**. **خند** + «**ان**» < **خندان** - **گوی** + «**ان**» < **گویان** - **پوی** + «**ان**» < **پویان**. - فروزه های جاور ی [حالیه] برگرفته از پویه؛ فروزه هایی را گویند که به **هال** [حال] و چگونگی بستگی دارد. و همچنین نشانگر «در انجام کار بودن» و یا نشان جاور [هالت] کسی یا چیزی است. و ساخت آن از: **بن پویه** و یا **پویه فرمان** (بی داشتن «**ب**») و با افزودن «**ان**» به پایان واژه ساخته می شود. مانند: **خندان** = درکار خندیدن یا در **هال** خندیدن - **گویان** = در کار گفتن و یا در **هال** گفتن. یا؛ **خرامان** - **چمان** - **ترسان** - **افتان** و **خیزان**. و گاهی بازگفت: **لرزان** لرزان - **دوان** دوان و **جزآن**. (**هال** پارسی است).

گونه های فروزه از نگرش سنجش و چونی

فروزه از نگرش چگونگی و چونی بر سه گونه است:
فروزه ساده [مطلق] - فروزه برتر [تفضیلی] - فروزه برترین [عالی]

فروزه ساده

فروزه ساده آنستکه فروزیده خود را بی همسنجی با فروزیده دیگر فراماید.
زیبا - بزرگ - دانا - روشن - سپید - نازک - دراز - نیکو و جزان.

فروزه برتر

چنانچه فروزیده بی [موصوفی] در فروزه بی با فروزیده بی دیگر همسنجی شود، فروزه سنجشی است، که اگر همسنجی میان دو چیز و یا دو کس و برتری یکی بردیگری باشد آنرا «فروزه برتر» نامند و نشانه آن پسوند «تر» می باشد که به پایان فروزه ساده افزایند. لادبراین با افزودن «تر» به یک فروزه، فروزه بی دیگر ساخته می شود. مانند:

بزرگ + تر < بزرگتر - دانا + تر < داناتر - سپید + تر - دراز + تر < درازتر.

بیشتر آن را با تکواژ «از» آورند. مانند:
بیژن از برادرش بلند تر است - منیژه از کورش هوشمند تر است.
گاهی بجای «از» - «که» یا «تا» آورند. مانند:
سازش نیکوتر که جنگ است - نوشتن را بیشتر دوست دارم تا خواندن.
گاهی زیرگ [کسره] زدوده شود: بزرگتر بانو - گرمی ترمرد - والاتر زن.

فروزه برترین

فروزه بی است که برتری یک چیز را به چیزهای دیگر و یا برتری کسی را به کسان دیگر می رساند. نشان آن پسوند «ترین» است.
ساختن فروزه برترین:

از افزودن «ترین» به فروزه ساده «فروزه برترین» ساخته می شود. این فروزه زمانی بکار می رود که آماج همسنجی و برابری میان چند چیز و یا چند کس باشد و برتری یکی بر دیگران و یا یک چیز بر دیگر چیزها را برساند.

مانند:

- * زیبا+ ترین < این چشم انداز زیباترین چشم اندازی است که تا کنون دیده ام.
- * بهتر + ترین < انگورهای ایران بهترین انگورهای جهانند.
- * بلند+ترین < کوه اورست بلندترین کوه های جهان است.

چنانچه فروزیده رمن باشد فروزه برترین زیرگ [کسره] نمی گیرد. مانند:
خردمندترین زنان - خوش آوا ترین پرندگان.

واژه های « به - مه - که - بیش - کم » که برای فروزه برتر به کار می رود مانند:
بهتر- مهتر - کهتر - بیشتر - کمتر .
با افزودن « ین » به فروزه برترین در می آیند. مانند:
بهترین - مهترین - کهترین - بیشترین - کمترین.

سازواری فروزه با فروزیده

در زبان پارسی فروزه همیشه تکین است و با نام یا فروزیده خود برابری نمی کند.
خواه فروزیده رَمَن [جمع] باشد یا تکین [مفرد]، فروزه همواره تکین خواهد بود.
مانند:

- مردان بزرگ گفته اند - مرد بزرگ گفته است - زن دانا - زنان دانا
- دانشمند بزرگ - دانشمندان بزرگ - دختر هنرمند - دختران هنرمند

فروزه

دج - برگرفته - آمیخته

[جامد] - [مشتق] - [مركب]

فروزه دج

فروزه یی ست که از واژه ی دیگر برگرفته نباشد و با واژه دیگر نیز آمیزه [ترکیب] نشده باشد. این فروزه ها بیشتر با نام هنبازند. مانند:

آزاد - آسان - آگاه - انبوه - استوار - باز - باریک - برهنه - برنا - بزرگ - بد - بلند - بیدار - بیزار - پارسا - پاره - پاک - پرست - پلید - پنهان - پوک - پوچ - پیدا - پهن - پیر - تار - تاریک - تازه - تباه - تر - نشنه - تلخ - تند - تنگ - جدا - جوان - چابک - چالاک - چیره - خشک - خرد - خرم - خرسند - خوار - خیره - دراز - درست - درشت - دنک - دروغ - دژم - دون - دور و جزآن * (پهرست همدی را در رویه 348 دستور «هفت جلد در یک جلد: تالیف استاد عبدالرحیم همایونفرخ بیابید).

فروزه ی برگرفته

فروزه های برگرفته بر دو گونه است:

1- برگرفته از نام 2- برگرفته از پویه

1- فروزه برگرفته از نام :

با افزودن «ین» به پایان «همه نام» ساخته شود. مانند : شیرین - سیمین - گلین - آهنین. یا با افزودن «ین» به پایان برخی از سائواژه های زمان ، جا و اندازه ساخته شود. مانند: بامدادین - دیرین - پسین - پارین - امسالین - امروزی - بالاین - پایین - پسین. پیشین.

– با افزودن «ه» به پایان نام های رَمَن، مانند: مردانه - زنانه - بچگانه - پیرانه - دزدانه - جانانه و جزآن

2- فروزه برگرفته از بن پویه:

«توانا» که از بن کنون «توان» گرفته شده است. همچنین، فروزه هایی مانند:

گوینده - شنونده - دانا - بینا - خریدار - سخنگوی - دانشجوی - پرهیزگار - کشته - گفته - ساخته، رونده - دونده که از بن پویه ساخته شده اند، فروزه های برگرفته نامیده می شوند.

فروزه ی آمیخته

چنانچه فروزه از آمیزه ی دو نام و یا نام با واژه یی دیگر ساخته شده باشد، فروزه آمیخته نامیده می شود.

برخی فروزها ی آمیخته بدینگونه ساخته می شوند:

- 1- فروزه ی شمارشی + اسم = چهارگوش.
- 2- فروزه + نام = خیره سر.
- 3- نام + نام = سنگدل.
- 4- نام + فروزه = دلتنگ.
- 5- پیشوند + نام = باخرد - بی خرد.
- 6- نام + پسوند = هنرمند - زرین.
- 7- نام + میانوند + نام = لبالب.
- 8- جاینام هنباز + فروزه یا نام = خودآگاه - خود سر - خودخواه.

دیگر فروزه های آمیخته :

نام + گین < خشمگین - اندوهگین - دردگین - شرمگین.
نام + آگین < زراگین - سیم آگین - نوش آگین - زهر آگین - پندآگین.
نام + ناک < بیمناک - ترسناک - دردناک.
نام + سان < شیشه سان - آب سان - شیرسان.
نام + آسا < پلنگ آسا - نهنگ آسا - تگرگ آسا - سپهر آسا .
نام + گون < آبگون - گلگون - مهتابگون - شبگون - نیلگون - سیمگون.
نام + فام یا پام < زنگار فام - آذر فام - سبز فام - زرد فام.
نام + وش < خورشیدوش - شیر وش - اژدهاوش.
نام + سار < کوهسار - شاخسار - رخسار - سپید سار - سبکسار - شرمسار.
نام + وار < بنده وار - سوگوار - شاهوار - پریوار - تاجوار - راهوار.
نام + ور < دستور - مزدور - گنجور - رنجور.
نام + مند < هنرمند - دانشمند - ارجمند - سود مند - دردمند - هوشمند - نیازمند.
فروزه + کار < نکوکار - زشتکار - بدکار - درستکار - شیرینکار.
نام + گر < مسگر - آهنگر - کوزه گر - زرگر - بازیگر - ستمگر.
نام + یار < بختیار - دوستیار - دستیار - هوشیار (نام و فروزه).

برخی از این واژه ها هم نام و هم فروزه و گاهی هم سانواژه [قید] شمرده می شوند. ولی بیشتر فروزه اند.

گاهی از آمیزه برخی تکواژه ها، پیشاوندها و پساوندها با نام فروزه آمیخته ساخته می شود. مانند:

نام + ب = بخرد

نام + با = باخرد

نام + بی = بیخرد - بیمایه

نام + نا = ناکام

نام + هم = همراه

گاهی فروزه از آمیزه پوینده نام [اسم مفعول] با نام دیگر ساخته شود. مانند: آسوده دل - آشفته هال - افسرده دل. (هال پارسی است).

گاهی از سنوانزه و فروزه پویندگی، فروزه ساخته می شود. مانند: زود رنج - دیر جوش. که زود رنجده و دیرجوشنده بوده است.

گاهی از یک نام + پوینده نام [اسم مفعول] فروزه سازند. مانند: روی برافروخته - راز سربسته.

گاهی از آوردن دو فروزه پیاپی، فروزه دیگر ساخته می شود. مانند: نرم نرم - گرم گرم - پاره پاره - ریزه ریزه.

فروزه های برابر

فروزه های «برابر» با این واژه ها آیند: **چندان - همچند - اندازه.** مانند:

بلندی من **چندان** بلند است که بلندی تو.
رویه های [صفحه] این **نبیگ** **همچند** آن **نبیگ** است.
سراچه ی من به **اندازه ی** **سراچه ی** شماست.

فروزه ی گزاف گرا

آماج به کار بردن این فروزه **همسجی** نیست ، تنها نشانگر **بسیاری** ست. مانند:

بسیار - اندک - پر - فزون - سخت ، بسیارخوب - فراوان - سخت گرم.
اینگونه فروزه ها بجای سنوانزه به کار روند و پیش از فروزه ساده در آیند.

فروزه

[صفت]

پایگان فروزه (های - نایی)

[مثبت - منفی]

[درجات صفت]

فروزه «ویمندی - باز نمودی» داشتن و یا نداشتن فروزه یی را به فروزیده [موصوف] بر می بندد.

به سخن دیگر، گاهی «های» [مثبت] و گاهی «نایی» [منفی] است:

فروزه نایی واژه یی است که با پیشوندهای «بی» و «نا» همراه است. از آمیزش فروزه با پاره ی «نا»، فروزه «نایی» [منفی] ساخته می شود.
نایک - ناپاکزاد - ناستوده - ناخرسند - ناخشنود

گاهی در این گونه آمیزه ها پسوند فروزه می افتد:

– نادان – به جای – نادانا
– ناخواست – به جای – ناخواستہ
– ناشکیب – به جای – ناشکیبده

از آمیزه ی [ترکیب] نام با پیشوند «بی» نیز فروزه «نایی» ساخته می شود. مانند:

– بی دین – بی آرام – بی زبان
– بیدل – بیهوش – بی دلبستگی
– بیخرد – بیکار – بی هنر

گاهی می خواهیم اندازه و چندی فروزه، بچمی [یعنی] کمی و بیشی آن را نیز روشن کنیم، در این فتاد [مورد] واژگان بسیار و پاک و مانند آنها پیش از فروزه می آیند:

– فریدون مرد بسیار دانشمندی است.

– دفتر من پاک سیاه است.

در ادب‌سار کهن واژگان نیک - سخت - بزرگ نیز برای نمایاندن چندی فروزه

[معین کردن مقدار صفت] بکار می رفته است:

– این کار نیک دشوار است.

– به کوهی پر شکوه بلند رسیدیم.

– مردی سخت رنجور دیدم.

پویه

[فعل]

پویه واژه‌ی بی‌ست که بخودی خود دارای چم است و بر انجام کاری، رخ دادن رویدادی و یا داشتن چگونگی بی‌در یکی از زمان‌های گذشته - کنون - آینده راهبر است.

هر فراز دارای یک پویه است؛ که پایه بنیادین فراز می‌باشد.
پویه‌ها در زمان‌های گذشته - کنون و آینده هر یک شش ساخت دارند، که سه ساخت تکین [مفرد] و سه ساخت رَمَن [جمع] است.

هر پویه را پوینده بی‌ست.
پوینده [فاعل] کسی است که کاری را انجام دهد و یا چگونگی و انجام کاری را بر او بر بندند.
پرویز نبیگ می‌خواند - تهران ایستگاه راه آهن بزرگی دارد.

ستاک

[مصدر]

بنیاد پویه ستاک است، و آن واژه بی‌ست که بر انجام کاری، رخ دادن رویدادی، یا داشتن چگونگی بی‌بی پیوند با زمان و کس راهبر باشد.
رسیدن - خواندن - گفتن - رفتن - آمدن - خندیدن - توانستن - یارستن و جز آن.

نشان ستاک در پارسی «دن» و «تن» می‌باشد، به سامه [شرط] اینکه اگر «ن» ستاک را بزدايند پویه گذشته بدست آید. زیرا شدنی است که واژگانی دارای «تن» و «دن» باشند ولی ستاک نباشند. مانند: «ختن» و «گردن».

* هرگاه پیش از نشان ستاک وات‌های «خ - س - ش - ف» باشد نشان ستاک «تن» خواهد بود. مانند:

انداختن - پیراستن - برداشتن - خفتن.

* هرگاه پیش از نشان ستاک وات‌های «ر - ز - الف - و - ی» باشد، نشان ستاک «دن» خواهد بود. مانند:

بردن - زدن - فرستادن - بودن - شنیدن.

گونه های ستاک

- 1- **ستاک بنیادی** [اصلی] آنستکه از بنیاد ستاک باشد. رفتن - گفتن - خواندن - شنیدن.
- 2- **ستاک ساختگی**، که از بنیاد ستاک نیست و با افزودن « یدن » به واژه های پارسی ساخته شده است. آغازیدن - انجامیدن.
- 3- **ستاک ساده**، ستاکی است که از یک واژه باشد. نوشتن - زدن - بردن.
- 4- **ستاک آمیخته**، ستاکی ست که از دو واژه ساخته شده باشد. مانند:
- فرارسیدن - سخن گفتن - فرانمودن - باز نمودن - برداشتن - روی گردانیدن - در آمدن.
- 5- **ستاک کوتاه** [مرخم] ستاکی است بی « ن » که همان سوم کس گذشته ساده است. ولی چم ستاک را دارد. مانند:
- گفت - گذشت - رفت - شنید - آمد - زد - خورد و جز آن.
- که : گفتن - گذشتن - رفتن - شنیدن - آمدن - زدن - خوردن بوده است.

برخی پویه ها دارای دو ستاک یا بیشتر است:

- گشودن = گشادن	- تاختن = تازیدن
- خفتن = خوابیدن = خسبیدن = خفتیدن	- سودن = ساییدن
- رُستن = روییدن	- رشتن = ریسیدن
- گسستن = گسآلیدن	- رستن = رهیدن
- گستردن = گستریدن	- شتافتن = شتابیدن
- شنفتن = شنویدن	- شنودن = شنیدن

شوند این ناهمگونی اینستکه؛ ستاک را گاهی از بن گذشته و گاهی از فرمان سازند. نمونه :

ستاک گداختن را از گداخت و ستاک گدازیدن را از پویه فرمان آن ، گداز گرفته اند.

نام ستاک - ساختار ستاک

[اسم مصدر] - [حاصل مصدر]

نام ستاک، واژه هایی ست که آرش ستاک را دارند؛ ولی نشان ستاکی ندارند و از ریشه ی پویه ساخته می شوند.
مهندترین گونه های نام ستاک بدینگونه ساخته می شود:

- 1- بن گذشته + «ار» = رفتار - گفتار - کردار.
- 2- پویه فرمان + «ه - ه» ناگویا = خنده - گریه - ناله.
- 3- بن کنون یا فرمان + «ش» = بخشش - روش - ورزش - دانش - کنش.
- 4- بن کنون به تنهایی = توان - خیز - دو.
- 5- بن کنون + «و» + بن کنون = سوز و گداز
- 6- بن گذشته + «و» + بن کنون = خرید و فروش - جست و جو.

* یادآوری: از همه ی پویه ها نام ستاک بدست نمی آید. برای نمونه از ستاک خوابیدن ، خوابش شنیده نشده است.

ساختار ستاک

[حاصل مصدر]

ساختار ستاک، واژه هایی ست که آرش ستاک دارند ولی نشان ستاکی ندارند و از بن پویه هم گرفته نشده اند.

مانند: دوستی = دوست بودن - پاکدامنی = پاکدامن بودن - دشمنی = دشمن بودن - تاریکی = تاریک بودن - روشنی = روشن بودن.

مهندترین گونه های «ساختار ستاک» بدینگونه ساخته می شود:

- 1- فروزه + «ی» = بزرگی - تشنگی - آهنگری - نویسندگی.
- 2- جاینام + «ی» = مایی - منی. (سخن مایی و منی)
- 3- فروزه شمارشی + «ی» = یکی (یکی بودن) - دویی (دو بودن).

پویه

بن - شناسه

بن در ساخت های [صیغه] گوناگون یک پویه، بخشی هیچگاه دگرسان [عوض] نمی شود و بخش دیگر دگرسانی [تغییر] می پذیرد و در هر ساخت به گونه یی در می آید. نمونه: در این شش ساخت از نشستن:

نشستم	- نشستیم
نشستی	- نشستید
نشست	- نشستند

در این شش گونه پاره ی «نشست» ایستاست. ولی پاره ی دیگر هر بار ریختی نوین یافته است، که «م» - «ی» - «یم» - «ید» «ند» است، و در سوم کس تکین چیزی به پاره ی ایستا افزوده نشده است.

در این شش ساخت [صیغه] از خواستن:

خواهم	- خواهیم
خواهی	- خواهید
خواهد	- خواهند

پاره ی «خواه» همیشه یکسان است، ولی پاره های دیگر در هر ساخت دگرسان می شود، در سوم کس تکین پاره ی «د» افزوده شده است.

این پایه های ایستا «خواه» و «نشست» را «بن پویه» می خوانیم.

«بن پویه پاره یی از واژه است که آرش [معنی] بنیادین را در بر دارد و در همه ی ساخت ها ایستاست و دگرسان نمی شود».

شناسه

شناسه پاره یی ست که در هر ساخت دگرسانی می پذیرد و به گونه یی دیگر در می آید، این پاره یی «ناپایدار» را که از روی آن کس و شمار، به دیگر سخن (تکین و رمن) دریافت می شود «شناسه» می نامیم. نمونه:

آمد - رفتی - دانم - دانست - شکستیم - ریختیم - رسیدند - گویم - شنوند - شنوید - شنیدی - انداختند - انداختید - سازد - سازیم - سازید.

«شناسه پاره یی از پویه است که در هر ساخت دگرسان [عوض] می شود و دریافت [مفهوم] کس و شمار پویه از آن بر می آید».

برای نمونه، پویه «رفتن» با «شناسه های : م - ی - یم - ید - ند» در زمان گذشته ساده اینگونه است:

گذشته ی ساده از بن «رفت»

تکین	رمن
.....	
رفتم - نخست کس تکین = (ن - ک - ت)	رفتیم - نخست کس رمن = (ن - ک - ر)
رفتی - دوم کس تکین = (د - ک - ت)	رفتید - دوم کس رمن = (د - ک - ر)
رفت - سوم کس تکین = (س - ک - ت) *	رفتند - سوم کس رمن = (س - ک - ر)
.....	
* سوم کس گذشته ی تکین شناسه ندارد.	

کنون گزارشی یا آگاهی از بن «گوی»

تکین	رمن
.....	
می گویم	می گویم
می گویی	می گوید
می گوید	می گوید

شناسه های «م - ی - یم - ید - ند» برای بن گذشته.

شناسه های «م - ی - د - یم - ید - ند» برای بن کنون.

پویه ساخت

[صیغه]

هر پویه در پیوند با کس و زمان ریخت ها و ساخت های گوناگون می پذیرد.
واژه های: آمدم، می آیم، خواهی آمد، آمده بودیم، آمده اید، می آمدند، همه آرش [معنی]
بنیادین «آمدن» را در بر دارند و از اینرو با هم یکسان هستند. ولی زمان و کس در همه -
ی آنها یکسان نمی باشد.
برای این چم های شاخه یی [فرعی] است که ریخت واژه یکسان نمی باشد.
ریخت های [صورت های] گوناگون پویه در بردارنده زمان و کس «ساخت» [صیغه] پویه
خوانده می شود.

**ساخت ریختی از پویه است که دریافته [مفهوم] زمان و کس را از نگرش تکین و رمن
بودن در بر دارد.**

هرگاه بخواهیم ساختمان پویه یی را بشناسیم باید روشن کنیم که چه «ساختی» دارد.
در باره ی واژه ی «آمدم» تنها گفتن اینکه «پویه» است، بسنده نمی باشد.
زیرا «خواهد آمد» و «آمده بود» نیز «پویه» است.
تنها زمانی ناهمسانی آشکار می شود که ساخت [صیغه] هر یک به روشنی شناخته شود.

برای نمونه، باید گفت:

آمدم : ساخت گذشته - نخست کس تکین - از آمدن. (نخست کس) = [اول شخص]
می آید: ساخت کنون و (آینده) - سوم کس تکین - از آمدن.

«هرپویه در هر یک از زمانها، شش ساخت دارد؛ سه کس تکین و سه کس رمن».

باید بتوانیم از روی یکی از آنها «ساخت های» دیگر را بیابیم.

برای نمونه: نوشتن - زمان گذشته

نخست کس تکین = نوشتم	نخست کس رمن = نوشتیم
دوم کس تکین = نوشتی	دوم کس رمن = نوشتید
سوم کس تکین = نوشت	سوم کس رمن = نوشتند

ساخت، چند نمونه :

- مردمان دانش دوست، چیزی را خوشتر از خواندن نبیگ نمی دانند.
در این نمونه، پویه «نمی دانند» سوم کس رمن کنون است.
- ما نبیگ های ارزنده را می خریم و آنها را نگهداری می کنیم.
در این نمونه: «می خریم و نگهداری می کنیم»، نخست کس رَمَن کنون است.
- دوستم نبیگ های سودمند بدست می آورد.
در این نمونه: «بدست می آورد» سوم کس تکین کنون همارگی [استمراری].

ساختواژی پویه

[صرف فعل]

ساختواژی به چم «گردانیدن» یک پویه به سوی ساخت های گوناگون تا از آن کس و زمان گوناگون دریافته [مفهوم] شود.
رفتم - می روم - خواهم رفت - رفتی - بروید - رفته بودی - رفته است . جزآن.
همه برگرفته از پویه رفتن است و کس و زمان گوناگون را در بر دارد.
در زبان پارسی، پویه ها از دو ریشه برگرفته می شود. نمونه:

- 1- از تکین پویه فرمان، «گوی» : می گویم - گوید - گوید.
- 2- از سوم کس تکین زمان گذشته، «گفت» : گفتم - گفتیم - می گفتید.

چند نمونه ساختوازی در ریخت هایی و نایی.

کنون گزارشی

رَمَن

(هایی - نایی)
[مثبت - منفی]

تکین

می رسیم - نمی رسیم
می رسید - نمی رسید
می رسند - نمی رسند

می رسم - نمی رسم
می رسی - نمی رسی
می رسد - نمی رسد

کنون شایدی - وابسته یی

[التزامی]

برسیم - نرسیم
برسید - نرسید
برسند - نرسند

برسم - نرسم
برسی - نرسی
برسد - نرسد

گذشته ساده

رسیدیم - نرسیدیم
رسیدید - نرسیدید
رسیدند - نرسیدند

رسیدم - نرسیدم
رسیدی - نرسیدی
رسید - نرسید

گذشته همارگی

[استمراری]

می رسیدیم - نمی رسیدیم
می رسیدید - نمی رسیدید
می رسیدند - نمی رسیدند

می رسیدم - نمی رسیدم
می رسیدی - نمی رسیدی
می رسید - نمی رسید

گذشته ی شایدی - وابسته یی

[التزامی]

رسیده باشم - نرسیده باشم	رسیده باشیم - نرسیده باشیم
رسیده باشی - نرسیده باشی	رسیده باشید - نرسیده باشید
رسیده باشد - نرسیده باشد	رسیده باشند - نرسیده باشند

گذشته ی پی دار

[نقلی]

رسیده ام - نرسیده ام	رسیده ایم - نرسیده ایم
رسیده ای - نرسیده ای	رسیده اید - نرسیده اید
رسیده است - نرسیده است	رسیده اند - نرسیده اند

گذشته ی دور

[بعید]

رسیده بودم - نرسیده بودم	رسیده بودیم - نرسیده بودیم
رسیده بودی - نرسیده بودی	رسیده بودید - نرسیده بودید
رسیده بود - نرسیده بود	رسیده بودند - نرسیده بودند

آینده

خواهم رسید - نخواهم رسید	خواهیم رسید - نخواهیم رسید
خواهی رسی - نخواهی رسی	خواهید رسید - نخواهید رسید
خواهد رسید - نخواهد رسید	خواهند رسید - نخواهند رسید

گونه ی سامه یی [شرطی]: اگر برسم نیگی می خوانم - اگر برسد کمی هم خرید کنید.
گونه ی باز نمودی [وصفی]: رسیده - نرسیده...
گونه ی فرمان: برس - مرس.
گونه ی ستاکی: رسیدن - نرسیدن.

ساختوازی پویه یاریگر «شدن»

کنون گزارشی

رمن

[اخباری]

تکین

می شویم - نمی شویم
می شوید - نمی شوید
می شوند - نمی شوند

می شوم - نمی شوم
می شوی - نمی شوی
می شود - نمی شود

کنون شایدی - وابسته یی

[التزامی]

باشویم - نشویم
باشوید - نشوید
باشوند - نشوند

باشوم - نشوم
باشوی - نشوی
باشود - نشود

گذشته ی ساده

شدیم - نشدیم
شدید - نشدید
شدند - نشدند

شدم - نشدم
شدی - نشدی
شد - نشد

گذشته ی همارگی

[استمراری]

می شدیم - نمی شدیم
می شدید - نمی شدید
می شدند - نمی شدند

می شدم - نمی شدم
می شدی - نمی شدی
می شد - نمی شد

گذشته ی شایدی - وابسته یی

[التزامی]

شده باشیم - نشده باشیم
شده باشید - نشده باشید
شده باشند - نشده باشند

شده باشم - نشده باشم
شده باشی - نشده باشی
شده باش - نشده باش

گذشته ی پی دار

[نقلی]

شده ایم - نشده ایم
شده اید - نشده اید
شده اند - نشده اند

شده ام - نشده ام
شده ای - نشده ای
شده است - نشده است

گذشته ی دور

[بعید]

شده بودیم - نشده بودیم
شده بودید - نشده بودید
شده بودند - نشده بودند

شده بودم - نشده بودم
شده بودی - نشده بودی
شده بود - نشده بود

آینده

خواهیم شد - نخواهیم شد
خواهید شد - نخواهید شد
خواهند شد - نخواهند شد

خواهم شد - نخواهم شد
خواهی شد - نخواهی شد
خواهد شد - نخواهد شد

گونه ی سامه ای [شرطی]: اگر آن کار درست شد خواهم آمد.

گونه ی باز نمودی [وصفی]: شده - نشده

گونه ی فرمان: بشو - بشوید - مشو - مشوید

گونه ی ستاکی [مصدری]: شدن - نشدن

ریخت ساختوازی پویه یاریگر خواستن

کنون گزارشی

می خواهیم - نمی خواهیم
می خواهید - نمی خواهید
می خواهند - نمی خواهند

می خواهم - نمی خواهم
می خواهی - نمی خواهی
می خواهد - نمی خواهد

کنون شایدی - وابسته یی

[التزامی]

بخوایم - نخواهیم
بخواید - نخواهید
بخوانند - نخواهند

بخوام - نخواهم
بخوایی - نخواهی
بخواند - نخواهد

گذشته ی ساده

خواستیم - نخواستیم
خواستید - نخواستید
خواستند - نخواستند

خواستم - نخواستم
خواستی - نخواستی
خواست - نخواست

گذشته ی همارگی

[استمراری]

می خواستیم - نمی خواستیم
می خواستید - نمی خواستید
می خواستند - نمی خواستند

می خواستم - نمی خواستم
می خواستی - نمی خواستی
می خواست - نمی خواست

گذشته ی شایدی - وابسته ی

[الترامی]

خواستہ باشم - نخواستہ باشم	خواستہ باشیم - نخواستہ باشیم
خواستہ باشی - نخواستہ باشی	خواستہ باشید - نخواستہ باشید
خواستہ باشد - نخواستہ باشد	خواستہ باشند - نخواستہ باشند

گذشته پی دار

[نقلی]

خواستہ ام - نخواستہ ام	خواستہ ایم - نخواستہ ایم
خواستہ ای - نخواستہ ای	خواستہ اید - نخواستہ اید
خواستہ است - نخواستہ است	خواستہ اند - نخواستہ اند

گذشته ی دور

[بعید]

خواستہ بودم - نخواستہ بودم	خواستہ بودیم - نخواستہ بودیم
خواستہ بودی - نخواستہ بودی	خواستہ بودید - نخواستہ بودید
خواستہ بود - نخواستہ بود	خواستہ بودند - نخواستہ بودند

آینده

خواهم خواست - نخواهم خواست	خواهیم خواست - نخواهیم خواست
خواهی خواست - نخواهی خواست	خواهید خواست - نخواهید خواست
خواهد خواست - نخواهد خواست	خواهند خواست - نخواهند خواست

گونه ی سامه یی: اگر می خواهی شب نزد ما بیا - اگر بکوشی برنده خواهی شد.
گونه ی باز نمودی یا ویمندی : خواسته - نخواستہ
گونه ی فرمان : بخواه - مخواه
گونه ی ستاکی : خواستن - نخواستن

ریخت ساختوازی پویه یاریگر توانستن

کنون گزارشی

می توانیم - نمی توانیم
می توانید - نمی توانید
می توانند - نمی توانند

می توانم - نمی توانم
می توانی - نمی توانی
می تواند - نمی تواند

کنون شایدی - وابسته یی [التزامی]

بتوانیم - نتوانیم
بتوانید - نتوانید
بتوانند - نتوانند

بتوانم - نتوانم
بتوانی - نتوانی
بتواند - نتواند

گذشته ی ساده

توانستیم - نتوانستیم
توانستید - نتوانستید
توانستند - نتوانستند

توانستم - نتوانستم
توانستی - نتوانستی
توانست - نتوانست

گذشته ی همارگی [استمراری]

می توانستیم - نمی توانستیم
می توانستید - نمی توانستید
می توانستند - نمی توانستند

می توانستم - نمی توانستم
می توانستی - نمی توانستی
می توانست - نمی توانست

گذشته ی شایدی - وابسته یی [التزامی]

توانسته باشیم - نتوانسته باشیم
توانسته باشید - نتوانسته باشید
توانسته باشند - نتوانسته باشند

توانسته باشم - نتوانسته باشم
توانسته باشی - نتوانسته باشی
توانسته باشد - نتوانسته باشد

گذشته ی پی دار

[نقلی]

توانسته ایم - نتوانسته ایم
توانسته اید - نتوانسته اید
توانسته اند - نتوانسته اند

توانسته ام - نتوانسته ام
توانسته ای - نتوانسته ای
توانسته است - نتوانسته است

گذشته ی دور

توانسته بودیم - نتوانسته بودیم
توانسته بودید - نتوانسته بودید
توانسته بودند - نتوانسته بودند

توانسته بودم - نتوانسته بودم
توانسته بودی - نتوانسته بودی
توانسته بود - نتوانسته بود

آینده

خواهیم توانست - نخواهیم توانست
خواهید توانست - نخواهید توانست
خواهند توانست - نخواهند توانست

خواهم توانست - نخواهم توانست
خواهی توانست - نخواهی توانست
خواهد توانست - نخواهد توانست

گونه ی سامه یی : اگر می توانی به پارسی بنویس. اگر نمی توانند رها کنند.

گونه ی بازنمودی (ویمندی) : توانسته - نتوانسته

گونه ی فرمان : بتوان - نتوان

گونه ی ستاکی : توانستن - نتوانستن

ساختواژی پویه بودن - باشیدن

ساختواژه پویه «بودن» تا سده هفتم و هشتم برجای بوده است، ولی از آن پس با پویه «باشیدن» آمیزه [ترکیب] شد.

زمان کنون

بویم

بوید

بوند

بوم

بوی

بوند

زمان کنون

بودیم - نبودیم

بودید - نبودید

بودند - نبودند

بودم - نبودم

بودی - نبودى

بود - نبود

گونه ی نیایش: باد - مباد

گونه ی باز نمودی: بوده

گونه ی ستاکی: بودن

ساختواژى پویه باشیدن

کنون

باشیم - نباشیم

باشید - نباشید

باشند - نباشند

باشم - نباشم

باشی - نباشی

باشد - نباشد

گونه ی فرمان: باش - نباش - مباش

پوینده نام: باشند

«بُود» برای زمان کنون و «باشد» برای آینده به کار می رود.

پویه های سامانمند [با قاعده]

پویه های نا سامانمند [بی قاعده]

پویه های سامانمند، در زبان پارسی از ریشه ی «فرمان» برخی پویه می باشد. پویه هایی که از ریشه «فرمان» گرفته شده باشند را پویه های سامانمند نامند. بدین مانک که اگر نشان ستاکی را از پویه برداریم ، پویه «فرمان» آن بدست آید. مانند:

خوان از < خواندن - باف از < بافتن - شکاف از < شکافتن - رس از < رسیدن.

پویه های ناسامانمند

پویه های ناسامانمند، پویه هایی ست که از ریشه فرمان نباشند و دگرگونی هایی پذیرفته باشند. مانند:
سوز از < سوختن - شتاب از < شتافتن - انداز از < انداختن.

پویه

بن گذشته – بن کنون

گفتیم که «بن» هر پویه پاره یی از آنست که در همه ی ساخت ها یکسان می ماند و دگرگونی نمی پذیرد. در زبان پارسی هر پویه دو «بن» ناهمگون دارد، و با هریک از این دو بن یک دسته از ساخت های [صیغه] پویه ساخته می شود. برای نمونه: برای پویه «نوشتن»، برخی از ساخت ها که از این پویه ساخته می - شود بدینگونه است:

پاره ی ایستا - نویس

پاره ی ایستا - نوشت

.....

.....

- می نویسم
- بنویسم
- بنویس

- نوشتم
- می نوشتم
- نوشته ام
- نوشته باشم
- نوشته بودم

چنانکه می بینیم این ساخت ها به دو دسته بخش شده اند. در دسته ی نخست پاره یی که ایستاست [ثابت] و دگرسان [عوض] نمی شود « نوشت » و در دسته ی دوم « نویس » است.

از اینرو ساخت های رج نخست یا ساخت هایی که پاره ی ایستای آن « نوشت » است زمان « گذشته » را می رساند، و ساخت های رج دوم که پاره ی ایستای آن « نویس » است زمان های « کنون و آینده » را می رساند. پس بن ساخت های دسته ی نخستین را « بن گذشته » و بن ساخت های دسته ی دوم را « بن کنون » [مضارع] می نامیم.

« در زبان پارسی هر پویه دو بن دارد: یکی بن گذشته و دیگر بن کنون ». « همه ی ساخت هایی که بر زمان گذشته رهنمود است از بن گذشته ساخته می شوند، و ساخت هایی که آرش کنون و آینده از آنها بر می آید، برگرفته از بن کنون است ».

هر ساخت پویه که بر کس و زمانی ویژه رهنما باشد، از آمیزه ی [ترکیب] یکی از دو بنمایه گذشته و کنون پویه با پاره ی [جزء] ناپایدار که « شناسه » است، ساخته می شود. در برخی ساخت ها گاهی پاره ی سومی به نام « پاره ی پیشین » به آغاز پویه افزوده می شود. پاره هایی که در آغاز پویه های پارسی می آید: یکی « می » و دیگری « پ ».

- در ساخت « می رفتم » :
- بن پویه هست = رفت
- یک شناسه: = م
- یک پاره ی پیشین: = می

ساخت « بنویسی » نیز دارای این سه پاره است.

- بن پویه = نویس
- شناسه = ی
- پاره ی پیشین = پ

« پاره پیشین، پاره یی است که به آغاز بن پویه افزوده می شود ».

گونه های پویه

پویه شش گونه دارد:

«آگاهی یا گزارشی» - «شایدی - وابسته یی» - «سامه یی» - «فرمان» - «بازنمودی» - «ستاک» .

- گونه ی آگاهی یا گزارشی [خبری] چگونگی و انجام کاری را گزارش می دهد. مانند: به او گفتم که شما را فراخوانده ام [دعوت کرده ام] - به برادرم گفتم که شما خواهید آمد.

- گونه ی وابسته ی - شایدی [التزامی] هرگاه انجام کار بی گمان و روشن نباشد، پویه از «گونه ی وابسته یی - شایدی» آورده می شود. اینگونه پویه ها همواره دنبال پویه دیگر می آید. مانند:

می خواهم بروم - باید رفته باشم - مبدا بروی - خوب است رفته باشد. گمان می کنم آمده باشد - شاید بیاید و جزآن.

- گونه ی سامه یی [شرطی] به کاری که با سامه [شرط] همراه باشد راهبر است. بدین - مانک [یعنی] هنگامی که انجام کاری به سامه ی انجام کار دیگری باشد، ساخت ها [صیغه] از گونه ی «سامه یی» [وجه شرطی] خواهد بود». مانند: اگر یازش [اراده] داشته باشی پیروزگر خواهی شد. اگر دانش بیاموزی رستگار می - شوی.

- گونه ی فرمان [امری] کاری را با فرمان و دستور از کسی خواستن است. «ساخت هایی که برای فرمان دادن و واداشتن کسی به کاری است، از «گونه ی فرمان [وجه امری] پویه است». مانند: باغچه را آب بده - سراچه ات [اطاق] را سامان بده.

- گونه ی بازنمودی - ویمندی [وصفی] به کاری که انجام شده و یا انجام خواهد شد راهبر است. مانند:

دیروز با دوستم دیدار داشتیم - چند روز دیگر خانه را رنگ می کنیم.

- گونه ی ستاک [مصدری] آنست که پویه به گونه ی ستاک باشد. مانند: باید خوردن - نشاید گفتن.

گاهی هم «ن» نشان ستاک را می زدایند. مانند: باید خورد - نشاید گفت.

پویه

زمان های گذشته و گونه های آن

- بهمن دیروز به دبستان رفت.
 - بهمن به دبستان رفته است.
 - بهمن هر روز به دبستان می رفت
 - زمانی که تو آمدی بهمن به دبستان رفته بود.
 - بهمن باید به دبستان رفته باشد.
- همه ی ساخت هایی که در این فراز ها آمده است از پویه ی « رفتن » است. همه ی آنها هم از انجام گرفتن کاری در زمان گذشته آگاهی می دهند. با اینرو آرش [معنی] فراز ها با یکدیگر یکسان نیست.

* واژه ی « رفت » می نمایاند که کار رفتن یکبار در گذشته انجام گرفته و به فرجام رسیده است. اینگونه ساخت ها را « گذشته ی ساده » می نامیم.

* در فراز دوم بهمن به دبستان « رفته است »، گفتگو از کاری است که در گذشته انجام شده ولی هنایش [اثر] آن تا زمان کنون به جا مانده است. بهمن به دبستان رفته است و (هنوز آنجاست). این گونه ساخت ها « گذشته ی پی دار » [ماضی نقلی] خوانده می شود.

* در ساخت « می رفت » از کاری سخن می رود که در گذشته انجام گرفته، زمانی دیر پاییده و یا از سر گرفته شده است. در این ساخت زمان پایانی کار شناخته نیست. این ساخت را « گذشته ی همارگی » [ماضی استمراری] می خوانیم.

* در فراز زمانی که تو آمدی بهمن به دبستان « رفته بود » از کاری آگاهی می دهیم که پیش از انجام شدن کار گذشته ی دیگر انجام گرفته است. رفتن بهمن به دبستان پیش از زمانی انجام گرفت که « تو آمدی ». این ساخت را « گذشته ی دور » [بعید] می خوانیم.

* در فراز بهمن باید به دبستان « رفته باشد » از کاری آگاهی می دهیم که انجام آن در گذشته بایا بوده است، ولی دانسته نیست که انجام گرفته باشد. این گونه ساخت را « گذشته ی شایدی - وابسته یی » [التزامی] می نامیم.

زمان گذشته

زمان گذشته ؛ پویه یی ست راهبر برانجام کاری، چگونگی و یا رخ دادن رویدادی در گذشته.
نمونه : پویه هایی که در زیر آورده شده است همه برگونه های زمان گذشته راهبرند.
مانند:
دست یافت - بگذاشتی - افراشتی - بسته ام - زده است - آمده است - برداشته بودم و جزآن.
این پویه ها همه برانجام شدن کاری در « زمان گذشته » راهبر هستند.

پویه های زمان گذشته، شش گونه است:

« گذشته ی ساده » - « گذشته ی پی دار » - « گذشته ی همارگی » - « گذشته ی دور » -
[ماضی مطلق] [ماضی نقلی] [استمراری] [ماضی بعید]
« گذشته ی شایدی - وابسته یی » - « گذشته ی پیوسته » -
[التزامی] [مستمر]

زمان گذشته ی ساده

گذشته ی ساده؛ بر انجام کاری یا رخدادا رویدادی در زمان گذشته راهبرست، خواه زمان انجام کار یا رویداد به زمان کنون نزدیک باشد و یا دور.
گاهی زمان انجام کار یا رویدادآوری شود: او دیروز آمد - او دیشب رفت.

ساختن گذشته ی ساده

از « بن » گذشته ی پویه دلخواه و با افزودن شناسه ها ساخته می شود.
مانند: گفتن < که می شود > گفت + شناسه ها « م - ی - د - یم - ید - ند » .
* سوم کس تکین گذشته شناسه نمی گیرد.

رمن

.....
گفت + یم = گفتیم
گفت + ید = گفتید
گفت + ند = گفتند

تکین

.....
گفت + م = گفتم
گفت + ی = گفتی
گفت

گذشته ی پی دار

[ماضی نقلی]

گذشته ی پی دار بر انجام کاری یا چگونگی یی در زمان گذشته راهبراست. ولی گاهی بر کاری که در گذشته رخ داده ولی هنایش [اثر] آن در زمان کنون هنوز برجاست. مانند:

برادرم کنار میز نشسته است (او هنوز هم نشسته).
پدرم خوابیده است (کنش خوابیدن هنوز هم دنباله دارد).

ساختن گذشته ی پی دار

ازفروزه ی پویدگی پویه و تکواژه های یاریگر[معین] «ام - ای - است - ایم - اید - اند» ساخته می شود.

فروزه ی پویدگی هر پویه از «بن گذشته» + «ه» بدست می آید.

مانند: از نوشتن < نوشت + ه = نوشته + تکواژه های یاریگر.

نمونه گذشته پی دار از بن «نوشت»:

رمن

تکین

.....
نوشته + ایم = نوشته ایم
نوشته + اید = نوشته اید
نوشته + اند = نوشته اند

.....
نوشته + ام = نوشته ام
نوشته + ای = نوشته ای
نوشته + است = نوشته است

یادآوری: (ام - ای - است - ایم - اید - اند) از پایه چنین بوده است: (استم - استی - است - استیم - استید - استند).

گذشته ی همارگی

[ماضی استمراری]

گذشته ی همارگی بر انجام کاری یا داشتن چگونگی یی که در گذشته همواره انجام و بازکرد [تکرار] می شده راهبر است. مانند:

پارسال آموزگار هر روز یک تسو [ساعت] «داستان های کوتاه به پارسی» را برایمان می خواند. تابستان هر روز برای چاشت نان تازه می پختیم.

ساختن گذشته ی همارگی

با افزودن «می» به آغاز پویه زمان گذشته ی ساده، گذشته ی همارگی بدست می آید.

نمونه : از پویه رفتن < رفت + می = می رفتم

رمن

تکین

می رفتیم
می رفتید
می رفتند

می رفتم
می رفتی
می رفت

گذشته ی دور

گذشته دور، آنستکه یا به انجام کاری در زمان گذشته دور راهبر است و یا کاری پیش از کاری دیگر رخ داده باشد. نمونه:

پس از این همه سال دیدارش همه را خوشحال (حال پارسی است) کرده بود.
سال پیش آوازه اش در شهر پیچیده بود.

زمانی که رسیدم آموزگار آموزه [درس] را به پایان رسانیده بود.
به خانه که برگشتم، برادرم چند تسوک [دقیقه] پیش از رسیدن من رفته بود.

یادآوری: گذشته ی دور را، گذشته پیشین نیز می نامند.

ساختن گذشته ی دور

به یاری فروزه ی پویدگی پویه دلخواه و با افزودن گذشته ی ساده پویه «بودن» ساخته می شود. مانند:

از پویه نوشتن < نوشت + ه = نوشته + ساخت گذشته ی پویه «بودن».

رمن

تکین

نوشته بودیم
نوشته بودید
نوشته بودند

نوشته بودم
نوشته بودی
نوشته بود

گذشته ی شایدی - وابسته یی

[التزامی]

گذشته ی «شایدی - وابسته یی» ، برانجام کاری در گذشته با دودلی، سامه [شرط] و یا آرزو راهبر است.

به چم اینکه به انجام شدن کار بی گمان و دل استوار نیستیم. مانند:
شاید امروز به بازار برویم.
گمان نکنم که فروشگاه باز باشد.
برای خرید آن پیراهن دودل هستم.
امروز پناد سرد است، شاید در کوهپایه ها برف باریده باشد.

یادآوری: در گذشته ی شایدی گاهی انجام کاری به کار دیگری وابسته است، از اینرو آنرا « شایدی - وابسته یی» می نامیم.

ساختن گذشته شایدی - وابسته یی

از فروزه ی پوییدگی پویه ی دلخواه و با افزودن پویه یاریگر « باش » در ساخت های شش گانه بدست می آید.

نمونه: از فروزه پوییدگی پویه رفتن < رفته + یاریگر « باش » + شناسه های
« م - ی - د - یم - ید ت ند ».

تکین

.....

رفته + باشم = رفته باشم
رفته + باشی = رفته باشی
رفته + باشد = رفته باشد

رمن

.....

رفته + باشیم = رفته باشیم
رفته + باشید = رفته باشید
رفته + باشند = رفته باشند

گذشته ی پیوسته

[مستمر = درجریان]

در زبان گفتاری، گذشته ی دیگری به کار می رود که آن را «گذشته ی پیوسته» می نامند. این پویه بر کاری در گذشته نزدیک راهبر است که بی درنگ پیش از کاری دیگر انجام شده باشد.

مانند:

داشتم می رفتم که برادرم رسید.
داشتیم بازی می کردیم که مهمانان رسیدند.

ساختن گذشته ی «پیوسته»

از گذشته ی ساده بن «داشت» با گذشته ی همارگی [استمراری] پویه دلخواه ساخته می شود.

گذشته ی پیوسته از بن «رفت» چنین است:

داشت + گذشته همارگی رفتن < می + رفت + شناسه ها.

نمونه:

تکین

.....

داشتم می رفتم
داشتی می رفتی
داشت می رفت

رمن

.....

داشتی می رفتی
داشتید می رفتید
داشتند می رفتند

پویه

[فعل]

زمان های کنون و آینده

[مضارع - حال]

- چه می خوانی؟
شاهنامه می خوانم.
- زمین به گرد خورشید می گردد.
- کی به خانه می روی؟
اکنون می روم.
- تابستان به کجا می روی؟
در زمان رُستیاگان [تعطیلات] به شهر خود باز می گردم.

« پویه هایی که در این فرازها آمده است هم برای زمان کنون و هم آینده بکار می رود».

زمانی که در کار خواندن نییگی [کتاب] هستید و کسی می پرسد: «چه می خوانی»؟
آرمان اینست که هم اکنون چه می خوانی؟ پاسخ شما «شاهنامه می خوانم» به چَم [یعنی]
هم اکنون درکار خواندن آن هستم.
- در فراز «شاهنامه می خوانم» از کاری سخن می گوید که اندکی پیش از زمان
کنون آغاز شده و هنگام گفتن این فراز نیز پیگیر هستید و اینکه هنوز در کار خواندن
هستید.

- در فراز «زمین به گرد خورشید می گردد» از کاری سخن رفته است که همیشگی
است. لادبراین [بنابراین] در هر زمان که گوینده از آن سخن گوید، مانند آنست که در آن
زمان انجام می گیرد.

- در پاسخ «اکنون می روم» از کاری می گوید که در آینده، بچمی [یعنی] پس از گفتن
این فراز روی خواهد داد. که از همین دم آغاز شده است.

- در فراز «در زمان رستیاگان [تعطیلات] به شهر خود باز می گردم». از کاری آگاهی
می دهید که در زمان آینده روی خواهد داد.
* پس یک ساخت [صیغه] در زبان پارسی هست که هم برای زمان کنون و هم زمان آینده
بکار می رود، که آنرا «زمان کنون» می نامیم.

«کنون ساختی از فراز است که هم برای زمان کنون و هم آینده بکار می رود».
با «زمان کنون» گاهی از انجام کاری در زمان آینده یا کنون آگاهی می دهیم و گاهی
از شایدهی یا بایستگی انجام کاری در یکی از این دو زمان سخن می رانیم.
شاید بروم می خواهم بروم - باید بروم - اگر بروم.

زمان کنون

پویه کنون، بر انجام کاری یا داشتن چگونگی یی در زمان کنون راهبراست.

می روم - می گویم - می خواهم - می نویسد - می نگرم.

هنباز [مشترک] میان زمان «کنون و آینده» لادبراین برانجام کار یا داشتن چگونگی یی به زمان آینده نیز راهبر است، بیشتر هنگامی که پایبند به ساناوژه زمان باشد.

- برای پیگیری آموزش سال دیگر به دانشگاه می روم.
- دو روز دیگر به همدان می روم.

زمان کنون برای کارهای روزانه و یا رویدادهای همادی [کلی] و همیشگی نیز به کار می رود. مانند:

- توپال [فلز] در اسید آب می شود.
- زمین به گرد خورشید می گردد.
- من هر روز چند رویه [صفحه] نیگ [کتاب] می خوانم.

زمان کنون بر سه گونه است:

- کنون گزارشی [اخباری]
- کنون شایدی - وابسته یی [التزامی]
- کنون پیوسته [مستمر]

کنون گزارشی

* کنون گزارشی پویه ای است از کاری که در زمان کنون سد در سد باشد آگاهی می دهد. مانند:

می خوانم، می گویم، می زند، می آیند، می شنویم.

ساختن کنون گزارشی

این پویه به یاری تکواژ «می» در آغاز «بن» کنون پویه دلخواه و شناسه های «م - ی - د - یم - ید - ند» ساخته می شود.

در این نمونه : از بن « نوشت »
 با افزودن : می + بن کنون (= نویس) + شناسه های « م - ی - د - یم - ید - ند ».

تکین

رمن

می + نویس + م = می نویسم
 می + نویس + ی = می نویسی
 می + نویس + د = می نویسد

می + نویس + یم = می نویسیم
 می + نویس + ید = می نویسید
 می + نویس + ند = می نویسند

کنون شایدی - وابسته یی

[التزامی]

کنون شایدی وابسته یی از کاری آگاهی می دهد که زمان انجام آن دانسته نیست و با دودلی همراه است، شاید انجام شود و یا برآنیم انجام دهیم. از سوی دیگر گاهی انجام کار وابسته به کار دیگری است از همین روی آن را « کنون شایدی - وابسته یی » نامند.

مانند:

شاید بروم - دوست دارم آن نبیگ را بخرم - شاید نامه ای بنویسد.

ساختن کنون شایدی - وابسته یی

این ساخت با یاری (بن) کنون پویه دلخواه و افزودن « پ » به آغاز پویه و شناسه ها ساخته می شود.

نمونه از پویه نوشتن : « پ » + نویس + شناسه های « م - ی - د - یم - ید - ند »

تکین

رمن

بنویسم
 بنویسی
 بنویسد

بنویسیم
 بنویسید
 بنویسند

کنون پیوسته

[مضارع مستمر]

کنون پیوسته راهبر بر کاری است که در زمان کنون درکار انجام باشد.
ساختن کنون پیوسته :
از پویه یاریگر کنون گزارشی داشتن + کنون پویه دلخواه.
پویه کنون از بن « دار » + شناسه ها + کنون گزارشی پویه دلخواه.

تکین

رمن

دارم می نویسم
داری می نویسی
دارد می نویسد

داریم می نویسیم
دارید می نویسید
دارند می نویسند

زمان آینده

زمان آینده با پویه یاریگر « خواستن » ساخته می شود. بدین مانک که دیگر دریافته
[مفهوم] زمان کنون در آن نیست. مانند:
خواهم رفت - خواهم گفت - خواهم نوشت - خواهم نشست.

« زمان آینده ساختاری از پویه [فعل] است که تنها از آینده آگاهی می دهد. و
همواره با زمان کنون پویه « خواستن » همراه است.»

ساختن زمان آینده
زمان کنون « خواه » + شناسه ها + بن گذشته ی پویه دلخواه.

تکین

رمن

خواهم نوشت
خواهی نوشت
خواهد نوشت

خواهیم نوشت
خواهید نوشت
خواهند نوشت

پویه فرمان

پویه یی ست که بر درخواست انجام کاری از دیگری به گونه ی دستور و فرمان راهبر است.
بنشین - گوش کن - هشیار باشید - نییگ را در نییگخانه بگذار.

ساختن پویه فرمان :
از ریشه پویه و با زدودن « د ن » و « تن » بدست می آید.
خوردن < خور - گفتن < گو

پویه فرمان به دو گونه است : « باشند » [حاضر] و « ناپیدا » [غیب].
گاهی برای پافشاری « پ » به آغاز پویه افزوده می شود.
بزن - بگوئید - بخورید - بنشینید و جزآن

تکین	رمن
.....	
روی - یا - بروی	رویم - یا - برویم
رود - یا - برود	روید - یا - بروید
	روند - یا - بروند

افزودن « ن » یا « م » به آغاز پویه ی فرمان، درخواست انجام ندادن کار است.

نرو - مرو < نگو - مگو < نخور - مخور و جزآن.

چنانچه نخستین وات پویه فرمان « آ » باشد برای به کار بردن پویه بازداري [نهی] یک « ی » پیش از « م » و « ن » می آورند. مانند:
آزار < میازار - آور < نیاور - آشام < نیاشام یا میاشام.

پویه های یاریگر

[افعال معین]

گاهی ساختواژی [صرف] پویه با یاری پویه دیگر انجام می پذیرد، که آن ها را پویه - های یاریگر می نامند.
پویه های یاریگر:

1- استن، برای ساختواژی پویه « گذشته ی پی دار». مانند:

پویه های یاریگر: ام - ای - است - ایم - اید - اند
گفته ام - گفته ای - گفته است - گفته ایم - گفته اید - گفته اند.
یادآوری: (ام - ای - است - ایم - اید - اند) بنیادین چنین بوده است:
(استم - استی - است - استیم - استید - استند).
نایی [منفی] پویه استن : نیستم - نیستی - نیست - نیستیم - نیستید - نیستند.

2- بودن، ساختن «گذشته ی شایدی - وابسته ی» با آن ساختواژی می شود. مانند:
گفته بودم - گفته بودی - گفته بود - گفته بودیم - گفته بودید - گفته بودند.

3- خواستن، برای ساختواژی پویه زمان آینده. مانند:
خواهم نوشت - خواهی نوشت - خواهد نوشت - خواهیم نوشت - خواهید نوشت - خواهند نوشت.

4- شدن، برای ساختوازی پویه های ناشناسا [مجهول]. مانند:
گفته شده است - آورده شده اند - پنهان شده بود و جز آن.

بیشترین پویه های یاریگر [افعال معین] :
خواستن - توانستن - بایستن - یارستن - شدن، می باشند.
ساختن پویه های یاریگر : ستاک کوتاه [مرخم] + پویه دلخواه.
مانند:

خواهم رفت - توانم گفت - باید شنید - نیارست پرید - می شود دید و جز آن
که : **خواهم رفتن - توانم گفتن - باید شنیدن - نیارست پریدن - می شود دیدن** بوده است.

رساگر پویه

[متمم فعل]

رساگرپویه یک یا چند واژه یا فراز است که با یکی از فزونواژه ها [حروف اضافه] به فراز می پیوند و باز نمودی [توضیحی] به دریافته [مفهوم] پویه می افزاید.

رساگر با پوییده [مفعول] از چند سو ناهمگون است:

* نخست آنکه پوییده ویژه ی پویه های گذرا [متعدی] است؛ ولی هر پویه چه گذرا یا ناگذرا می تواند دارای رساگر باشد.

در فراز « ایرج آمد» پویه آمدن ناگذرا [لازم] است. لادبراین [بنابراین] فراز دارای پوییده نیست و بی آن رسا و دریافتنی است.

* در فراز « ایرج نبیگ آورد» پویه آوردن گذرا [متعدی] است و از اینرو چم آن بی پوییده دریافته [مفهوم] نمی باشد و واژه ی « نبیگ » پوییده است.
پن [اما] برای هر دو گزاره می توان یک یا چند رساگر [متمم] آورد.

برای پویه ناگذرا [لازم]:

- ایرج از آموزشگاه آمد.
- ایرج از آموزشگاه به خانه آمد.
- ایرج با تندی [سرعت] از آموزشگاه به خانه آمد.
- ایرج برای آسودن در پنج تسوک [دقیقه] با دوچرخه از آموزشگاه به خانه آمد.

برای پویه گذرا [متعدی]:

- ایرج از نبیگخانه نبیگ آورد.
- ایرج از نبیگخانه نبیگ را به آموزگاه [کلاس] آورد.
- ایرج از نبیگخانه نبیگ را در یک تسوک [دقیقه] به آموزگاه آورد.
- ایرج از نبیگخانه نبیگ را با شتاب برای خوانش [مطالعه] به آموزگاه آورد.

واژه هایی که به « رنگ تیره» نوشته شده، همه رساگر پویه است.
چنانکه می بینیم هم پویه گذرا و هم ناگذرا می تواند رساگر داشته باشد. و همچنین هر پویه می تواند یک یا چند رساگر داشته باشد.

ناهمگونی دیگر **پوییده** [مفعول] با **رساگر پویه** آنست که:
پویه گذرا [فعل متعدی] برای رسا بودن چم نیازمند به پوییده است و بی آن چم فراز نارسا می باشد.

پن [اما] پویه چه گذرا و چه ناگذرا باشد برای رسا بودن چم نیاز به رساگر ندارد. رساگر یک چم فزونی به فراز می بخشد. این چم فزونی گاهی زمان انجام پویه است، گاهی جای رخداد، گاهی آرمان و خواست، گاهی ابزار و ساز و برگ [وسیله] و گاهی چگونگی.

در فرازهای پیشین:

- واژه های آموزشگاه، نییگخانه و آموزگاه، رساگر جایی است.
- واژه های یک تسوک و پنج تسوک رساگر زمانی است.
- واژه های تندى و شتاب رساگر چگونگی است.
- واژه های آسودن و خوانش رساگر خواست و آرمان است.
- واژه ی دوچرخه رساگر ابزار و ساز و برگ است.

در همه ی این فرازها می بینید که همیشه پیش از رساگر یک فزونواژه می آید:
از - به - با - در - برای.

پس نشانه ی رساگر پویه آن است که پیش از آن یک فزونواژه آمده باشد.

« رساگر پویه یک یا چند واژه است که با یک فزونواژه به فراز می پیوندد و باز نمودی [توضیحی] به دریافته پویه می افزاید.»

پویه

[فعل]

گذرا - ناگذرا

[لازم]

[متعدی]

- فریدون آمد

- فریدون آورد

در فراز نخست « آمد » چم فراز را می رساند و شنونده برای دریافتن چم نیازمند واژه - ی دیگری نیست.

پن [ما] در فراز دوم پویه « آورد » برای رساگرداندن [تکمیل] چم بسنده نیست، شنونده می پرسد : « چه آورد » ؟ باید واژه ی دیگری آورده شود تا این فراز رسا و درخور اندریافت باشد.

- فریدون نبیگ را [کتاب] آورد.

واژه ی نبیگ در اینجا « پوییده » [مفعول] است. پس میان دو پویه « آمد » و « آورد » ناهمگونی هست. پویه « آمد » چم رسا دارد. ولی چم پویه « آورد » به تنهایی رسا نیست و نیاز به پوییده [مفعول] دارد.

* پویه هایی مانند « آمدن » که به تنهایی چم رسا دارند ناگذرا [لازم] خوانده می شوند.

* پویه هایی را که مانند « آوردن » به تنهایی چم رسا ندارند و برای رسا گرداندن نیاز به واژه ی دیگر که « پوییده » است، دارند گذرا [متعدی] می نامیم.

« پویه ناگذرا [لازم] پویه یی است که بخودی خود دارای آرش [معنی] باشد ».

« پویه گذرا [متعدی] پویه یی است که چم آن با آوردن واژه ی دیگری که پوییده خوانده می شود رسا گردد ».

پویه گذرا و پویه ناگذرا هر دو دارای پوینده می باشند. ولی در پویه ناگذرا برآیند کار در پوینده پایان می پذیرد و به کسی یا چیزی دیگر نمی رسد. در فراز « فریدون آمد » کار « آمدن » را فریدون انجام داده است و هنایش آن به دیگری نرسیده است.

پن [ما] در پویه گذرا هنایش کار از پوینده می گذرد و به کسی یا چیزی که پوییده

[مفعول] خوانده می شود می رسد. در فراز « فریدون نبیگ را آورد » کنش « آوردن » از فریدون سر زده و به نبیگ رسیده است.

چنانکه دیدیم برخی پویه ها گذرا [متعدی] و برخی ناگذرا [لازم] هستند.

پویه هایی هم هستند که هم به چم گذرا و هم به چم ناگذرا به کار می روند.

مانند: شکستن، که در فراز « شیشه شکست »، پویه ناگذرا [لازم] است.

و در فراز « فریدون شیشه را شکست »، پویه گذرا [متعدی] می باشد.

پویه

[فعل]

شناسا - ناشناسا

[معلوم]

[مجهول]

ایرج نبیگ را از روی میز برداشت.
نبیگ از روی میز برداشته شد.

در فرازنخست پویه «برداشت» به ایرج پوینده [فاعل] وابسته است.
به چم [معنی] اینکه، این ایرج است که پویه «برداشتن» از او سر زده است.
پس در این فراز پویه آشکار است.
پویه هایی که به پوینده بر بسته می شود «شناساپویه» خوانده می شود.

در فراز دوم، پویه «برداشت» به نبیگ بر بسته است و نبیگ که نهاد فراز است
پوینده ی پویه [فاعل فعل] شمرده نمی شود، زیرا که کنش برداشتن را نبیگ انجام نداده؛
ونکه این کنش بر نبیگ انجام گرفته است. پس نبیگ پوییده [مفعول] است.
اینجا پویه را به پوییده بر بسته ایم و از پوینده سخنی نرفته است. چه پوینده آشکار
نیست.
اینگونه پویه ها را که به پوییده بر بسته می شوند «شناسا پویه» می خوانیم.

«شناسا پویه، پویه ای است که به پوینده [فاعل] بر بسته شود».
«ناشناسا پویه، پویه ای است که به پوییده [مفعول] بر بسته شود».

لاد بر آنچه گفته شد در فرازی که «شناساپویه» [فعل معلوم] به کار رفته باشد، نهاد آن
فراز، پوینده است؛ و اگر «ناشناسا پویه» [فعل مجهول] به کار رفته باشد نهاد فراز پوییده
است.

«در فرازی که در آن پویه «شناسا» [معلوم] باشد، نهاد پوینده [فاعل] است».
«در فرازی که در آن پویه «ناشناسا» [مجهول] باشد، نهاد پوییده [مفعول] است».

در فرازهایی که پویه آنها ناگذرا [لازم] است، پویه [فعل] همواره به پوینده [فاعل] وابسته
است؛ زیرا که پویه ناگذرا پوییده [مفعول] ندارد. مانند: رفتن - آمدن.

نهاد

پوینده [فاعل]

گفتیم:

نهاد، بخشی از فراز [جمله] است که در باره ی آن آگاهی می دهیم.
گزاره، آگاهی یا (گزارشی) است که در باره ی نهاد گفته می شود.

تا کنون در باره ی «گزاره» و بخش بنیادین آن که پویه [فعل] است گفتگو کردیم.
اکنون در باره ی «نهاد» بخش دیگر فراز گفتگو خواهیم کرد.

- سعدی گلستان را نوشت
- گلستان در سال ششصد و پنجاه و شش نوشته شد.
- بیژن تشنه است
- پناد [هوا] تاریک شده است.

در فراز نخست، سعدی «نهاد» است، زیرا که کار «نوشتن» را او انجام داده است.
در فراز دوم، گلستان «نهاد» است، زیرا که پویه ی «نوشته شدن» به آن وابسته است.
در فراز سوم، بیژن «نهاد» است، زیرا فروزه [صفت] یا چگونگی تشنه بودن را به او وابسته ایم.
در فراز چهارم «نهاد» واژه ی «پناد» است زیرا فروزه یا چگونگی تاریک شدن را پذیرفته است.
پس آگاهی یی که در باره ی «نهاد» می دهیم، بازگوی یکی از این چهار کار است.

یکم - انجام دادن کاری. مانند: خوردن شکستن، پختن، زدن.
دوم - پذیرفتن کاری. مانند: خورده شدن، شکسته شدن، پخته شدن، زده شدن.
سوم - داشتن فروزه یی. مانند: دانا بودن، سپید بودن، بیمار بودن، گرم بودن.
چهارم - پذیرفتن فروزه یی. مانند: دانا شدن، سپید شدن، بیمار شدن، گرم شدن.

لادبراین [بنابر این] برپایه آنکه گزاره کدامیک از این چهار فتاد [مورد] را بررسد، نهاد چهار چگونگی دارد:

در چگونگی نخست نهاد	کننده ی کار است: مهری آش پخت.
در چگونگی دوم نهاد	پذیرنده ی کار است: آش پخته شد.
در چگونگی سوم نهاد	دارنده ی فروزه است: هوشنگ بیمار است.
در چگونگی چهارم نهاد	شونده یا پذیرنده ی فروزه است: هوشنگ بیمار شد.

سعدی گلستان را نوشت.

در این فراز «نهاد»، یا بخشی از فراز که در باره ی آن آگاهی داده ایم واژه ی «سعدی» است. پویه یی که در گزاره آمده، کاری است که «سعدی» انجام داده است. سعدی است که کار «نوشتن گلستان» را انجام داده است. پس او کننده ی کار است. کننده ی کار را در واژاک [اصطلاح] دستور زبان «پوینده» [فاعل] می نامیم.

«پوینده کسی است که انجام کار به او بر بسته است».

گزاره

پوینده
[مفعول]

فراز [جمله] دو بخش بنیادین دارد: یکی نهاد و دیگر گزاره.

گزاره

نهاد

.....
سهراب را کشت

.....
رستم پهلوان

بخش بنیادین نهاد گاهی پوینده [فاعل] است.
پن [اما] بخش بنیادین گزاره همیشه پویه [فعل] است.

پوینده [فاعل] کسی است که «کار» را انجام می دهد.
گاهی این «کار» به «پوینده» می انجامد و هنایش آن به دیگری نمی رسد.
در فراز «پروین نشست» پروین **پوینده** [فاعل] است؛ زیرا کار نشستن را انجام داده است.
این کار به دیگری نرسیده است و چم [معنی] فراز آک و لغزش ندارد.

پن اگر بگویم «رستم کشت» فراز رسا و آسته نیست؛ زیرا کار کشتن به پوینده [فاعل] نمی فرجامد و ناچار هنایش آن به دیگری می رسد. شنونده خواهد پرسید:
«که را کشت»؟

پس گاهی کنش [فعل] از پوینده [فاعل] می گذرد و بر کسی یا چیزی رخ می دهد. این کس یا چیز را «پوینده» [مفعول] می خوانیم.
در فراز «رستم پهلوان سهراب را کشت» رستم کنش کشتن را انجام داده است؛ پس رستم پوینده [فاعل] است، ولی این کار بر سهراب پیش آمده، پس سهراب پوینده [مفعول] است.

گزاره

نهاد

.....

.....

سهراب را = پوینده [مفعول]

رستم پهلوان = پوینده [فاعل]

کشت = پویه [فعل]

«پوینده» [مفعول] واژه یی است راهبر به کس یا چیزی که کنش بر او رخ داده است».

پوینده گاهی نام است، مانند: فریدون «نبیگ» [کتاب] خرید.
گاهی جاینام خویشیک [ضمیر شخصی] است، مانند: آموزگار «او» را سرزنش کرد.
گاهی جاینام نمازش است، مانند: «آن» را بردار - «این» را بگیر.

– فریدون نبیگ خرید.

* در این فراز واژه ی «نبیگ» پوینده است، که «همه نام» [اسم عام] است.

– آموزگار او را ستود.

* در این فراز پوینده [مفعول] واژه ی «او» است، که «جاینام خویشیک» است.

– شاگردان آن را خواندند.

* در اینجا پوینده واژه ی «آن» است، که «جاینام نمازش» است.

اُستانش و نایش

[نفی]

[اثبات]

«پویه واژه یی است راهبر به انجام کاری، چگونگی یا رویدادی در زمان گذشته، کنون و آینده».

درگونه های چهارگانه ی فراز، انجام کاری یا روی دادن رخدادی، یا داشتن چگونگی و چندی و چونی[حالتی] را با پویه به کسی یا چیزی بر می بندیم. به چم [یعنی] اینکه ان کار یا آن چگونگی را به آن کس باز می بندیم.

این بازبستن دوگونه دارد: یکی **هایی** [مثبت] و دیگری **نایی** [منفی].

پرویز آمد. – پرویز نیامد.
دیوار سپید است. – دیوار سپید نیست.
ابر ها پراکنده شدند. – ابر ها پراکنده نشدند.
پناد [هوا] پاک است. – پناد پاک نیست.
هر پویه یی می تواند بگونه ی **نایی** بکار برود: نشانه ی پویه نایی تکواژ «ن» است که پیش از بن پویه می آید:

نرفت، نیامدی، نگفتم، نپرسیدم، نخواندم، نگویم، نخفتم، نرفته بود.
در پویه هایی که بیش از یک پاره دارند، پاره نخست پیش از تکواژ «نایی» جای می – گیرد:
برنیامد، بیرون نرفتم، کار نکردم، در نرفت، پیش نکشید.

در پویه هایی که با پاره ی پیشین «ب» بکار می روند، درگونه ی نایی این پاره از آنها می افتد:

برود – نرود. بکنم – نکنم. بشود – نشود.
در پویه هایی که با پاره ی پیشین «می» بکار می رود، تکواژ نایی [حرف نفی] پیش از «می» در می آید نه پیش از بن پویه:
نمی رفتم، نمی گویم، نمی خواند، نمی دیدی، نمی رویم.

گونه ی نایی [منفی] «پویه فرمان» [فعل امر] «پویه بازداری» [نهی] خوانده می شود. بازداری [نهی] به چم [یعنی] کسی را از کاری بازداشتن.

نشانه ی بازدارى [نهى] در ادبىسار پارسى به جاي «ن» تكواژ «م» است:
 - مكن، مرو، منشين، مخوان، ميازار، مگوى، مپوى.
 - هماوردت آمد مرو باز جاي. (فردوسى)
 - چو ايد به نزديك خويشش مخوان. (فردوسى)

درپارسى امروز براى «پويه بازدارى» [فعل نهى] نيز همان تكواژ «ن» بكار مى - رود.

در سخن مى گويند و در نوشته ها مى نويسند:
 نكن، نرو، نخور، نشنو، نخواه، نفرست.
 پِن [اما] در سرواد «مى» به كار مى رود.

« هر يك از ساخت هاى پويه دو ريخت دارد: هاىي [مثبت] و ناىي [منفى]. »
 « نشانه ي ساخت « ناىي » تكواژ «ن» است كه بر سر پويه درمى آيد. »
 « ساخت ناىي پويه فرمانى را « پويه بازدارى » [فعل نهى] مى خوانند. »
 « نشانه ي « ناىي » در ادبىسار پارسى تكواژ «م» به جاي «ن» است. »

فرانمود [تعريف]

هاىي [مثبت]

ناىي [منفى]

در فراز و يا سخن نشان «هاىي» با وات «ب» و فراز يا سخن «ناىي» با با وات «ن» در آغاز واژه نشان داده مى شود. همچنين «آرى» براى پاسخ «هاىي» و «نه» براى پاسخ ناىي بكار مى رود.

نمونه در فرازهاى زير براى پاسخ؛ هاىي و ناىي:

- اين پيراهن را بپوشم ؟ آرى بپوش - نه آن را نپوش

- امروز به خانه ي دوستان برويم ؟ آرى برويم - نه امروز نرويم.

- اين خوراك را بخورم ؟ آرى بخور - نه خوب نيست نخور.

نمونه هاى ديگر: برو...نرو - بيا...نيا - بخواب...نخواب...و جزآن
 بكوشيم ..نكوشيم - كار بكنيم ...كار نكنيم. و جزآن.

پیشوندها

در زبان پارسی «پیشوند» تکواژه ای ست که بر سر یک واژه می افزایند و بدینگونه واژه ای دیگر با چمی نوین ساخته می شود.
مانند:

- «آ» چمی باژگون می دهد < کندن که باژگون آن آکندن است.
- «با» و «فر» از نام فروزه می سازند هوش < باهوش - «فر» < فرهوش
- «ن» از نام فروزه می سازد < «سوز» < «نسوز»
- «می» به پویه پیوستگی می دهد < «رفت» < «می رفت» - «گفت» < می گفت
- «م» نشان نیگری است < «رو» < «مرو» - «خور» < «مخور»
- اندر- ویژه پویه < اندرشدن - اندرآمدن
- «ب» برسر پویه برای فرمان و پافشاری < برو - بجنب - بزن - بخور
- «با» برسرنام < باهوش - باخرد - باهنر
- «باز» ویژه ی پویه و بازگفت [تکرار] < بازدید - بازگشت - باز رسیدن - بازگفتن
- «بر» برسر پویه < برکشیدن - برنشستن (سوارشدن) - برداشتن - برگرفتن
- «بی» بر سرنام < بیهوش - بیخرد - بیکار - بیدانش
- «پیش» بر سرنام و پویه < پیشکار - پیشرفت - پیشگو - پیشاهنگ
- «در» با پویه < درافتادن - دررفتن - درخواستن - دریافتن - دررسیدن
- «زبر» برسرنام و پویه < زبردست - زبرآمدن - زبرآوردن - زبرپوش
- «سر» بر سر نام و پویه < سرمایه - سرهنگ - سرانجام - سرکار - سرآمد
- «فر» < فرخسته (بسیارخسته) - فرزانه - فرزانه
- «فرا» در آغازنام و پویه < فراخواندن - فراگرفتن - فرارسیدن
- «فراز» در آغاز پویه < فراز آمدن - فراز رفتن
- «فرو» در آغاز پویه و نام < فروافتادن - فرومایه - فروتن - فرودست - فرونشاندن
- «نا» در آغازنام و فروزه < نابهنگام - نادان - ناتوان
- «وا» ویژه ی پویه < وارفتن - واگفتن - وامانده - واخواستن
- «هم» ویژه ی نام < همتا - همنشین - همراه

پسوندها

در زبان پارسی افزودن تکواژه ها به پایان برخی واژه، چم آنرا دگر می کند، و این تکواژه ها را «پسوندها» می نامند.

پسوندهای مهند از اینگونه اند:

- * «آسا» نشان همانندی است. مانند: مهرآسا
- * «بار» نشان نام جای یا جایگاه است. مانند: رودبار - جویبار
- * «گاه» نشان نام جای و یا جایگاه است. مانند: کمینگاه - رزمگاه - بزمگاه
- * «ستان» نشان نام جای و یا جایگاه است مانند: گلستان - نخلستان - بوستان
- * «کده» نشان نام جای و یا جایگاه است. مانند: دیرینکده [موزه] - میکده
- * «آنه» نشان بستگی است. مانند: شبانه - روزانه
- * «تا» برای شمارش است مانند: دوتا - سه تا - پنجاه تا
- * «ترین» نشانه فروزه برترین است. مانند: بلندترین کوه - بزرگترین نویسنده
- * «چه» نشان خردی است. مانند: کوچه - باغچه - سراچه
- * «زار» نشان نام جای است. مانند: گلزار - کشتزار - لاله زار
- * «سیر» نشان نام جای است. مانند: سردسیر - گرمسیر
- * «سان» همانندی را می رساند. مانند: شیرسان

جاینام

[ضمیر]

گاهی به جای آنکه کسی یا چیزی را با نام آن کس و یا آن چیز بنامیم، و یا نامی را بازگفت [تکرار] کنیم، واژه ی دیگری می آوریم که جای نام را می گیرد، که در دستور زبان آن را «جاینام» خوانند. برای نمونه:

بجای آنکه بگوییم «منوچهر را دیدم و به منوچهر گفتم» می گوییم: «منوچهر را دیدم و به او گفتم». اینجا واژه ی «او» جای منوچهر را گرفته است. اینگونه واژه ها را که جانشین نام می شوند «جاینام» می خوانیم.

در فراز «منوچهر آمد»، پوینده [فاعل] منوچهر است و این واژه «نام» است. گاهی نیز پوینده جاینام است. در فراز «او آمد» واژه ی «او» جاینام و پوینده است. «جاینام واژه یی است که به جای نام می نشیند». «جاینام گاهی، مانند نام، پوینده است».

جاینام بر سه گونه است:

جاینام خویشیک [شخصی] - جاینام نمارش [اشاره] - جاینام هنباز [مشترب].

جاینام خویشیک بر دو گونه است : 1- گسسته 2- پیوسته.

جاینام خویشیک گسسته

[جاینام شخصی منفصل]

هرگاه آرمان از «جاینام» کسی باشد، آنرا «جاینام خویشیک» [ضمیر شخصی] می - خوانیم.

این کس، یا گوینده است یا شنونده و یا کسی که از او سخن می گویند. بدینگونه :

- جاینامی که به جای نام گوینده می آید «جاینام نخست کس» خوانده می شود.
 - جاینامی که به جای نام شنونده می آید «جاینام دوم کس» خوانده می شود.
 - جاینامی که به جای نام دیگر کس آید «جاینام سوم کس» خوانده می شود.
- هر یک از این سه کس می تواند یکی باشد و یا بیشتر.

اگر یکی باشد جاینامی که به جای نام می آید «تکین» [مفرد] است.
اگر بیشتر از یکی باشد «رَمَن» [جمع] است.
پس «جاینام خویشیک گسسته» [شخصی] شش ساخت [صیغه] دارد. بدینگونه:

کس	تکین	رَمَن
.....		
نخست کس	من	ما
دوم کس	تو	شما
سوم کس	او	آنها - ایشان

نمونه:

نبیگ من [کتاب] - تبنگوی تو [صندوقچه] - جامه ی او [لباس].
نبیگ ما - تبنگوی شما - جامه ی ایشان، یا آنها.
گاهی به جای «او»، جاینام سوم کس تکین، «وی» می آید.

* «جاینام خویشیک [شخصی] جاینامی است که بر کسی رهنمود است».
* «جاینام خویشیک شش ساخت دارد، سه تکین و سه رمن»

* جاینام خویشیک «گسسته» [منفصل]

این جاینام ها که بجای نام و پویه جدا آورده می شوند، ویژگی های نام را دارند،
لادبر این مانند نام دارای گونه های:
پویدگی - پویدگی - افزونه [اضافه] و بانگ یا آوا می باشند.

* جاینام گسسته در چگونگی پویدگی، در پاسخ «که» می آیند و بدینگونه است:
من رفتم - تو رفتی - او رفت.
که رفت؟ من. که رفت؟ تو. که رفت؟ او.
* جاینام گسسته در چگونگی پویدگی، بر دو گونه است:

- در چگونگی پویدگی آشکار [صریح]
- در چگونگی پویدگی ناآشکار [غیر صریح]

- 1- جاینام در چگونگی آشکار، در پاسخ «که را» و «چه را» در می آید.
مانند: مرا - ترا - او را - ما را - شما را - ایشان را.
- 2- جاینام در چگونگی ناآشکار، در پاسخ «از که» و «از چه» می باشد.
مانند: از من - از تو - از او - از ما - از شما - از ایشان.

* جاینام در چگونگی افزونی، [اضافه]

نام یا جاینام اگر «برگیر» [مضاف الیه] باشد در چگونگی افزونی [اضافه] خواهد بود.
نمونه :

خانه ی من - خانه ی تو - خانه ی او.

جاینام خویشیک پیوسته

جاینام خویشیک پیوسته، آن است که به واژه ی پیش از خود بپیوندد و به تنهایی به کار نرود.

* جاینام های پیوسته پویندگی، گروهی از جاینام ها تنها به پویه می پیوندند. این جاینام ها که نماینده ی کس ، و شمار هستند، « جاینام خویشیک پیوسته ی پویندگی » خوانده می شوند

1- گروه نخست تنها ویژه ی پویه و در چگونگی پویندگی است.

تکین	رَمَن
.....	
م - زدم	یم - زدیم
ی - زدی	ید - زدید
د - زد	ند - زدند

یادآوری: جاینام پیوسته سوم کس تکین «د» ویژه زمان کنون و فرمانی است و هرگز در سوم کس پویه ها به کار نمی رود. نمونه : گفتم - گفتی - گفت - گفتیم - گفتید - گفتند.

2- گروه دوم در چگونگی پویندگی و افزونی ست و به پویه و نام می پیوندند.

تکین	رمن
.....	
م	مان
ت	تان
ش	شان

نمونه : زدم (زد مرا) - زدت (زد ترا) - زدش (زد او را) - زدمان (زد مارا) -
زدتان (زد شمارا) - زدشان (زد ایشان را).

این جاینام ها اگر به پویه بپیوندند، در چگونگی پوییدگی [مفعولی] خواهند بود. در این فتاد [مورد] یا بی میانجی و یا با میانجی می تواند بود.
نمونه برای پوییدگی با میانجی:

پرسیدم (پرسید از من) - پرسیدت (پرسید از تو) - پرسیدش (پرسید از او)
پرسیدمان (پرسید از ما) - پرسیدتان (پرسید از شما) - پرسیدشان (پرسید از ایشان).

و چنانچه به نام پیوند یابند، افزونی [اضافی] خوانده می شوند.

نبیگم - نبیگت - نبیگش - نبیگمان - نبیگتان - نبیگشان. [نبیگ = کتاب]

جاینام نمارش

[ضمیر اشاره]

این گونه جاینام برای نشان دادن چیزی یا کسی است.

برای نمونه اگر از کسی بخواهیم نبیگی [کتابی] را بردارد و نبیگ نزدیک باشد، بجای اینکه بگوییم «نبیگ را بردار»، می گوییم «این را بردار». واژه ی «این» «جاینام نمارش» است که بجای نبیگ نشسته است. ولی اگر نبیگ دور باشد، می گوییم «آن را بردار».

«جاینام نمارش واژه یی است که بجای نام می نشیند و با آن کسی یا چیزی را نشان می دهیم».

«جاینام نمارش دو ساخت دارد: یکی «این» برای نشان دادن چیزی که نزدیک است و دیگری «آن» برای نشان دادن چیزی که دور است».

جاینام نمارش می تواند مانند نام به رَمَن [جمع] باشد: اینها، آنها - اینان، آنان .

جاینام هنباز

[ضمیر مشترک]

جاینام هنباز، جاینامی است که با یک ساخت میان گوینده - شنونده - و سوم کس [غایب] هنباز، و همیشه تکین است.

واژه ی «**خود**» جاینام هنباز است، زیرا برای نخست کس - دوم کس و سوم کس به - کار می رود. واژه های «**خویش**» و «**خویشتن**» نیز از «**خود**» گرفته شده است. گاهی جاینام هنباز را به جاینام خویشیک می افزایند.

نمونه :

خودم گفتم - خودت گفتی - خودش گفت - خودمان گفتیم - خودتان گفتید - خودشان گفتند.

گاهی واژه ی پرسش جاینام است به سخن دیگر [یعنی] مانند جاینام جانشین نام می شود. در فراز «**که آمد**» ؟ تکواژ «**که**» درست همان کار را انجام می دهد، که جاینام «**او**» در فراز «**او آمد**»، که جانشین نام کسی است که آمده است.

هم چنین در فراز «**این کلاه کیست**» ؟ تکواژ «**که**» جانشین نام دارنده ی کلاه می - باشد؛ واز روی پاسخی که به این پرسش داده می شود می توان آن نام را دریافت، زیرا در پاسخ می گوئیم «**این کلاه مهران است**». پس در فراز پرسشی «**این کلاه کیست**»؟ تکواژ «**که**» جای نام مهران را گرفته است.

در این فتاد تکواژه «**که**» جاینام پرسشی [ضمیر پرسشی] است. جاینام پرسشی جانشین نام است، و در فراز شدنی است که پوینده، یا پوینده، یا رساگر نام [متمم اسم] به چم برگیر [مضاف الیه]، یا سانواژه [قید] و یا رساگر پویه باشد.

لادبراین:

که آمد ؟	< فرهاد آمد.	(پوینده [فاعل])
که را آورد	< فریدون را آورد.	(پوینده [مفعول])
پسر که بود؟	< فریدون بود.	(رساگر نام - برگیر [متمم اسم؛ مضاف الیه])
کی آمد؟	< بامدادان آمد.	(سانواژه ی زمان [قید زمان])
کجا آمد؟	< اینجا آمد.	(سانواژه ی جا [قید مکان])
چگونه آمد؟	< شادان آمد.	(سانواژه چگونگی [قید حالت])
از کجا آمد؟	< از شمیران آمد.	(رساگر پویه [متمم فعل])

گاهی واژه ی پرسش برای « نام»، فروزه [صفت] می باشد، زمانی که می گوئیم:
از « کدام راه می روی» ؟ واژه ی « کدام» فرامودی[توضیحی] به چم واژه ی «راه»
می افزاید، به دیگر سخن « راهی که گوینده نمی شناسد».

یا چون گفته شود: « چه نبیگی می خوانی»؟ تکواژ «چه» باز نمودی است برای نبیگ
زیرا «گوینده نمی داند چه نبیگی است».
در اینگونه فتادها [موارد] واژه های پرسش را « فروزه ی پرسشی» می خوانند.

ناهمگونی « جاینام پرسشی» و « فروزه ی پرسشی» این است که « جاینام» جانشین نام
می شود، پَن [اما] « فروزه ی پرسشی» همراه نام می آید.

در « فروزه ی پرسشی» از چگونگی، اندازه، سرشت، زمان یا بستگی نام پرسش
خواهد شد. این آرش ها[معانی] را از پاسخی که به فراز داده می شود می توان دریافت.

- * چگونه مردی است ؟ - مردی دلیر است.
- * چند خانه داری؟ - سه خانه دارم.
- * از کدام مردم است؟ - ایرانی است.
- * چه زمانی آمدی؟ - پگاه آمدم.
- * به کدام شهر رفتی؟ - به سپاهان رفتم.

شدنی است که « جاینام پرسشی» به رَمَن [جمع] باشد:
* که - کیان، چه - چه ها، کی - کیها یا کی ها، کدام - کدام ها، کجا - کجاها.

* پَن [اما] « فروزه ی پرسشی» مانند همه ی گونه های فروزه تکین[مفرد] است و
چنانچه نیاز باشد نامی که فروزیده [موصوف] آنست به رَمَن خواهد بود:

- این هیچ کسان مردم جهان چه کسانند؟
- چه کارها کردی؟
- کدام شهرها را دیدی؟

« واژه ی پرسش گاهی جاینام است و گاهی فروزه».
« جاینام پرسشی آن است که جانشین نام می شود».
« نامی که جاینام پرسشی جای آن را گرفته است، شدنی است که در فراز، پوینده،
پوینده، برگیر[مضاف الیه] (رساگر نام)، سانواژه[قید] و یا رساگر پویه باشد».
« فروزه پرسشی، آن است که همیشه همراه نام می آید و از چگونگی، اندازه، سرشت،
زمان، جا یا بستگی [نسبت] نام پرسش می کند».

سانواژه

[قید]

- فریدون زود آمد
- فریدون شتابان آمد
- فریدون خندان آمد-
- فریدون سرافکنده آمد
- فریدون نومیدانه آمد
- فریدون آهسته آمد

پویه یی که در این فرازها بکار رفته « آمدن » است.
پِن [اما] چگونگی انجام گرفتن این پویه ها در فرازهای [جمله های] نامبرده ناهمگون است. این ناهمگونی در پیوند با واژه یا فرازی است که آنرا « سانواژه » می خوانیم.

«واژه یا فرازی که چگونگی انجام یافتن کار را می رساند « سانواژه » خوانده می شود».

همچنانکه **فروزه** [صفت] برای نمایاندن چگونگی و چند و چونی نام می آید و وابسته - ی نام است، سانواژه چگونگی روی دادن کار را فرامی نماید و به پویه [فعل] وابسته است.

در زبان پارسی شدنی است که بسیاری از فروزه ها برای باز نمود چگونگی انجام گرفتن پویه نیز بکار روند، در این قتاد [مورد] سانواژه [قید] خوانده می شوند.

در فراز « شاگرد باید آموزه را خوب فرا بگیرد » واژه ی « خوب » سانواژه و وابسته به پویه فرا گرفتن است.
ولی در فراز « آموزگار از شاگرد خوب خشنود است » واژه ی « خوب » فروزه است و وابسته به واژه ی « شاگرد ».

« پس واژه یی که چم ستایشی [وصفی] دارد اگر چگونگی نام را برساند « فروزه » است و اگر در پیوند با چگونگی پویه بکار برود « سانواژه » [قید] است».

گاهی به پایان نام یا فروزه پاره ی [جزء] « **انه** » را می افزاییم و بدین روش واژه - ی دیگری می سازیم که گاهی فروزه و گاهی سانواژه است. برای نمونه :
از واژه های روز، ماه، سال، شاه، دوست، خردمند با افزودن « ... انه » واژه های:
روزانه، ماهانه، سالانه، شاهانه، دوستانه و خردمندانه ساخته می شود که شدنی است که در باز نمود چگونگی پویه بگونه ی « سانواژه » بکار روند. مانند:

- او روزانه هشت تسو [ساعت] کار می کند.
- این دهگان [دهقان] سالانه یک خروار برداشت گندم دارد.
- این کار خردمندانه نیست.
- آنها دوستانه رفتار می کنند.

سانواژه چم های گوناگون به پویه می افزاید.

- گاهی چگونگی رخداد پویه را باز می نماید: فریدون سخت به زمین افتاد.
- گاهی زمان رخداد پویه را می رساند: من دیروز آمدم.
- گاهی جای رخداد پویه را می نمایاند: من اینجا بودم.

* سانواژه، واژه یی ست که به فروزه، پویه و یا سانواژه ی دیگر افزوده شود و آنرا را به زمان، جا و یا چگونگی یی پیوند دهد و چم دیگری به آن بیافزاید.

در این سه نمونه:

- بهرام بسیار زیرک است < بسیار به فروزه افزوده شده است
- فرهاد راست می گوید < راست به پویه به افزوده شده است.
- این کار بسیار خردمندانه است < بسیار به سانواژه افزوده شده است.

گونه های سانواژه

- 1- سانواژه های زمان: پیوسته - همیشه - گاهی - ناگهان - ناگاه - همواره - زود - دردم - دیر - شبانه و جز آن.
- 2- سانواژه های جا و جایگاه : بالا- فرود - پایین - نزدیک - پیش - پس - کجا - اینجا - آنجا.
- 3- سانواژه های اندازه: چند - چندان - بسی - بسا - سراسر - اندک - کم - بسیار - بیش - فراوان.
- 4- سانواژه های سپارش و بایستگی: ناچار- بیگمان - بی گفتگو - براستی - بدرستی.

- 5- سانواژه های ستایش و ارج: دانشمندان - خردمندان - گران - شادان - دشوار - آسان.
 - 6- سانواژه سامان و دهند: نخست - در آغاز - در انجام - دسته دسته - دمام - یگان یگان.
 - 7- سانواژه های نایی [نفی]: نه هیچ - بهیچ گونه - بهیچ رو - هرگز - هیچ زمانی .
 - 8 - سانواژه های دودلی و گمان: شاید - گویی - گویا - پنداری - مگر.
 - 9 - سانواژه های آرزو و درخواست: ای کاش - کاشکی - کاش.
 - 10- سانواژه های پرسش: چند - چون - چگونه - کدام - مگر - چسان.
 - 11- سانواژه های جدا بودن: مگر - مگر اینکه - جز - وانگهی - که.
 - 12- سانواژه های همانندی: همچون - همچو - مانند - همانند - همسان - همگونه.
 - 13- سانواژه های چگونگی: خوب - نیک - آهسته - درست - سواره - پیاده - تنها.
همچنین با افزودن «آنه» به فروزه سانواژه چگونگی ساخته شود. مانند:
دلیر<دلیرانه - بیخرد<بیخردانه - هوشمند<هوشمندانه.
- گاهی با افزودن «ب» در آغاز واژه های «نابسوا نام» [اسم معنی] و «ی» در پایان آن سانواژه سازند.
مانند: بدرستی - بخوبی - بزشتی - بنیکی - ببدی و جز آن.

تکواژه ها

[حروف]

فزونواژه - پیوندواژه - تکواژ نشانه - آواها

[حرف اضافه] - [حرف ربط] - [حرف نشانه] - [اصوات]

- من «و» فریدون به گردش رفتیم
- فرشته «با» خواهرش آمد
- از تهران «تا» تجریش «با» اتوبوس می رویم
- می خواستم «که» بامداد زود برخیزم

دراین فرازها واژه هایی هست که خود چم ویژه یی ندارند، ولی آوردن آنها برای ساختن فراز بایاست. آنها را تکواژه یا (تکواژ) می خوانیم.

* تکواژه [حرف] گاهی برای گزینش جایگاه واژه در فراز می باشد، مانند تکواژ «را» در فراز «نبیگ را خریدم» که نشانگر «پوییده» [مفعول] بودن نبیگ [کتاب] است.

* تکواژه گاهی برای بازبستن دو واژه بکار می رود، مانند «و» که دو واژه ی «من و فریدون»، یا «با» که دو واژه ی «فرشته» با «خواهرش» را بهم پیوند داده است.

واژه های «از - تا - با» نیز برای بازنمود وابستگی واژه های «تهران» و «تجریش» و «اتوبوس» در فراز بکار آمده است.

تکواژ «که» دو فراز «می خواستم» و «بامداد زود برخیزم» را بهم پیوند داده است.

«تکواژه ها، واژه هایی هستند که خود بخود چم ویژه یی ندارند و تنها برای پیوستن پاره های یک فراز به یکدیگر یا بر بستن و افزودن یک واژه به فراز و یا پیوند دادن دو فراز به یکدیگر بکار می روند».

تکواژه ها - فزونواژه ها

یک دسته از تکواژه ها برای آن به کار می روند که واژه یا فرازی را به یکی از بخش های فراز پیوند دهند و ببرند. این «تکواژه ها» را «فزونواژه» می خوانیم.
* گاهی «فزونواژه» نام یا جاینامی [ضمیر] را به نام یا جاینام دیگر و یا به فروزه یی [صفتی] که جانشین نام است پیوند می دهد.
یکی از سخنوران می گوید جمشید را با ایرج دیدم .

در این فتاد [مورد] واژه یی که پس از «فزونواژه» آمده «رساگرنام» [متمم اسم] است.

* گاهی واژه یی پس از فزونواژه نشانگر برتری نام دیگر در داشتن فروزه یی است. مانند: «شهر بزرگتر از ده است». «دماوند از توچال بلندتر است». در این فتاد [مورد] واژه رساگر [متمم]، فروزه «برتر» است.

پن [اما] واژه یی که پس از فزونواژه می آید بیشتر وابسته و رساگر [متمم] پویه است؛ و در این فتاد، مانند سانواژه [قید] زمان، جا، اندازه، چگونگی و ابزارکار را نشان می دهد:

* رساگر جایی
فریدون پیش من آمد.
جمشید از سپاهان به شیراز رفت.

* رساگر زمانی
شاگردان در یک سال زمین شناسی را آموختند.
از دیروز پناد گرم شد. (پناد = هوا).

* رساگر چگونگی
شهناز به شتاب دوید.
کار به کندی پیش می رود.

* رساگر ابزار و ساز و برگ
ایرج با دوچرخه گردش می کند.
بام را به گل اندود.

* رساگر اندازه
یک هندوانه را به ده ریال می فروشند.
اینجا کالای خرد به خروار است.

«فزونواژه ها، واژه هایی هستند که چم ناوابسته [مستقل] ندارند؛ تنها واژه یا فرازی را به یکی از پاره های دیگر فراز می پیوندند، و فراز یا واژه یی که نام یا جاینام است رساگر نام، زاب یا پویه می سازند».
«فزونواژه بیشتر برای ساختن «رساگر پویه» [متمم فعل] بکار می رود

تکواژه ها - پیوندواژه

گفتیم که کار یک دسته از تکواژها آنست که واژه یا فرازی را به گزاره می افزایند، و واژه یی را که نام یا جاینام است رساگر [متمم] نام، فروزه یا پویه می گردانند. کار دسته ی دیگر از تکواژها آن است که دو واژه یا دو بخش از فراز یا دو فراز نا - وابسته را به هم می پیوندند. این گونه تکواژه ها را «پیوندواژه» خوانند:

- منیژه و ستاره زیرک اند.
- رفتم که بخوابم.
- بکوش تا کامیاب شوی.
- دیروز نیامدم زیرا که بیمار بودم.
- همینکه خوب گوش بدهیم یاد می گیریم.

در این فرازها، واژه های «و - که - تا - زیرا که - همینکه» گاهی دو واژه را بهم پیوند داده است و گاهی دو فراز را. لادبراین:

«پیوندواژه، واژه ای است که دو واژه یا دو فراز را بهم می پیونداند» .

واژه ها یا تکواژه های پیوندی برای پیوستن واژه ها یا فرازها به یکدیگر بکار می روند. از این گونه اند:

1- پیوندواژه ها 2- تکواژه های شونداوری [تعطیل] 3- تکواژه های همالی [قرینه]

1- پیوند واژه ها، تکواژه هایی هستند که دو یا چند واژه را بهم می پیوندانند. مانند: ایرج «و» من به زبان پارسی سخن می گویم. پیوند واژه ها از اینگونه اند:

که - چه - چون - و - تا - پن [اما] - نیز - یا - هم - اگر و جزآن

2- تکواژه های شونداوری [تعطیل] آنهایی هستند که از چرایی کاری آگاهی می دهند. مانند: که - تا - چه - زیرا و جزآن. کار کن که بیکاری بد است. «که» تکواژ چرایی و شوند [دلیل] است.

3- تکواژه های همالی [قرینه] آنهایی هستند که به شوند [دلیل] همانندی و یکسان بودن با هم آورده شوند. چه - نه - یا مانند:

چه بدهی چه ندهی - نه کار می کند نه بیکار است - یا دوستی کن یا نکن . و جزآن

پیوند واژه ها بر دو گونه اند: 1- تکین 2- رمن

1- پیوند واژه های تکین: یا - نه - مگر - چون - چه - اگر - خواه - هم - گویا - کاش.

2- پیوند واژه های رمن: اگرچه - لادبراین - چندانکه - زیراکه - همینکه - چنانکه - تا اینکه - شاید که.

تکواژ نشانه

دسته ی دیگر تکواژگانی هستند که نشانه ی جایگاه [مقام] واژه در فراز می باشند.

* واژه ی «را» در فراز «ایرج را دیدم» نشانه ی آن است که واژه ی «ایرج» در این فراز در جایگاه پوییده [مفعول] جای دارد.

* واژه ی «ای» در «ای دوست» نشانه ی آنست که واژه ی «دوست» خوانده شده است، او را می خوانند یا سدا می زنند.

* هم چنین است «الفی» که برای بانگ به پایان واژه افزوده می شود. مانند:
خدایا! جانا! دردا!

* و زیرگی [کسره] که نشانه ی پیوند نام با رساگرنام [متمم] (افزا و برگیر) [مضاف و مضاف الیه] است:

- باغ - شهر باغ - بزرگ در - خانه

هرگاه واژه به یکی از وا که های [مصوتهای]: «آ - او - ای - یی» فرجام یابد، «ی» خوانده می شود. مانند:

خدا - ی - جهان	زانو - ی - شتر
کوچه - ی - باغ	آشنایی - ی - همکاران

* و نیز همین تکواژ پیوند نام را با فروزه (فروزیده را با فروزه) [موصوف و صفت] نشان می دهد. مانند:

- باغ - بزرگ	خانه - ی - ایرج
- آسیا - ی - دور	سبو - ی - تهی

«تکواژهای نشانه، به تکواژه هایی گفته می شود که برای گزینش جایگاه واژه در ساختمان فراز به کار می روند».

تکواژه ها آواها

آواها یا آواژه ها به تکواژه هایی گفته می شود که چگونگی روانی و سهش آدمی را در فتادهای [موارد] گوناگون می رساند و در پیوند با ستایش، شگفتی، درد، فریاد، بیم، هشدار و آگاهی، می باشد.

آواهایی که سهش های [احساسات] آدمی را نشان می دهند. مانند:

* آواها در زمان شادی و شادمانی

مانند: خوشا - خرما - وه - به به - زهی و جزآن.

* آواها از اندوه و درد:

مانند: آه - وای - دریغ - افسوس و جزآن

* آواها در زمان شگفتی

مانند: شگفتا - دردا - خدایا و جزآن

* آواها در زمان برانگیختن کسی و یا جانوری

مانند: هان - هی - آهان - (هین برای جانور) و جزآن

- آه از آن مست که با مردم هشیار چه کرد!

- خوشا مرز ایران با شاهبو نرم بادش ! [عنبرنسیم]

- وه که جدا نمی شود نخش تو از پندار من!

- زنهار پیمان دشمن و بدخواه نشنوی!

« آواها واژگانی هستند که برای باز نمود چگونگی روانی و سهش های آدمی مانند:

درد، شادی، ستایش، شگفتی و ترس به کار می روند ».

جدایش و همدایش

[تجزیه و ترکیب]

شناختن پاره های فراز بر دو گونه است:

- 1- جستار ساختواژی، [صرفی] که شناخت پاره های فراز است، و آن را «جدایش» می خوانیم.
- 2- جستار گفت شناسی، [نحوی] که شناخت پیوند پاره های فراز با یکدیگر است، و آن را «همدایش» [ترکیب]، می خوانیم.

لادبراین بایاست که هر بار فراز را از این دو نگرش بر رسمیم.

نمونه : برادرِ بزرگ من که سال ها در رهنوردی بود ، دیروز به تهران برگشت.

نخست جستار از نگرش جدایش:

- برادر < نام - ویژه نام - تکین
- _____ < تکواژ نشانه
- بزرگ < فروزه ی باز نمودی یا (ویمندی) [توصیفی] - ناب [جامد] - وابسته ی برادر
- من < جاینام - خویشیک - جدا - نخست کس - تکین
- که < پیوند واژه (تکواژ پیوند)
- سال ها < سانواژه ی زمان - رَمَن
- در < فزونواژه - ساده
- رهنوردی < نابساوانام - ناب [جامد] - تکین
- بود < پویه - گذشته ی ساده - سوم کس تکین
- دیروز < سانواژه زمان - آمیخته
- به < فزونواژه
- تهران < ویژه نام
- برگشت < پویه پیشوندی - گذشته ی ساده - سوم کس تکین

دوم جستار از نگرش همدایش

[ترکیب]

برای همدایش این فراز، به چم شناختن پیوند پاره های آن با یکدیگر باید نخست دریابیم که:

– فراز ساده است یا آمیخته. [مركب]
 – هر فراز آمیخته در بردارنده یک فراز پایه و یک فراز پیرو است.
 – فراز پایه آن است که آرمان بنیادین گوینده را می رساند.
 – فراز پیرو یا فرازهای پیرو هریک وابسته به یکی از پاره های فراز پایه هستند.
 به چم اینکه آرش آن را رسا می گردانند.
 – پس در فراز آمیخته نخست باید «فرازپایه» را یافت و سپس فرازهای پیرو را.
 – پس از جدا کردن فرازهای ساده، نخست پاره های بنیادین «نام» و «جاینام» را که پایه «نهاد» است و «پویه» را که پایه «گزاره» است برمی گزینیم و آنگاه پاره های دیگر و پیوندی آن ها را.

اکنون همان فراز را از نگرش همدایش برمی رسیم.

برادر بزرگ من که سالها در رهنوردی بود دیروز به تهران برگشت.

نخست دو فراز ساده دراین گزاره را از هم جدا می کنیم:
 * برادر من دیروز به تهران برگشت = فراز پایه.
 * که سالها در رهنوردی بود = فراز پیرو.

فراز پایه :

بخش نهاد = برادر بزرگ من
 برادر = بن نهاد
 بزرگ = وابسته ی نهاد
 من = وابسته ی نهاد

بخش گزاره = دیروز به تهران برگشت
 برگشت = پویه، بن گزاره
 به تهران = رساگر پویه
 دیروز = سانواژه ی زمان

فراز پیرو: وابسته به نهاد فراز پایه (برادر)

بخش نهاد: برادر (زدوده شده) **بخش گزاره:** سالها در رهنوردی بود
 بود = پایه گزاره
 در رهنوردی = رساگر نام
 سال ها = سانواژه ی زمان

نشانه ها

تیل - واوک (درنگ نما) - تیره - کمانک - نشان پرسش - نشان شگفتی - دو گوشک.

همانگونه که به هنگام سخن گفتن برای اندریافت بهتر ناچار به واژه ها و فراز آهنگ ویژه می دهیم، در نگارش نیز از نشانه ها بهره می گیریم.

- 1- تیل ، این نشانه (.) برای نشان دادن پایان فراز است.
- 2- واوک (درنگ نما)، این نشانه (،) برای بازه و درنگ کوتاه میان واژه ها و فرازهایی که بهم پیوند دارند.
هنگامی که چند واژه پشت هم آورده می شود میان آنها (،) می گذاریم، تنها میان دو واژه ی پایانی (و) گذاشت می شود. مانند:
« چهار آخشیگان: آب، باد، خاک و آتش».
- 3- تیره، این نشان (-) را در پایان رج می گذارند هنگامی که یک واژه نیمه اش در رج پایین خواهد بود .
- 4- دو کمانک، () برای فرازی ست که در میان فراز پایه برای باز نمود بیشتر و یا آوردن یک نغزک گذاشته می شود. مانند: پادشاه (که زندگیش دراز باد) این کوانسرا را ساخته است.
- 5- نشانه پرسش، (?) در پایان فرازی که دربردارنده پرسش است.
- 6- نشان شگفتی، (!) هنگامی که فراز واژه شگفتی، ناباوری، ستایش و سرزنش را برساند.
- 7- دو گوشک، « » چنانچه بخواهیم گفتار و یا نوشتار کسی را بازگو کنیم.
- 8- تیل - واوک، (؛) میان دو پاره ی یک فراز به کار می رود. مانند:
نبیگ را برداشت و به کنار جوی نشست ؛ با این رو حال خواندن نداشت. (حال پارسی است).
- 9- دو تیل روی هم، (:) برای فرانمود درونمایه و گونه ها در فراز است.
نمونه:
واژه های کم آشنای دستور زبان پارسی، مانند: نهاد، گزاره، افزا و رساگر بسیار است.

یادآوری و بازگفت

[یادآوری و تکرار]

- * **یکان** [واحد] **گفتار** ما **فراز** [جمله] است.
- * **فراز** **کوده** ی [مجموعه ی] چند **واژه** است که دارای **چم** [معنی] رسا باشد.
- * هر **فراز** دارای دو بخش **بنیادین** است: **نهاد** و **گزاره**.
- * **نهاد** بخشی از **فراز** است که در **بار**ه ی آن آگاهی داده می شود.
- * **گزاره** بخشی است که در **بار**ه ی **نهاد** یا آگاهی می دهد و یا **داوری** می کند.
- * * *
- * **پاره** ی **بنیادین** **گزاره** **پویه** است.
- * **پویه** **واژه** یی است که **انجام** یا **رخداد** کاری یا داشتن یک **چگونگی** را **باز** می نماید.
- * **دریافته** [مفهوم] **کس** و **زمان** **همواره** در **پویه** یافت می شود.
- * **آرمان** از **کس** در **پویه** «گوینده» یا «شنونده» یا «کسی» است که از او **گفتگو** می شود.
- * این سه **کس** را: **نخست کس** - **دوم کس** - **سوم کس** می نامیم.
- * **زمان** سه **گامه** دارد: **گذشته** - **کنون** - **آینده**.
- * **ریخت های** **گوناگونی** که **پویه** می پذیرد تا به یکی از این سه **کس** و از این سه **زمان** **بر بسته** شود **ساخت** [صیغه] **پویه** خوانده می شود.
- * هر **ساخت** **پویه** دارای یک **پاره** ی ایستا و پایا است که **آرش** **زمان** را می رساند و **بن** **پویه** [ماده فعل] خوانده می شود.
- * **پاره** ی دیگری که **بستگی** به یکی از این سه **کس** را می رساند «**شناسه**» است.
- * در **پارسی** **ساخت های** هر **پویه** دو **بنمایه** دارد، یکی **بن گذشته** و دیگر **بن کنون**.
- * **پاره** ی **بنیادین** **نهاد** گاهی **پوینده** [فاعل] است.
- * **پوینده** کسی است که **انجام** کاری به او **باز بسته** [نسبت داده] می شود.
- * **پوینده** گاهی **نام** است.
- * **نام** **واژه** یی است که برای **نامیدن** کسی و یا چیزی به کار می رود.
- * گاهی **پوینده** در **فراز** **جاینام** [ضمیر] است.
- * **جاینام** **واژه** یی است که جای نام را می گیرد و بر آن **رهنماست**.
- * گاهی در **پیوند** با **انجام** کاری تنها **یادآوری** کننده ی کار یا **پوینده** [فاعل] **بسنده** نیست، و **نکه** باید نام کسی و یا چیزی که **کاربر** او **رخداده** نیز آورده شود، و آن **کس** یا چیز **پوینده** [مفعول] خوانده می شود.
- * **پوینده** نیز مانند **پوینده** گاهی **نام** است گاهی **جاینام**.
- * **پویه** یی که **نیاز** به **پوینده** [مفعول] دارد و **چم** آن بی **پوینده** **نارسا** است **پویه** ی **گذرا** [متعدی] می خوانند.
- * **پویه** **ناگذرا** [لازم] **نیاز** به **پوینده** ندارد.
- * **پوینده** [مفعول] در **فرازی** که **پویه** آن **گذرا** باشد در بخش **گزاره** جای دارد.

- * گاهی نهاد فراز [جمله] پوییده است، به چم اینکه، کار به پوییده باز بسته است، نه به پویه.
- * پویه یی که به پوینده وابسته باشد، شناساپویه [فعل معلوم] خوانده می شود.
- * پویه یی که به پوییده وابسته باشد، ناشناسا پویه [فعل مجهول] می خوانیم، زیرا که پوینده - ی آن شناخته نیست.
- * هر یک از سه بخش بنیادین فراز، پوینده - پوییده - پویه می تواند تنها یک واژه باشد.
- * گاهی نیز هر یک از آنها وابسته یی دارند.
- * وابسته واژه یی است که در باره ی یکی از پاره های فراز بازنمودی [توضیح] می دهد یا آن را فرامی نماید [وصف می کند] و یا چگونگی آن را می رساند.
- * واژه یی که نامی را بازنماید [وصف کند] زاب یا فروزه [صفت] خوانده می شود.
- * نامی که فروزه یی به آن باز بسته باشد فروزیده ی [موصوف] آن فروزه است.
- * هرگاه فروزه پس از فروزیده بیاید، وات پسین فروزیده زیرگ [کسره] می گیرد.
- * فروزه یکی از وابسته های پوینده، پوییده، رساگر [متمم] پویه و یا برگیر [مضاف الیه] است.
- * وابسته ی نام گاهی نام دیگری است.
- * نامی که برای بازنمود یا وابستگی به نام دیگری آید رساگر نام [متمم] یا برگیر [مضاف الیه] خوانده می شود.
- * نامی که در پی آن برگیر آمده باشد افزا [مضاف] خوانده می شود.
- * اگر برگیر [مضاف الیه] پس از افزا [مضاف] بیاید زیرگ [کسره] می گیرد.
- * گاهی همراه نام، واژه یا فرازی می آوریم که نام دیگر، برنام یا بازنمودی را در پیوند با نام در بر دارد، این واژه یا فراز را جانشین [بدل] می خوانیم.
- * ناهمگونی جانشین [بدل] با برگیر [مضاف الیه] آن است که، آرمان از «جانشین» همان نام است، پَن [اما] برگیر [مضاف الیه] جدا از افزا [مضاف] است.
- * بازنمود [وصف] پویه را سانواژه [قید] می خوانیم لادبراین، سانواژه وابسته به پویه است.
- * سانواژه واژه یی ست که چگونگی، زمان یا جای انجام پویه را بازمی نماید.
- * وابسته ی دیگر پویه رساگر [متمم] است.
- * رساگر پویه یک یا چند واژه یا فرازی است که با فرونواژه به فراز می پیوند و نغزکی [نکته ای] به اندریافت پویه می افزاید.
- * فرونواژه ها واژه هایی هستند که واژه یا فرازی را به فراز دیگری پیوند و آن واژه یا فراز رساگر [متمم] یکی از پاره های فراز خواهد بود.
- * رساگر پویه مانند سانواژه چگونگی، جا یا زمان پویه را بازمی نماید.
- * پویه، چه گذرا [متعدی] و یا ناگذرا [لازم] شدنی است که یک یا چند رساگر داشته باشد.
- * واژه هایی که دو واژه ی ناوابسته یا دو فراز آریسته ورسا را به هم می پیوندند پیوندواژه [حرف ربط] خوانده می شوند.
- * واژه هایی که برای بازنمود چگونگی سهش های روانی به کار می روند آواها [اصوات] نام دارند.
- * واژه هایی که جایگاه واژه های دیگر را در فراز هرنیز [تعیین] می کنند تکواژه ها یا (تکواژهای) نشانه [حروف نشانه] نامیده می شوند.

فرانمود در پیوند با پیشنهاد دو واژه: «بساوا نام» و «نابساوا نام»

نام

بساوانام [اسم ذات]

نابساوا نام [اسم معنی]

بساوا نام [اسم ذات] (از بساوايي = لامسه) برای آنچه توان دید و بساويد.
نابساوا نام [اسم معنی] برای آنچه نتوان دید و بساويد.

* گاهی چیزی که نام برده می شود بخودی خود هستی دارد مانند: دیوار، میز و جزآن.
* گوسپند نام یک جانور است که بخودی خود هستی دارد، می توان آنرا دید و بساويد [لمس کرد].

* گاهی هستی یک چیز بستگی به چیز دیگر دارد مانند:
تشنگی، گرسنگی، خستگی، سوزش، خارش، درد که به خودی خود هستی ندارند و تنها در پیوند با آدمی و یا جانوران هستی می یابند.

* «هوش» زاب یا فروزه [صفت] است که در آدمی و برخی جانوران هست. ولی
«هوش» به تنهایی هستی ندارد. آن را نمی توانیم بساواييم [لمس کنیم] یا بسهيم.
هم چنین: بینش، دانش، فرزangی، خردمندی، به تنهایی هستی ندارند و نمی توان آنها را
بساويد [لمس کرد] و «سهيد»، تنها در پیوند با آدمی هستی می یابند.

با اينرو يك ناهمگونی میان: «تشنگی، گرسنگی، خستگی، سوزش، خارش، درد» که به
تنهایی هستی ندارند، با «بینش، فرزangی، خردمندی» که این ها هم به تنهایی هستی
ندارند، هست، و آن اینست:
بینش، فرزangی، خردمندی را نمی توانيم بسهيم، پِن [ولی] تشنگی، خستگی، درد را می
سهيم.
لادبراین، این واژه ها که نادیدنی و نابسودنی هستند، که برخی را می سهيم و برخی دیگر
را نمی توان سهيد، «نابساوا نام» [اسم معنی] می ناميم.

در برخی نبیگ های دستور زبان «زادنام» برای [اسم ذات] و «چم نام» برای [اسم معنی] آورده شده است. در نبیگی «آهنجیده نام» برای [اسم معنی] آورده شده است. چم این واژه ها در فرهنگ ها اینگونه است :

- 1- ذات: پیشوندی است به چم صاحب، دارنده - حقیقت هر چیز - فطرت، جبلت - جسم - گوهر - فطرت.
« اسم ذات» در تازی برای چیزها بکار می رود.
- 2- زاد: چم این واژه (از زاییدن) فرزند - سن و سال - عمر - توشه - مخفف زاده شده - زاییده شده.
* با نگرش به چم این واژه، گزینش «زادنام» بجای «اسم ذات» نادرست است.
- 3- معنی: (چم این واژه) مقصود از سخن، مراد کلام، مضمون، مطلب، باطن، آرش، چم.
در پارسی: چم و آرش برای باز نمودن و شناساندن آرمان و گفتار به دیگری است.
* با نگرش به چم «معنی» که در بالا آورده شده و آرش واژه ی «چم»؛
«چم نام» بجای [اسم معنی] نادرست است و نمی تواند جایگزین «اسم معنی» باشد.
- 4 - آهنجیده در فرهنگ ها به این چم است: برکشیده، بیرون آورده - معنی - مجرد - انتزاعی.
* «آهنجیده نام» در پارسی بجای «اسم معنی» آورده شده است. نیکوست ولی کمی سنگین است
و اگر این واژه را برای «اسم معنی» بیاوریم، پس بجای «اسم ذات» چه باید گفت؟

بر آیند:

- * با نگرش به چم این واژه، «زادنام» نمی تواند جایگزین «اسم ذات» باشد.
- * هم چنین که «چم نام» نمی تواند جایگزین «اسم معنی» باشد.
- * چم در پارسی برای باز نمودن و شناساندن آرش واژه هاست و «چم نام» هیچ پیوندی با «سپیدی، سرخی، خستگی، تشنگی چیزهایی از اینگونه که نادیدنی و نابسودنی هستند ندارد.

پیشنهاد:

«بساوانام» برای چیزهای بسودنی و دیدنی بجای «زادنام».
«نابسوانام» برای چیزهایی که دیدنی و بسودنی نیستند. بجای «چم نام».

سرچشمه ها

- دستور زبان فارسی، روش نو، سال سوم دبیرستان ؛ پرویز ناتل خانلری. 1352.
- دستور زبان خانلری به پارسی؛ پارسی گردان فرزاد بتهایی. 1399.
- دستور زبان فارسی، سالهای چهارم و پنجم و ششم؛ نگارش: سهراب زندپور. 1331.
- دستور زبان فارسی، فراخور دانش آموزان سالهای پنجم و ششم دبستان؛ غلامحسین امین - جلیل غفاری. 1348.
- دستور زبان فارسی فرهنگ، برای دوره اول و دوم دبیرستانها ؛ جبار سلطانمحمدی - احمد مفیدی مهربان ماوندی. سال 1348.
- دستور زبان فارسی، سال های پنجم، ششم دبستان؛ امیر مهدی دبیرآذر. 1331.
- دستور زبان فارسی، سال های پنجم و ششم دبستان، پروین گنابادی. 1333.
- دستور زبان فارسی، سال های چهارم، پنجم ، ششم دبیرستان؛ علی شهبازی.
- دستور نامه در صرف و نحو زبان پارسی؛ دکتر محمد جواد مشکور. 1336.
- دستور هفت جلد در یک جلد؛ تألیف استاد عبدالرحیم همایونفرخ. 1364.

پهرست بنمایه ها

.....

- ازدانگاره؛ بخش «واژه های پارسی» از تارنمای «پارسی انجمن» .
- چند واژه ی پارسی سره از برهان؛ امیر حسین اکبری شالچی، 1394.
- دیکشنری فارسی به فارسی آبادیس؛ از نرم افزار رایانه یی.
- سرچشمه های پارسی سره؛ دکتر امیر شالچی.
- فرهنگ املائی خط فارسی؛ دکتر علی اشرف صادقی، زهرا زندی مقدم، 1394.
- فرهنگ برابرهای پارسی واژگان بیگانه؛ سه پوشینه، ابوالقاسم پرتو، 1373، 1377.
- فرهنگ پارسی؛ برپایه ی واژگان نژاده و ناب برساخته و در پیش نهاده و به کار گرفته ی دکتر میرجلال الدین کزاری. سیمین حلالی. 1392.
- فرهنگ پایه های پارسی و بیگانه زبانزد در فارسی کنونی به پارسی سره؛ تهمورس جلالی، 1354.
- فرهنگ حسابی - فرهنگ واژگان انگلیسی به فارسی؛ پژوهش و نگارش دکتر محمود حسابی 1337.
- فرهنگ فارسی عمید؛ حسن عمید. 1367.
- فرهنگستان ایران، واژه های نو که تا پایان 1319 در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است.
- فهرست فعل های فارسی با معنای آنها، فعل ها ی ساده؛ دکتر محمد بشیر حسن.
- گلستان به پارسی؛ پارسی گردان: دکتر بهروز تابش، 1386
- گویایی ارستو؛ پارسی گردان: بزرگمهر لقمان، 1395.
- لغت نامه ی دهخدا؛ علی اکبر دهخدا، نرم افزار رایانه یی 1390.
- واژه نامه پارسی سره ؛ فرهنگستان زبان پارسی 1390.
- واژه نامه پارسی سره؛ گروه علمی تک، 1389.
- واژه نامه زبان پاک؛ احمد کسروی.
- واژه نامه، پارسی به پارسی ؛ فرزاد بتهایی 1399.

واژه های کم آشنا و نا آشنای دستور زبان

.....

آدینه: جمعه	بربستگی: اسنادی
آرسته: رسا، کامل	بربستن: پیوند دادن
آرش: چم، معنی	بربستن: نسبت دادن
آزمون: تمرین، امتحان	بربستن: وابستن، نسبت دادن
آشکار: معلوم	بربسته: دج، جامد
آشکارا: صریح	برخی شدن: قربان شدن
آگاشتن: ثبت کردن	برکامه: برغم
آگاشته: ثبت شده	برگرفته: مشتق
آموزگاه: کلاس	برگشت: معطوف
آموزه: درس	برگیر: مضاف الیه
آمیخته: مرکب، ترکیب شده	برگیری: اشتقاق
آمیزه: ترکیب، همکرد	بسامد: تناوب
آمیزه و برگرفته: ترکیب و اشتقاق	بساوانام: اسم ذات
اُستانش: اثبات	بساویدن: لمس کردن
اُستانش و نایش: اثبات و نفی	بن کنون: ماده مضارع
افزا: مضاف	بن گذشته: ماده ماضی
افزای دارندگی: مضاف ملکی	بن: بنمایه، ماده
اندريافت: درک	بن: ماده
اندريافت: مفهوم	بنمایه: ماده
اندیدن: دودلی، تردید	بنیادی: سرشتی، مهادین، اصلی
انگارش: ریاضی	بوپ: فرش
انگاشت: فرض	به چم: یعنی
ایستا: ثابت	به چمی: یعنی
ایستایی: مکث	بها دادن: اهمیت دادن
بازاندوخت: ضبط	بی آوا: همخوان، صامت
بازبسته: وابسته، بسته، مربوط	بی فرور: بی تفاوت
بازدارنده: بازدار، نهی کننده	بی: بدون
بازداری: نهی	بیشا: حتی
بازگفت: تکرار	بیوسا: منتظر
بازنمود: تعریف، شرح	پاره های فراز: اجزاء جمله
بازنمود: وصف، شرح	پاره: جزء
بازنمودن: بیان کردن، شرح دادن	پافشاری: تاکید
بازنمودن: بازشمردن	پایگان فروزه: درجات صفت
بازنمودها: تعریفات	پایندان: ضامن
بافت: نسج	پذرفتار: پایندان، ضامن
بایسته: حتمی	پرسش پافشاری: پرسش تاکیدی
بدرستی: در حقیقت	پرنگری: توجه
بدین مانک: یعنی	پروهانگر: استدلالی

جداشده از...: مگر، بجز، مستثنی	پن: اما
جدایش و آمیزه: تجزیه و ترکیب جمله	پناد: هوا
جدایش: تجزیه	پوشیدگی: ابهام
جستار: مطلب	پوشیدگی، پیچیدگی
چکیده: خلاصه	پویندگی: فاعلی
چگونگی: چونی، حالت	پوینده: فاعل
چگونگی ها: شرایط	پویه: فعل
چم: معنی، مفهوم	پویه، شناساپویه: فعل معلوم
چونی ها: چگونگی ها، اوصاف	پویه، ناشناسا پویه: فعل مجهول
خشکنای: حنجره	پویه سامه یی: فعل شرطی
خویشیک: شخصی	پویه یاریگر: فعل معین
دج: بسته، جامد	پویدگی: مفعولی
دریافت: درک	پویده: مفعول
دریافتن: مفهوم شدن، درک کردن	پیشرفتار: پیشبود، مقدم
دریافته ها: آرش ها، مفاهیم	پیوستار: موصول
دریافته: مفهوم	پیوستگی ناوابسته: پیوستگی مستقل
دستوری: وزارت	پیوند دهنده: رساننده، موصل
دگر سانی: دگرگونی، تغییر	پیوند واژه: حرف ربط
دگرسان: عوض شدن	پیوند یافتن: موصول شدن
دگرگشت: تغییر، تحول	پیوندواژه: حرف ربط
دلالت کردن: رهبر بودن، هدایت کردن	تبنگو: جعبه
دلالت: رهنمود، رهنمون	ترازی: ستانی، افقی
دودلی: تردید	ترزبانش: ترجمه؟
دهناد: ترتیب	تزده: سند، قباله
دهنادی: ترتیبی	تکواژ: تکواژه، حرف
رایشگر: ریاضیدان	تکواژه ها: حروف
راین: شوند، دلیل	تکین - رَمَن: مفرد - جمع
رسا: بلیغ	تکین: مفرد
رساگر نام: پایانه نام، متمم نام	تیل: نقطه
رساگر: متمم	جانشین (جایگزین): بدل
رساگر: مکمل	جاور: هال، چگونگی
رساگرپویه: پایانه پویه، متمم فعل	جایگاه فروزه در فراز: مقام صفت در جمله
رساگردان: مکمل	جایگاه: مقام، وضع
رساگرداندن: رساکردن، تکمیل	جایگزین: جانشین، بدل
رساگرفروزه: متمم صفت	جاینام: ضمیر
رستیگان: مسافرت	جاینام پرسشی: ضمیر
رَمَن: جمع	جاینام گسسته: ضمیر منفصل
رواک: رواج، روا	جاینام خویشیک: ضمیر شخصی
روش: چگونگی، نحو	جاینام گنگ: ضمیر مبهم
روشناک: آشکارا، صریح	جاینام نمارش: ضمیر اشاره
رویداد ها: چگونگی ها، اوضاع	جاینام هنباز: ضمیر مشترک
رویدادها: اوضاع	جدا از....: استثناء
رهنوردی: مسافرت	جداسر: ناوابسته - مستقل

ریخت: صورت، شکل
 زاب: فروزه، زابه، صفت
 زاب پرسشی: صفت پرسشی
 زاب پویندگی: صفت فاعلی
 زاب پویندگی: صفت مفعولی
 زاب دهنادی: صفت ترتیبی
 زاب باز نمودی: صفت وصفی
 زادآوری: زاد و ولد
 زاستاری: طبیعی
 زدایش: حذف
 زدایش در گونه های فراز: حذف در انواع جمله
 زدایش فزونواژه: حذف حرف اضافه
 ساخت: صیغه
 ساختمان فراز: ساختمان جمله
 ساختمان فرازهای آمیخته: جمله های مرکب
 ساختوازی: صرفی
 سازه: ساختار، واحد نحوی زبان
 سازه: عامل
 سامه: شرط
 سامه یی: شرطی
 سانواژه: قید
 سپاهان: اصفهان
 سپندار: شمع
 ستاک: بن واژه، مصدر
 ستونی: عمودی
 سراچه: اطاق
 سربها: فدا
 سربهاکردن: فداکردن
 سِگَرِتَش: استثناء
 سنجه: معیار، مقیاس
 سیمین: نقره یی
 شاخه یی: فرعی
 شاروندی: شارسانی، تمدن
 شامل: دربردارنده
 شگفتی: تعجب
 شمار: تعداد
 شمارشی: عددی
 شماره دهنادی: عدد ترتیبی
 شماره: عدد
 شناخته: معرفه (در دستور)
 شناسا: معلوم
 شناساپویه: فعل معلوم

شوند: آوند، دلیل
 شیوایی: فصاحت
 فتاد: مورد
 فتادهای: موارد
 فراز: جمله
 فراز آمیخته: جمله ی مرکب
 فراز باز نمودنی: عبارت وصفی
 فراز پرسشی: جمله ی پرسشی
 فراز سامه یی: جمله شرطی
 فراز شگفتایی: جمله تعجبی
 فرازفرمانی (دستوری): امری
 فراز ناوابسته: جمله ی مستقل
 فراکرد: جمله واره
 فرانمود: باز نمود، توضیح
 فرانمودن: باز نمودن، توضیح دادن
 فرانمودن: نشان دادن، آشکار ساختن
 فریافت: درک کرده شده
 فریافت: دریافت شده، مفهوم
 فردید: منظور
 فرسار همتایی: قانون تجانس
 فرسار: آسا، کواس، وات، قانونی
 فرساری: قانونی
 فرگشت: تحول
 فرمانی: امری
 فرنام: عنوان
 فرنود: شوند، دلیل
 فرور: تفاوت
 فرور: نا همتایی، تفاوت
 فروزه-زاب-زابه: صفت
 فروزه ی شمارشی: صفت عددی
 فروزه ی باز نمودی: صفت توصیفی
 فروزیده: موصوف
 فزونواژه: حرف اضافه
 کاجال: وسیله، ابزار خانه
 کارمایه: نیرو
 کامروا: موفق
 کاهیده: مرخم
 کُریان: قربان
 کرویز: گویا، منطق
 کرویزی: منطقی
 کرویزیان: منطقیون
 کس: شخص

میهنی: ملی	کنا: کنشگر، فاعل
نابسوا: لمس نشدنی	کنون: حال
نابسوانام: اسم معنی	کوده: مجموعه
نابیوسته: منفصل	کهنگاه: کهنروز، تاریخ، زمان کهن
ناخویشتنی: غیر شخصی	گامه: مرحله
نا رسا: نیمه کاره، ناقص	گاهداد: تاریخ برای زمان، روز و ماه و سال
ناشناخته: نکره (در دستور)	گذرا: متعدی
ناشناسا پویه: فعل مجهول	گذشته ساده: ماضی
ناشناسا: مجهول	گذشته ی پی دار: ماضی نقلی
ناگذرا: لازم	گذشته ی دور: ماضی بعید
نام، ویژه نام: اسم خاص	گذشته ی شایدی: ماضی التزامی
نام، همه نام: اسم عام	گذشته ی همارگی: ماضی استمراری
ناوابسته: مستقل	گریان: قربان
ناهمسو: بر علیه	گردانش: صرف
ناهمسو: ناهمگون، ناهمراه، ناسازگار	گزارشی: اخباری
نایش: نفی	گزاره: مسند
نایی: منفی	گزاره باز نمودی: عبارت وصفی
نبیگ: کتاب	گزیده: نغزک، نکته
نبیگخانه: کتابخانه	گزینه: انتخاب
نخست کس: اول شخص	گشتارش: مسافرت
نشاختن: معین کردن	گفتشناسی: نحوی
نشانه ها: نمونه ها	گفته شده: ملفوظ
نغزک: نکته	گمانه: حدس
نفج: کاغذ	گن: گون، جنس
نماد: نمودار، سمبل، نشانه	گنگ: سربسته، ناآشکار، ناپیدا، مبهم
نمارش: اشاره	گنی: (ک) جنسی
نمودن: نمایاندن، آشکار کردن	گونگی: جنسیت
نمودن: نشان دادن	گونه ی اندیدی: دودلی، وجه تردیدی
نورده: قباله، سجل	گونه ی باز نمودی: وجه وصفی
نوشتار: متن	گونه ی پیوستگی: وجه استمراری
نهاد: مسند الیه	گونه ی سامه یی: وجه شرطی
نهادینه کردن: نوآوری	گونه ی شایدی: وجه التزامی
نهفته: مبهم	گونه ی فرمانی: وجه امری
نیادی: سرشتی، طبیعی	گونه ی گزارشی: وجه اخباری
وابسته های پاره های گزاره: اجزاء جمله	گونه ی وابسته یی: وجه التزامی
وابسته یی: التزامی	گونه ی واژه: نوع کلمه
وابسته: بسته، نسبت	گویایی: منطق
وابسته: رساگر در دستور	گیور: داستان گو، نقال
واتگروه: الفبا	لادبراین: بنابراین
واجگاه: مخرج (در زبان)	ماتک: ماده
واخواهی: اعتراض	منش: شخصیت
وازنش: انکار، نیگری	مهادین: اصلی
واژاک: زبانزد، اصطلاح	مهین جستار: رئوس مطالب

واژه های برگرفته: کلمات مشتق
 واکاوی: تحلیل کردن
 واکدار: مصوت
 ولی: با این همه، پن
 ویر: ذهن
 ویژه نام: اسم خاص
 ویمندی، ستایه یی، بازنمودی
 ویمندی: توصیفی
 هایی: مثبت
 هدارش ها: تعریفات
 هدارش: تعریف
 هدایت کردن: دلالت کردن
 هرنیز: تعیین
 هرنیزکردن: تعیین کردن
 هم نهش: آمیزه، ترکیب
 هماد: کل
 همدادی: کلی
 همار: اندازه - حساب
 همار: شماره
 هماره: پیوسته، همواره
 هماره: همار، اندازه، شمار، حساب
 همال: قرینه
 همال آرشی: قرینه معنایی
 همال گفتاری: قرینه لفظی
 همانندی: پیوستگی، هم نسبیتی
 هماوری: مسابقه
 همخوان: بی سدا، بی آوا، صامت -
 همخوانی: مطابقت
 همروزگاران: همزمانان، زمانیان، معاصرین
 همساز: هماهنگ، هم نوا - همسازی:
 هماهنگی، همانندی
 همگنی: همگونی، تجانس
 همه نام: اسم عام
 هنباز: مشترک
 هوده: حق
 یاریگر: معین
 یگان: واحد
 یگانستن: مطابقت کردن

واژه های «واژه نامه، پارسی به پارسی» فرزاد بتهایی

آب بند: سد	اسرواد: نشر
آبچین: پارچه برای خشک کردن تن، حوله	اسکدار: پیک، نامه بر
آبگینه: شیشه، بلور	اسکندان: کلیدان، کلید دان
آرد سرشته: خمیر	افزار: بوی افزار، ادویه
آرش: چم، معنی	افزونواژه: فزونواژه، حرف اضافه
آرمان: هدف	امیدمند: امیدوار
آروین: تجربه	انبوسیدن: پدید آمدن، موجودگردیدن
آسا: دهان دره، خمیازه	اندازه: هندسه
آسه: محور	اندامگان: ارگانسیم
آشگری: دباغی	اندایه: گلایه - اندایه مند: گله گزار
آشوردن: تخمیر کردن	اندروا: معلق
آغاریدن: تراویدن	اندروا: واژگون، باژگون، آویخته
آفرینندگی: خلایقیت	انگارش: ریاضی
آگاشتن: ثبت کردن	انگارشگر: ریاضیدان
آگاشته: ثبت شده	انگبین: عسل
آگاشتی: ثبتی (اسناد ثبتی)	انگم: ژد، کتیرا، ماتک چسبناک درختان
آگر: (گ) آگور- آجر	انگم: صمغ
آگریز: آگریز	انیشه: جاسوس
آگریزی: آگریزی	اوبارده: بلعیده شده
آگفت: آسیب، زیان	اوباریدن: بلعیدن
آگور: آگر، آجر	اوسکار: روی آوردن، تیمار، دایگانی
آماج: هدف	اوگ: اوج
آواپرا: رادیو	ایوار: عصر - غروب
آوام: فصل سال	ایورز: سفر
آوند: باردان، ظرف	ایورزیدن: مسافرت کردن
آوند: شوند، دلیل	بادنگان: بادنجان
آهن نورد: قطار	باردان: حقه ی تریاک، از چینی یا سفال
آهوری: خردل	باردان: ظرف
آهیانه: مجموعه ی سر	باره: بارو، برج، برج آسمانی
آیفت: حاجت	بازنمون: نشان دادن
آرش: ساعد	بازه: فاصله
آروند: تجربه، آروین	باژ: باج
آشنان: چوبک	بالش: نمو، ار بالندگی
آدام: جسم	بالگرد: چرخبال، هلیکوپتر
آبره: آستر	بایا: لازم
آبره: رویه، روی جامه	بایا: وظیفه، واجب
آبراسازی: فناوری، صنعت	بد دریافتی: سوء تفاهم
آبرواراه: مکاتیکی	بدخشان: بدخشی، سنگ لال (لعل معرب)
آپاختر: شمال	بربت: بربط
ارزیر: قلع	بربستن: پیوند دادن، نسبت دادن
آرش: ساعد	بربسته: بی جان جماد $\neq$ پررسته
آسپاش پیم: فضا پیم	برتر: زاب برای برتری، صفت تفضیلی
آسپاش: فضا	برخ: بخش کوچکی از یک هماد (کل)
آسپاش: فضا، کیهان	برخی: قربانی
آسپرز: سپرز، طحال	بُرز: بلندی قد
آسپرغم: اسپرم، ریحان	برشگاه ها: تقاطع
آستانده: استنادار	برهو: سابون

بزیدن: وزیدن ، زدن پنبه (پنبه ی بزیده)
 بس شمردن: ضرب کردن
 بسامان: منظم
 بساوانام: برای چیزی که دیده و لمس می شود.
 بساواایی: لامسه
 بستانه: سناوژه، قید
 بُسَد: مرجان
 بن : ریشه
 بن پاره: عنصر
 بناور: دمل، دنبل
 بندواژه: حرف اضافه
 بنو: غله - بنوها: غلات
 بنو: غله، خرمن
 بنوسرخ: عدس سرخ
 بنوسیاه: ماش
 بنوها: غله ها
 بوپ: بوب، زیرانداز، فرش
 بوته: قالب زرگری برای زر و سیم
 بومهن: زمین لرزه
 بوی افزار: ادویه
 به دیده گرفتن: در نظر گرفتن
 به مزد دادن: کرایه دادن
 به مزد گرفتن: کرایه گرفتن
 به نیک داشتن: تحسین کردن
 بهین: حلاج، نداف.
 بی سیج: بی خطر
 بی یکسو: بی طرف
 بی یکسویانه: بی طرفانه
 بیاره: شاخه های سست گیاه
 بیشا: حتا
 بیشال : رَمَن، جمع
 بیشینه: حداکثر
 بیمار بینی: عیادت
 بیوسایی: انتظار از بیوسیدن
 بیوک: [پیوگ، پیوگان] اروس که پارسی است
 بیوگان: اروس (پارسی است)
 بیوگانی: [بیوگانی] زناشویی
 بیوگانی: اروسی پارسی است (عروسی)
 پابستگی: مقید بودن
 پابسته: مقید
 پادینه: آخشیگ، مخالف
 پارد: (مانند کارد) ماده، ماتریال
 پاردیگری: مادیگری
 پارسیک: پهلوی
 پاره: باژ، رشوه
 پاژ: باج
 پاژنام: لقب
 پاس داشتن: احترام گذاشتن
 پاسخده: مسئول
 پاسخدهی: مسئولیت
 پاسدارانه: محترمانه
 پافه دادن: کرایه دادن

پافه: اجاره
 پافیدن: سلاک دادن، اجاره کردن
 پایندان: ضامن، وکیل
 پایندیدن: ضمانت کردن
 پایه دار: درجه دار
 پایه: قاعده
 پت: لعاب
 پتفوز: گرداگرد نوک مرغان
 پته: (پ. ت) گذرانه، بلیت برای گشتارش (سفر)
 پته: گذرانه برای نمایش و جزآن
 پدافند: دفاع،
 پدافندیدن: دفاع کردن
 پدشخور: پیشدستی، بشقاب
 پدشخور: دوری، بشقاب
 پر بهاره: سالخورده
 پرک : (پ. ر) عقربه ساعت
 پرگ دادن: اجازه دادن
 پرگ: پروانه، اجازه
 پرمر: زنبور
 پرموز: کلز انگبین، زنبور عسل
 پروانه دادن: اجازه دادن
 پروانه: پرگ، اجازه
 پروستن: محصور کردن
 پرویزن: الک، موبیز
 پرهون: دایره، دایره تو خالی، حلقه
 پرهون: دایره، هر چیز گرد
 پرهون: دایره، هر چیز گرد، پرهون ماه
 پزاوش: بالیدگی، بالش
 پسادست: نسیه
 پستا: داو، بار، نوبت
 پستا: نوبت
 پستایی: نوبتی
 پلاهنگ کردن: مهار کردن
 پلپل نمکی: فلفل نمکی
 پلپل: فلفل
 پلیته: فتیله (فتیله چراغ)
 پن: اما
 پناد: وای - هوا
 پنادپیما: هواپیما
 پنادزا: با اکسیژن - کم پنادزا: کم اکسیژن
 پنادزا: هوازا، اکسیژن
 پنادزا: اکسیژن
 پنادشناسی: هواشناسی
 پنادی: هوایی
 پناغ: تار ابریشم، دوک نخ ریسی ، دبیر، نویسنده
 پندارین: مجازی
 پندارینه: تخیل
 پنده: تیل ، خال
 پنده: نقطه، خال، لکه
 پنگان: فنجان
 پوپ، بوب: قالی، هر چیز گسترده
 پوپک: شانه به سر، دوشیزه

تسوها: ساعت ها	پودنه: پونه، نعنا
تکال: تکین، مفرد	پورهان: ارمغان
تکانه: شوک	پوشبافت: اپیدرم
تکین: مفرد، تکال	پوشش: نیام، غلاف
تمنده: (تَمَ. د) کسی که زبانش بگیرد	پوشن: پوشش هر چیز، جلد نیبگ
تنابه: لُنف، مایه های بافتی	پولاد: فولاد
تنبوشه: لوله های سفالی برای راه آب	پویندگی: فاعلی
توپال سان: شبه فلز	پویه: کارواژه، فعل (پوینده: فاعل - پویده: مفعول)
توپال: فلز	پویده نام: اسم مفعول
توپال: فلز، خرده ریزه های آهن و جز آن	پویده: مفعول (پوینده: فاعل)
توپالی: فلزی	پهرست: فهرست
توپالین: فلزی	پهنه: رویه، صفحه، سطح
توجه دادن: منیدن.	پی: عصب
تهی: سفر، صفر	پیرو: بیرو، کیسه ی پول
تهی: صفر - خالی	پیشادست: نقد، پول نقد
تیرآهن: ریل کوس ها (ریل قطار)	پیغاره: سرزنش
تیل: خال، خجک، نقطه	پیلمسته: عاج
تیل: دیل، خال، نقطه	پیمایه: اندازه (مساحت)
تیناب: رویا	پیوند ده: حرف ربط
جاشدان: جاشکدان، صندوق	پیوندواژه: حرف ربط
جاشدان: صندوق نان	تاج: پارسی است، در پارسی باستان «تاگه».
جاور: حال، هال، چه جاور داری؟ چگونه ای	تاریا: حشره
جاور: هال (هال پارسی است)، حال.	تاریایان: حشرات
جاور: هال (پارسی است)، حال.	تارتن: عنکبوت
جاور: هال، حال	تارتنک: (تَن. عَنکبوت)
جاینام: ضمیر	تاگ: تاج
جهاب: لُنف	تبره: تبرگ، تپه
جهابی: لُنفای - لُمفای	تبنگو: تپنگو، صندوقچه، جعبه
چار: ابزار، وسیله	تبنگو: جعبه، صندوق
چاری: چارینه، مربع	تبوک: سید، طبق
چاش: بنوی پاک و جدا شده از کاه	تبوک: سبد، طبق، سینی بزرگ
چاکو: کارد، چاقو	تبوک: طبق
چپیره: گردهم آیی.	تپنگ: قالب کار زرگران و مسگران
چخت: سقف	تپنگو: تبنگو؛ صندوق، جعبه
چرای: دلیل، انگیزه، آوند، شوند	ترابر وایی: هواپیما (وای = هوا) پنادپیما.
چرخبال: هلیکوپتر	ترابرنده: انتقال دهنده
چرندو: کرکرانک، کُرجن، غصروف	تراپید: لیان، شفاف
چشته: مفت خوری	تراپیدا: تراپید، لیان، شفاف
چکه: قطره،	تراداد: سُنَت
چکه چکان: قطره چکان	ترادادی: سنتی
چگال: غلیظ	ترازندی: همترازی، تعادل
چگندر: چغندر	ترازی: افقی
چم: آرش، معنی	ترشاب ها: مرکبات
چمانی: ساقی	ترفند: سخن بیهوده، نیرنگ
چمدار: آرش دار، معنی دار	ترنجش: (از ترنجیدن)
چنبر: ترقوه	تَزده ها: (ت) اسناد بازرگانی و دادو ستد
چنبر: چنبره، حلقه	تَزده: تَزده، قباله
چنبره: حلقه	تسو ساز: ساعت ساز
چنبره: هر چیز پرهون مانند، حلقه	تسو: ساعت
چنگار: سرطان	تسو: ساعت (تسو چند است)
چنگاری: سرطانی	تسوک: دقیقه
چونی: کیفیت	تسوکه: ثانیه

دشپیل: دژپیه، غده	چیلان: زرفین، رنجیر
دفترینه کردن: ثبت کردن	چیلان: ابزار آهنی، قفل
دل: قلب	خاز: خازه، خمیر
دلورزی: اشغباری	خازه: آرد سرشته، خمیر
دلورزی: عشقباری	خازه: خمیر (خمیر گل)
دماک: بینی	خازه: گل، گلایه
دمه: بخار	خاشکدان: خاشاکدان، صندوق، جعبه
دندیدن: خروشیدن جوشیدن از خشم، غریدن	خاکه کند: خاکه قند
دو کارد: قیچی	خاگدیس: بیضی شکل
دوال: تسمه	خاگی: بیضی مانند
دورنما: تلویزیون	خامه: قلم
دوسانیدن: چسباندن	خرفستر: خستر، حشره
دوسگن: چسبنده	خرفستران: خستران، حشره ها
دوسگن: لزج	خستر: (خ) خرفستر، حشره
دو کارد: قیچی	خستو: اقرار کننده، معترف
دهگان: دهقان	خستوان: اقرار کنندگان
دهناد و سامان: نظم و ترتیب	خلانیدن: فرو کردن چیزی نوک تیز در چیزی
دهناد: نظم	خوار تاران: مصرف کنندگان - گسارندگان
دهنادی: ترتیبی	خوان: سفره
دیرینگاه: تاریخ	خوانپایه: خوان پایه دار، میز
دیرینگاهی: کارنامگی، تاریخی	خورآیان: باختر
دیرینگی: قدمت	خوربران: خاور، خاوران - مغرب
دیل: تیل، خال، نقطه	خوشبویه: عرق که از گیاه بگیرند (عرق بادرنگبویه)
راستگوشه: مستطیل	خون پناد ز: خون اکسیژن دار - (پناد = هوا)
راستین: حقیقی، واقعی	خونابه: سرم، پلاسما
راستینگی: واقعیت	خویشکاره: وظیفه شناس
راستینه: واقعی	خویشکاری: وظیفه
راک: آوند چوبی برای آبخوری	خویشیک: شخصی
رایشگری: انگارش، ریاضی	خویشیک: شخصیت
رایشگری: حساب	دات: داد
راین: شوند، دلیل	دادگزار: وکیل دعوی و وکیل مدافع
ربایش: جذب	دادیار: وکیل عمومی
ربوخه: لذت جنسی	داراک: مال، دارایی
رج: خط، سطر	دارک: (ر) داری
رج: سطر	دارونامه: نسخه
رخنه: (ر) کاغذ	دانچه: دانه، عدس
رُخنه: نفج، کاغذ	دانه پلو: عدس پلو
رزیدن: رنگ کردن جامه و پارچه	دانه: دانه، عدس
رَمَن: بیشال، جمع	دانش شمارگری: علم حساب
رمن: (رَم) بیشال، جمع	داو: نوبت
رواک: رواج	دبیره: خط نوشتن
روسپز: فروش، معده	دَج: جامد، بی جان
روی: گونه یی توپال سبک	درآیگاه: ورودی
رویان: جنین	درزن: سوزن
رویه: سطح	دریابار: اقیانوس
رهنورد: مسافر	دژپیه: غده
رهنوردان: مسافران	دستک ها: اسناد
رهنوردی: گشتارش، سفر، مسافرت	دستور: وزیر
ریچار: مربا	دستورز: (س. و) دستکار، صنعتگر
ریخت: شکل	دستورز: فیاور، صنعتگر
ریزاندامگان: باشندگان نادیدنی با چشم، تمیک.	دستورزان: صنعتگران
ریزه بینی: ذره بینی	دستینه: امضا

زآب: فروزه، صفت	سرانجام: در پایان
زآچه: زن نو زاییده	سرخنای: مری
زادنگاری: ثبت احوال	سررشته داری: حکومت
زاگ: زاج	سرسخن: دیباچه
زخمه: سکافه، شکافه، مضراب	سرشت: خمیره
زفران: سفران، زعفران	سرشتن: خمیر کردن، آغشتن
زفران: گویش مازندرانی برای زعفران	سرشته: خمیر
زکاب: مژکب	سرگفتار: دیباچه
زکند: آوند سفالین	سرواد: شعر
زگال: ژگال، زغال	سرودن: سراییدن - آوازخواندن گروهی
زمینه: نمودار	سکاجه: بختک
زنخدار جور: دوزنقه متساوی ضلع	سکنجیدن: سرفیدن، سرفه کردن
زنگارانگشت: اکسید کربن	سکوره: پیمانه ی سفالین، کاسه گلی
زیاجه: میکرب	سلاک دادن: اجاره دادن
زیبود: زنبور	سلاک: اجاره، کرایه
زیرانداز: پوب، بوب، قالی	سمیره: خط، که می کشند (دبیره خط برای نوشتن)
زیرسری: بالش	سنداره: حرامزاده
زیرک: کسره	سویاردن: مشورت کردن
زیستبوم: جای زیست، پرهام، گوی زمین	سونش: ریزگان توپال ها
زیستبوم: پرهام، طبیعت	سویگان: ابعاد
زیناوند: مسلح	سویگان: بُعد (یک سویگانی: یک بعدی)
زینه: درجه	سهش: حس
زینهار: امانت	سهش ها: احساس
زینهاردار: امانت دار، درستکار	سیج: خطر
ژاژمک پلو: لوبیا پلو	سیماب: جیوه
ژاژمک: لوبیا	شایمند: ممکن
ژد: شیره درخت، انگم	شایمندی: امکان
ژیوه: جیوه، سیماب	شترنگ: شترنج
سازورشدن: آماده شدن، سازمند	شترنگی: شترنجی
ساک پا: ساق پا	شفت: گوشتی، گوشتدار برای میوه مانند هلو یا زردآلو
ساگه: شاخه - ساقه	شگا: جعبه
سالمه: ناریخ سال و ماه (سال مه)	شلپیدن: فشردن
سامه: شرط	شمار: تعداد
سانواژه: قید	شمار: تعداد (شماره: عدد)
سانواژه: بستانه، قید	شماره: عدد
سپرغم: ریحان	شماله دان: شمعدان
سپند: مقدس	شماله: سپندار، شمع
سپندار: شماله، شمع	شند: نوک پرندگان
سپهری: فلکی	شنوسه: اشنوسه، عطسه
سپیده بار: پروتیین	شوشه: (ش.ش) منشور که نور از آن می گذرد
سپیده: سیتوپلاسم یاخته	شومخ: جعفری
ستاک: بنواژه، مصدر	شوند: راین، دلیل
ستانی: افقی	شوند: آوند، راین، دلیل
ستاوند: بالاخانه پیش گشاده	غوزه ی آب: حباب
سترسا پرتی: حواس پرتی	فاژیدن: خمیازه کشیدن
سترسا: حواس	فتاد: دربار، مورد
سترسای: آنچه به سهدن پیوند دارد	فراپیدا: شفاف
سترسایی: آنچه به نگر و سهش در آید	فراخواندن: دعوت کردن
ستونی عمودی	فراخوانی: دعوت
سختن: سنجیدن	فراز: گزاره، جمله
سرا: خانه	فرانما: لیان، شفاف
سراچه: اتاق	فراور: تولید کننده - رمن: فراوران

کنا: پوینده ، فاعل	فرتور: عکس
کنایی: پویندگی، فاعلی	فرجاد: وجدان، وزدان
کند ویر: کند ذهن	فردید: منظور، نگرش، آرمان، آرزو
کند: (ک) قند (قند تازی شده ی کند است)	فرسار: قانون
کندیل: قندیل	فرگرد: فصل (برای نبیگ)(واره برای سال)
کنون: نون، اکنون، حال	فرناد: پایاب، پایان
کئواس: دات - قانون	فرنافتن: (ف) اقدام کردن
کواسی: قانونی	فرنام: لقب
کوپله: قفل آهنین، قفل	فروزه ی پویندگی: صفت فاعلی
کوده: مجموعه	فروزه: صفت ، چونی چیزی
کوس: قطار رهنوردی	قند: خال، خجک
کونار: خشخاش (غوزه ی خشخاش)	فیار: پیشه، کار
کوناریان: تیره ی خشخاش ها	فیارور: ورزی، صنعتکار، صنعتگر
کهربا: برق	فیآوری: صنعتی
کهنگاه: دیرینگاه ، تاریخ	کابوک: لانه و آشیانه مرغ یا کبوتر
کهنگاه: کارنامک، تاریخ	کاتوره ماندن: حیران ماندن، تعجب کردن
کهنگاه: دیرینگاه، گذشتگاه، تاریخ	کاچال: لوازم و اسباب خانه، هرگونه
کهنگاهی: کارنامکی، تاریخی	کاردپزشک: جراح
کیه دان: شماله دان، شمعدان	کاردپزشکی: جراحی
گراس: نواله، لقمه	کارگزار پدافندگر: وکیل مدافع؟
گرانسنگی: سنگینی ، وزن	کارگزار: پیشکار- کسی که از برای دیگری کار کند
گرانه: وزن (کزازی)	کارگزاری: پیشه کارگزار - جای خرید و فروش زمین
گربال: غربال، ابزار بیختن	کارمایه: انرژی
گردایه: مجموعه	کارنامک: تاریخ
گرده برداشتن: (گ) کپی کردن	کارنامه: تاریخ ، کهنگاه
گرده: (گ) قلوه ، کلیه	کاش: شیشه
گرده: (گ) کپی، رونوشت ، روگرفت	کالب: کالبد، قالب
گز: سنجه برای اندازه گیری درازا (درگذشته)	کالوسک پلو: باقالی پلو
گژف: قیر	کالوسک: باقالا، باقالی
گشتار: مسافر	کاواک: تهی، خالی
گشتارش: وشتارش، رهنوردی - مسافرت	کیان: قیان
گفتشناسی: نحوی	کپچک: کمچه، چکچه، کفچه
گمیز: ادرار	کپه: کفه (ترازو)
گمیز: پیشاب، شاش	کدفت: آهیانه ، کاسه ی سر
گمیزدان: مثانه	کدفت: آهیانه، جمجمه
گمیزدان: مثانه	کرانمند: محدود
گنجفه: ورق بازی	کرانه: ساحل
گوارده: هضم شده	کرتو: کرجن، کرکرانک
گوال: جوال - کیسه	کرته: کرتک - پیراهن
گوالدوز: جوالدوز	کرکرانک: چرندو، غضروف
گوزه: غوزه، گل پنبه	کرکم: (ک.ک) زفران
گوی زمین: کره ی زمین	کرکم: زفران، (زعفران معرب)
گوی: کره	کروگی ها: صنایع
گهان: جهان	کروگی: صنعت
گیان: واش، علف	کشتی سپهری: سفینه
گیرانه: گبریت	کشک: خطی که بر روی چیزی کشند
لاخیز: سیلاب	کشوردار: دولت
لاد: بنا (لاد براین = بنابرین)	کلون: چفت - قفل
لادگر: بنا (کارگر ساختمان)	کلیز انگبین: زنبور عسل
لادگر: والادگر، بنا	کلیز: زنبور، پرمر
لگن گردگاه: لگن خاصره	کم وای زا: کم پنادزا، کم اکسیژن
لیزابه: لعاب	کمینه: حداقل

نرسپان: اشتباه، لغزش	لیزابه: لعاب
نرمیاد: نسیم	ماتک ها: مایه ها ، مواد
نژم: بخار (ن. ژ)	ماتک: ماتکان، مواد
نسک: هر بخش از بیست و یک بخش اوستا	ماتکان بُنیک: [وادگان] مواد اولیه
نشستگاه: مجلس	ماتکان خام: [وادگان] مواد خام
نشستنی: سندی که پارسی است	ماتکان: عناصر، مواد
نشستنی: سندی، نشستنی دسته دار	ماتکی: مادی
نغاک: حرامزاده	مادیزه: ملکول
نغزک: نکته	مارش: شماره حساب
نفج: رُخنه ، کاغذ	ماره: سکه
نگارگری: نقاشی، طراحی	مای: کرم ، جاتوران کوچک خزنده
نمار: اشاره	مرجمک: دانچه، دائره، عدس
نمایشخانه: تماشاخانه	مرجمک: عدس
نواله: خازه، خمیر	مردمزاد: مردمزاده، انسان، آدمی ، بشر
نواله: لقمه	مردمزاد: مردمزاده، انسان، آدمیزاد
نورده: (ن. و) قبالة	مردمزاده: مردمزاد، انسان، آدم، آدمی
نوش: شهد	مژوک: (م. ژ. و) عدسی چشم
نول: نوک پرندگان	مئل: الک
نون: اکنون، حالا	منج: زنبور هرگونه زنبور، کلیر
نویسار: منشی	منگیا: قمار
نویساران: منشی ها	منید: توجه
نویسه: وات، واک، تکواژ	موزه: چکمه
نهادک: امانت	موزه: چکمه (پهلوی)
نهاده: موضوع	موژه: اندوه
نهالین: تشک، زیرانداز	مول: حرامزاده
نهالین: لحاف	مول: معشوق
نیادی: طبیعی	مه: (م) بخار
نیگری: نیگرایی، نفی	مهاب: مه - بخار
نیمروز: جنوب، میان روز	مهراز: مهندس
نیودش: آگاهی	مهرازی: معماری
واتگروه: الفبا	مهستان: پارلمان
واره: آوام، فصل سال	مهند: مهم
واره: فصل برای سال (ورشیم برای نبیگ)	می انبوسند: بوجود می آیند، از انبوسیدن
وازنش: دفع - بیرون راندن	می سهیم: احساس می کنیم
واژاک: اصطلاح	می سهیم: حس می کنیم
واسون: تصمیم	می گوالند: رشد می کنند. از گوالیدن
واسونیدن: تصمیم گرفتن	میزش: ادرار
واش: علف	مینه: پنداره، ایده، فکر
واشزار: علفزار	نابیوسته: منفصل
واکدار: سدادار، واک سدا دار ≠ همخوان = بی سدا	نادهناد: بی نظم
والادگر: بنا، معمار	نارکوله: تریاک
والادگری: بنایی، معماری	نارنگ: نارنج
وای: پناد، هوا	نارنگی: نارنجی
وای زا: با اکسیژن	ناگذرا: فعل متعدی (گذرا=لازم)
وای زا: پنادزا، هوا زا ، اکسیژنه، با اکسیژن	ناماتکیک: غیر مادی
وایی: پنادی، هوایی	ناوای زا: ناپندازا، بی اکسیژن
ورزا: گاو نر	ناوچه: قالب برای ریخت دادن به زر یا سیم
ورشیم: فصل برای کتاب. بخش، پاره	ناهار: گرسنه
ورن: شهوت	نای: حنجره
ورنج: (و. ر) آژور	نایستن: نیست کردن، نیگری، نفی
ورنران: (و. ر. ن) شهوتران	نبیگ: کتاب
ورژه: وجب	نخست دستور: نخست وزیر

همار: حساب
 همال: برابر، مانند، همسر، دوست
 همال: همتا، نیاز
 همبودگاه: پرهام، زیستگاه، طبیعت
 همپرسیدن: مشورت کردن
 همگر: نسبت
 هنایش: اثر
 هنباز: انباز، شریک
 هندام: اندام، اندام های تن
 هوده: حق
 یادمان: اثر
 یازش: اراده
 یازش: اراده، آهنگ
 یازیدن: اراده کردن
 یازیدن: آهنگ کردن، اراده کردن
 یاکند: یاقوت
 یکان: واحد
 یکم کس: اول شخص
 یوخه: لذت تنی، کامجویی

وستایش: تکثیر
 وشتار: گشتار، رهنورد، مسافر
 وشتارش: گشتارش، رهنوردی، مسافرت
 وشتارش: مسافرت
 وشتان: درکار وشتیدن (رقصیدن)
 وشتنده: رقص
 وشتیدن: وشتن، رقصیدن
 وشکرده: کسی که تجربه دارد، آروین دارد
 وشینه: زره، جوشن
 ویچاردن: مشخص کردن، نشان دادن
 ویر: ذهن، حافظه
 ویر: یاد، ذهن
 ویری: ذهنی
 ویژه نام: اسم خاص
 هازمان: جامعه
 هال: پارسی است - حال
 هامیدن: شگفتیدن، حیران ماندن
 هرباسپ: سیاره
 همد: کل، همه، تمام
 همدای: کلی، همگی

در باره ی گردآورنده و پارسی گردان

گردآورنده و پارسی گردان «دستور زبان فرزاد»؛ دانش آموخته زبان و زبانشناسی نیست. دستور پارسی فرزاد، در پاسداری و پالایش زبان پارسی و از روی دلباختگی به فردوسی، دلبستگی به زبان پارسی و با کوششی نستوه، برآمده از شیفتگی به آن دو فراهم آمده است. زادگاه ما همدان است، به شوند کار پدرم (فرنشین آموزش و پرورش استان کردستان چندین سال در سنندج ماندگار شدیم. پس از دیپلم دبیرستان و یک سال «پرورش آموزگار» [تربیت معلم] درسندج، در آموزش و پرورش گمارده شدم، و (به شوند شاگرد نخست آموزگاه) در دبیرستان از سال نخست تا سوم، زبان فارسی و انگلیسی می آموزاندم. سپس در تهران، رشته ی آرایه گری درونی [دکوراسیون داخلی] در دانشگاه آزاد را به شوند خویشکاری مادری، پس از یک سال و نیم، ناچار رها کردم. سرنوشت اینگونه نوشته شده بود، که در بلژیک بار دیگر به آموختن پردازم و این بار در «چهل و هشت سالگی» روی نیمکت بنشینم و سه سال در «آموزشگاه والای سن لوک» بروکسل، رشته ی «نگارگری و پیرنگسازی پارچه و جامه» را به پایان برسانم. همواره کنجکاو و پویان به خنیاگری باخترزمین و خنیاگرانی که شاهکارهای جاویدان ساخته اند، در یکی از (نوزده آکادمی) خنیاگری در بروکسل، چهار سال به آموختن «سولفز» [زبان خنیاگری باختر] و چندین سال پیانو، آواز و چند سال «دِکلمَسیون = خوشخوانی» پرداختم، و هر سال چکامه های سروده سرایان پارسی گوی میهنم را برای شناساندن فرهنگ و زبان آهنگین پارسی برمی گزیدم.

فرزاد بتهایی

farzad.bathaei@gmail.com

* یک نوشتار و دیگر نییگ های گردآورنده در نشانی های زیر.

<https://www.mehremihan.ir/forum/3199/>

آرمان گردانش دستور زبان خانلری به پارسی

<https://www.mehremihan.ir/forum/3596>

دستور پارسی فرزاد

<https://www.mehremihan.ir/forum/3275/>

دستور زبان خانلری به پارسی

<https://www.mehremihan.ir/forum/3515/>

داستانهای کوتاه به پارسی

<https://www.mehremihan.ir/forum/3251>

واژه نامه، پارسی به پارسی

<https://www.mehremihan.ir/forum/3935>

گلزار زبان پارسی - نخستین واژه نامه پارسی - تازی